

عید شما مبارک صد سال به از این سالها

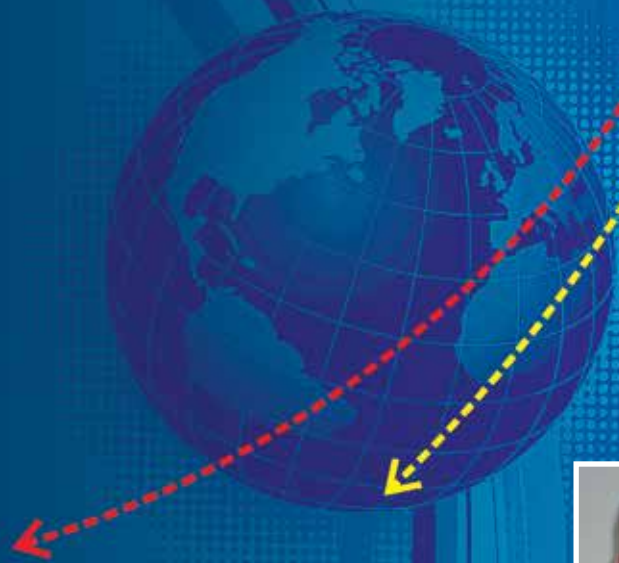


AEROPLAN® Cöln

آژانس بزرگ مسافرتی ایر و پلان کلن

تقویم سال ۱۳۸۸

مدیریت و کارکنان آژانس مسافرتی
ایروپلان فرار سیدن نوروز باستانی
را به همه هموطنان در سراسر دنیا
تبریک و شادباش می گویند



کلیه عکسهای زیبا و حرفه ای استفاده شده در تقویمی که مشاهده میکنید توسط آقای کامران خطیبی مدیریت آژانس مسافرتی ایر و پلان گرفته شده است
ایشان نه تنها در بازار کسب و کار موفق هستند بلکه در هنر عکاسی در استانداردهای حرفه ای با لنز و دوربین سابقه ای درخشان دارند



تیر

شنبه	۶	۱۳	۲۰	۲۷
یکشنبه	۷	۱۴	۲۱	۲۸
دوشنبه	۱	۸	۱۵	۲۲
سه شنبه	۲	۹	۱۶	۲۳
چهارشنبه	۳	۱۰	۱۷	۲۴
پنجشنبه	۴	۱۱	۱۸	۲۵
جمعه	۵	۱۲	۱۹	۲۶

AEROPLAN Cöln

آژانس بزرگ مسافرتی ایر و پلان کلن

+49 221 92471 67



فرداد

شنبه	۲۰	۲	۹	۱۶	۲۳
یکشنبه	۲۱	۳	۱۰	۱۷	۲۴
دوشنبه	۴	۱۱	۱۸	۲۵	
سه شنبه	۵	۱۲	۱۹	۲۶	
چهارشنبه	۶	۱۳	۲۰	۲۷	
پنجشنبه	۷	۱۴	۲۱	۲۸	
جمعه	۱	۸	۱۵	۲۲	۲۹

AEROPLAN Cöln

آژانس بزرگ مسافرتی ایر و پلان کلن

+49 221 92471 92



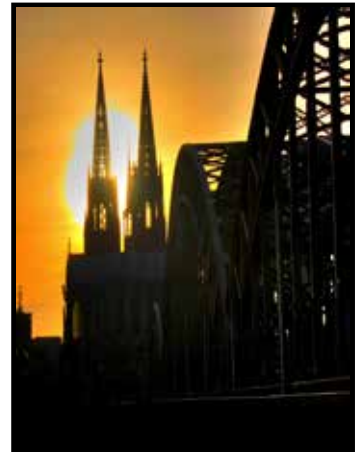
اردیبهشت

شنبه	۵	۱۲	۱۹	۲۶
یکشنبه	۶	۱۳	۲۰	۲۷
دوشنبه	۷	۱۴	۲۱	۲۸
سه شنبه	۱	۸	۱۵	۲۲
چهارشنبه	۲	۹	۱۶	۲۳
پنجشنبه	۳	۱۰	۱۷	۲۴
جمعه	۴	۱۱	۱۸	۲۵

AEROPLAN Cöln

آژانس بزرگ مسافرتی ایر و پلان کلن

+49 221 92471 32



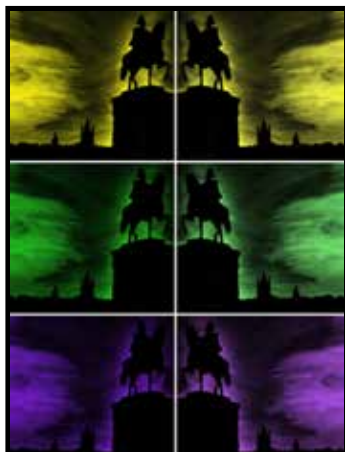
فروردین

شنبه	۱	۸	۱۵	۲۲	۲۹
یکشنبه	۲	۹	۱۶	۲۳	۳۰
دوشنبه	۳	۱۰	۱۷	۲۴	۳۱
سه شنبه	۴	۱۱	۱۸	۲۵	
چهارشنبه	۵	۱۲	۱۹	۲۶	
پنجشنبه	۶	۱۳	۲۰	۲۷	
جمعه	۷	۱۴	۲۱	۲۸	

AEROPLAN Cöln

آژانس بزرگ مسافرتی ایر و پلان کلن

+49 221 92471 21



ئىران

۲۳	۱۶	۹	۲	۳۰	شنبه
۲۴	۱۷	۱۰	۳		یکشنبه
۲۵	۱۸	۱۱	۴		دوشنبه
۲۶	۱۹	۱۲	۵		سه شنبه
۲۷	۲۰	۱۳	۶		چهارشنبه
۲۸	۲۱	۱۴	۷		پنجشنبه
۲۹	۲۲	۱۵	۸	۱	جمعه

AEROPLAN Cöln
 آژانس بزرگ مسافرتی اروپا و جهان
+49 221 92471 21



مهر

۲۵	۱۸	۱۱	۴		شنبه
۲۶	۱۹	۱۲	۵		یکشنبه
۲۷	۲۰	۱۳	۶		دوشنبه
۲۸	۲۱	۱۴	۷		سه شنبه
۲۹	۲۲	۱۵	۸	۱	چهارشنبه
۳۰	۲۳	۱۶	۹	۲	پنجشنبه
۲۴	۱۷	۱۰	۳		جمعه

AEROPLAN Cöln
 آژانس بزرگ مسافرتی اروپا و جهان
+49 221 92471 53



شهر یور

۲۸	۲۱	۱۴	۷		شنبه
۲۹	۲۲	۱۵	۸	۱	یکشنبه
۳۰	۲۳	۱۶	۹	۲	دوشنبه
۳۱	۲۴	۱۷	۱۰	۳	سه شنبه
۲۵	۱۸	۱۱	۴		چهارشنبه
۲۶	۱۹	۱۲	۵		پنجشنبه
۲۷	۲۰	۱۳	۶		جمعه

AEROPLAN Cöln
 آژانس بزرگ مسافرتی اروپا و جهان
+49 221 92471 66



مرداد

۲۴	۱۷	۱۰	۳	۳۱	شنبه
۲۵	۱۸	۱۱	۴		یکشنبه
۲۶	۱۹	۱۲	۵		دوشنبه
۲۷	۲۰	۱۳	۶		سه شنبه
۲۸	۲۱	۱۴	۷		چهارشنبه
۲۹	۲۲	۱۵	۸	۱	پنجشنبه
۳۰	۲۳	۱۶	۹	۲	جمعه

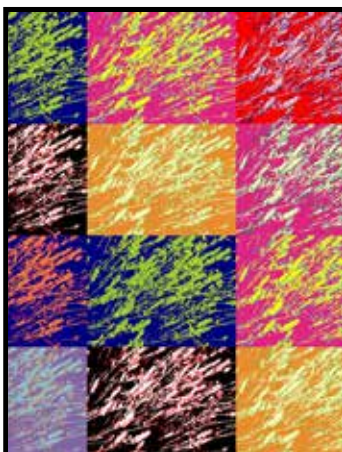
AEROPLAN Cöln
 آژانس بزرگ مسافرتی اروپا و جهان
+49 221 92471 34



اسفند

۲۹	۲۲	۱۵	۸	۱	شنبه
۲۳	۱۶	۹	۲		یکشنبه
۲۴	۱۷	۱۰	۳		دوشنبه
۲۵	۱۸	۱۱	۴		سه شنبه
۲۶	۱۹	۱۲	۵		چهارشنبه
۲۷	۲۰	۱۳	۶		پنجشنبه
۲۸	۲۱	۱۴	۷		جمعه

AEROPLAN Cöln
 آژانس بزرگ مسافرتی اروپا و جهان
+49 221 92471 34



بهمن

۲۴	۱۷	۱۰	۳		شنبه
۲۵	۱۸	۱۱	۴		یکشنبه
۲۶	۱۹	۱۲	۵		دوشنبه
۲۷	۲۰	۱۳	۶		سه شنبه
۲۸	۲۱	۱۴	۷		چهارشنبه
۲۹	۲۲	۱۵	۸	۱	پنجشنبه
۳۰	۲۳	۱۶	۹	۲	جمعه

AEROPLAN Cöln
 آژانس بزرگ مسافرتی اروپا و جهان
+49 221 92471 67



دی

۲۶	۱۹	۱۲	۵		شنبه
۲۷	۲۰	۱۳	۶		یکشنبه
۲۸	۲۱	۱۴	۷		دوشنبه
۲۹	۲۲	۱۵	۸	۱	سه شنبه
۳۰	۲۳	۱۶	۹	۲	چهارشنبه
۲۴	۱۷	۱۰	۳		پنجشنبه
۲۵	۱۸	۱۱	۴		جمعه

AEROPLAN Cöln
 آژانس بزرگ مسافرتی اروپا و جهان
+49 221 92471 92



آذر

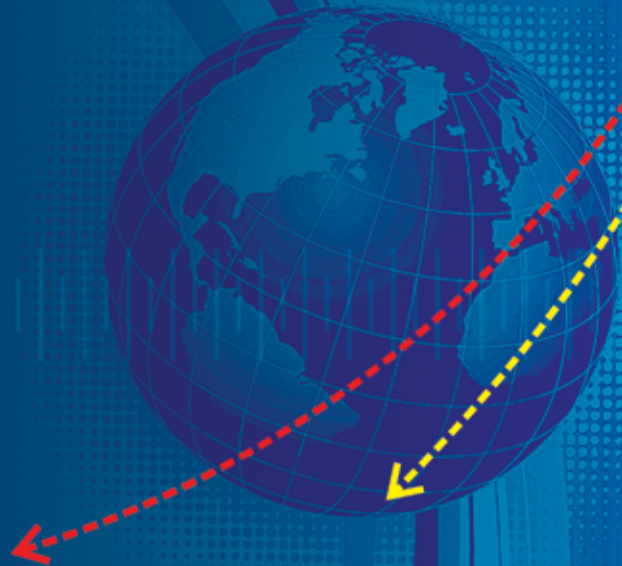
۲۸	۲۱	۱۴	۷		شنبه
۲۹	۲۲	۱۵	۸	۱	یکشنبه
۳۰	۲۳	۱۶	۹	۲	دوشنبه
۲۴	۱۷	۱۰	۳		سه شنبه
۲۵	۱۸	۱۱	۴		چهارشنبه
۲۶	۱۹	۱۲	۵		پنجشنبه
۲۷	۲۰	۱۳	۶		جمعه

AEROPLAN Cöln
 آژانس بزرگ مسافرتی اروپا و جهان
+49 221 92471 32

AEROPLAN® Cöln

اژانس بزرگ مسافرتی ایرو پلان کلن

سفر به ایران
و سایر نقاط جهان
با معتبر ترین خطوط هوایی
با مناسب ترین قیمتها
و بهترین سرویس



برای آگاهی بیشتر و رزرو جا با همکاران فارسی زبان ماو تلفنهای زیر تماس حاصل فرمائید.

۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۲۲	آقای کامران خطیبی	۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۳۴	خانم خسروی
۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۲۵	آقای پرویز خطیبی	۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۵۳	خانم بخشی
۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۳۲	آقای یوسف همایون	۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۶۶	خانم شیلان
۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۲۱	آقای منوچهر خزد و زیان	۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۲۸	خانم چالاک
		۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۶۷	خانم پور ختایی

دورتموند :

۰۲۳۱ - ۹۱ ۲۵ ۲۵۸	خانم عنصری
۰۲۳۱ - ۹۱ ۲۵ ۲۵۹	خانم جنتیان

فرودگاه کلن و بن :

۰۲۲۰۳ - ۴۰ ۵۹ ۴۰	خانم نقاش - خانم دانش
------------------	-----------------------

AEROPLAN's Partner:

مسافرت با شرکتهای معبر زیر با تخفیف ویژه برای هموطنان ایرانی



Studiosus

seetours

Club Med



airtours



Neumarkt 49 - 50667 Köln

www.aeroplan.de

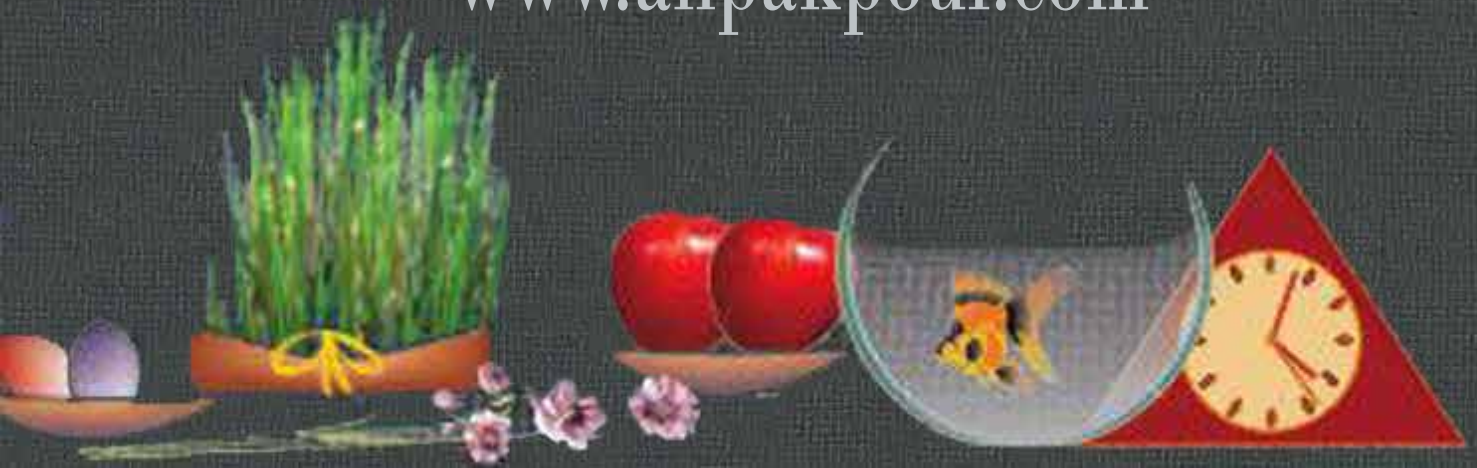
info@aeroplan.de



فرا رسیدن سال نو و نوروز باستانی را به همه هموطنان
تبریک و شاد باش میگویم و سالی مملو از موفقیت و
تندرستی و شادکامی را برای همگان آرزو دارم .
علی پاکپور

020 88 688 788 020 7584 2323

www.alipakpour.com





Miraflores®

شرکت میرافلورس تجربه گرانبهای سی ساله
خود را در اختیار شما قرار میدهد

"اکنون بهترین زمان سرمایه گذاری است"

شما میتوانید از این فرصت طلایی بهره مند شوید
و در جنوب اسپانیا ، بلغارستان و مراکش از حداکثر
موقعیت ها و وامهای بانکی بهره مند شوید

ما بهترین موقعیت های سرمایه گذاری را
به شما ارائه میدهیم

جهت بازدید و دریافت اطلاعات لازم از
پروژه های فوق با دفتر مرکزی ما در اسپانیا
و آقای شهرام وارسته تماس حاصل نمائید



تلفن مستقیم: ۹۵۱ ۷۰ ۴۴ ۲۲ (+۳۴)

تلفن دفتر مرکزی: ۹۵۲ ۹۳ ۰۱ ۰۲ (+۳۴)

موبایل: ۶۰۷ ۵۰۳ ۴۴۴ (+۳۴)

فکس: ۹۵۲ ۹۳ ۴۰۰۱ (+۳۴)

MIRAFLORES DEVELOPERS S.L.

Centro Miraflores, Ctra. Cádiz

KM 199, 29649 Mijas – Costa

Málaga - España

info@miraflores.com

www.miraflores.com

سفره هفت سین دخترم



قهوه ای به آنها کمک کرده اند که اصلیت و اهلیت خودشان را حفظ کنند.

نوروز اسمی بیش نیست مراسم نوروز هم رسمی بیش نیست آنقدر تکرار شده ایم که که معنایش را هم شاید از یاد برده باشیم.

اما نوروز معنا و کارکرد خودش را فراموش نکرده است نوروز برای خود خاصیتی دارد همانطور که آتش در ذات خود می سوزاند و پاک می کند نوروز هم در ذات خود آدم ایرانی را به سرچشمه های گاه جوشنده و گاه آرام را از بلای زمانه محفوظ می دارد

حال می دایم که هویت نه با آن عکس روی اسکناس است و نه به لهجه که در هر کجای خاک حتی در خاک خودمان حالت و صورت و شکلی دیگر دارد هویت یک شگرد تاریخی است. یک جعبه جاودایی که چون به وقت نوروز و آمدن بهار می گشایش در سادگی و سبزه و سیب و سرکه و سنج و چند ماهی قرمز بر روی سفره تومی نشینند و تو باید کمی دقیق باشی تا جادوی شگفت انگیز این سفره کوچک را ببینی

و راز ایستادگی و مقاوت شگفت انگیز ایرانیان را در وجود او می بینم که ۲۲ سال است از مادر و خواهرش دور است هرگز خانواده ای دور و برش نبوده و همه سالها با همه نبودنها محکم و استوار ایستاده است و ۲۲ سفره هفت سین را در خانه کوچکمان با سلیقه خودش آراسته است آنگاه عظمت و قدرت شگفت انگیز نوروز را می بینم که زورگویان مذهبی را به زباله دان تاریخ انداخته اند

و نگاهی دیگر با غرور و افتخار به هفت سین کوچک دخترم می کنم

دشمنان کشورشان نابود نشوند باز هم بساط هفت سین کوچکش را باید هر ساله در غربت بر پا کند!

۲۲ سال است که او عصای دست من است و جورکش همه دردها و رنجهای سالهای دوری از وطن پدرش شده

وقتی به او نگاه می کنم از خود می پرسم چرا هزاران نوجوان و جوان چون هانیه من در این سالها تباه و نابود شدند؟!؟

جنگ ۸ ساله ؛ اعتیاد ؛ فحشاء ؛ فرارهای اجباری و همه ثمره حکومتی است که از روز اول هدفش نابودی هویت ملی و تاریخی ایرانیان بود. ولی اینان نیز به همین سفره کوچک باختند و سرشکسته و خوار و حقیر مقابل نوروز و سفره هفت سین تسلیم شدند

نگاه دیگری با غرور و افتخار به هفت سین کوچک دخترم می کنم و یکباره نوروز را در غربت این سوی آب ها دیگر بار کشف می کنم .

می بینم که نوروز وسیله ای شگفت و شگفتی آور است. تمهیدی تاریخی است که به بهانه آن آدمیان گرفتار در کشاکش های خونین تاریخ می کوشند چیزی را در اعماق وجودشان از تاراج زمانه حفظ کنند.

می بینم که هانیه کوچک من همان کاری را می کند که چهارده قرن پیش ایرانیان درهم شکسته در مقابل حمله و سیطره اعراب کرده اند آنها نیز سلاحشان شکسته بود و یارای ایستادن در مقابل هجوم را از دست داده بودند اما همین سفره کوچک ، همین سبزه ناچیزی که در دل بشقاب چینی آرام و بی خبر از همه جا می روید و سر بر می کشد همین دو سه ماهی قرمزی که توی تنگ بلور شناورند همین سیب سرخ و همین سسجدهای سوخته

۲۲ نوروز است که در مجله رنگارنگ هر ساله در باره فرا رسیدن نوروز نوشته ام و هر نوشته حال و هوایی متفاوت دارد .

آنچه طی این سالها و همه نوروزها برایم تصویری عاطفی و پیوندی ناگسستنی بوده حضور دخترم هانیه است .

هر ساله بدور از وطنش ۲۲ بهار را تجربه کرده است و با شوق و ذوق به پیشواز نوروز و چیدن هفت سینی با سلیقه خود می رود

وقتی به او نگاه می کنم که محصول دوران تبعید و غربت است و ذهن جوان او هیچ خاطره یا نشانی از ایران ندارد متحیر و شگفت زده به سفره کوچک هفت سینش خیره میشوم و از خود می پرسم چه اعجاز و شگفتی در این سفره کوچک نهفته است که قرنهای برابر هجوم ویران ساز بیگانگان دوام آورده است ؟ چه راز و رمزی در این چند دانه سبجد و سکه و سیب ؛ سیر و یکی دو ماهی سرخ کوچولو و سبزی و سنبل وجود دارد که هیچ دشمن ویرانگری نتوانست بساط چنین سفره ای کوچک را بر چیند؟

آنان که سنگها را با همه قدرت و سر سختی به آتش کشیدند و ویران ساختند اما با تمام وحشیگری و جنایت پیشگی و مغروری مقابل این سفره کوچک تسلیم شدند و شکست خوردند.

عربها با اسلامشان ؛ مغولها با شمشیرشان و همه و همه با مقهور قدرت افسانه ای یادگار کهن سرزمین ما شدند

دخترم را نگاه می کنم او چنان محو تماشای سفره کوچک خود شده که گویی به دنبال گمشده های خود می گردد بدنبال سرزمینی که از آن رانده شده و می داند تا

GoldenPhone

Digital Communication



سال نو مبارک



T-Mobile



برای آگاهی از جدیدترین و بهترین تعرفه ها و مدل های گوشی موبایل با کارشناسان فارسی زبان ما تماس بگیرید

0208 123 5246 _ 0208 123 5247

www.goldenphone.co.uk

مسعود 07961 44 7979 اردوان 07950 111 222

65 Minerva, Road Park Royal London NW10 6HJ

نوروز ماندگار ترین جشن اقوام ایرانی



دارد مثلاً توماس ادیسون که یکی از اختراعاتش لامپ برق بود میتواند مایه مباحث آمریکاییها باشد اما حاصل این تلاش ادیسون در سراسر جهان هر شب اتافهای همه افراد بشر را روشن می کند.

ایا ما هر شب با تاریک شدن هوا ، موقعی که کلید چراغ را میزنیم و ناگهان فضای اتاق از روشنائی لامپ برق پر میشود بلافاصله به یاد ادیسون می افتم و پیش از آنکه بنشینم و از روشنائی چراغ استفاده کنیم مدتی درباره عظمت توماس ادیسون حرف می زنیم او را ستایش میکنیم برای آموزش روحش دعا می خوانیم و بعد زندگانی شبانه خود را تا رفتن به بستر و خاموش کردن چراغ ادامه می دهیم ؟ تازه اگر هم هر بار که کلید چراغ را می زنیم با روشن شدن چشم و دلمان در تاریکی شب به یاد توماس ادیسون بیفتیم و در روح او درود بفرستیم کاری قاعده و بی اصولی نکرده ایم اما این کار ضرورت هر شب ندارد و بدیهی است که هرگاه بحث چراغ و روشنائی پیش بیاید بدون تردید از توماس ادیسون به نیکی یاد میشود با وجود این نوروز و بهار هیچ شباهتی به چراغ برق ندارد تا لازم باشد که هر سال با آمدن نوروز بر خود فرض بدانیم که ببینیم بنیادگذار جشن نوروز که بوده است.

بنیادگذار واقعی جشن نوروز طبیعت است و ما مثل

نوروز ماندگار ترین جشن اقوام ایرانی بوده است اما آنچه در این شماره های مخصوص یا برنامه های نوروزی شایان تامل بوده است این است که نویسنده ای پژوهشگر می نشسته و نتیجه پژوهشهای خود در آثار گذشتهگان را درباره ریشه تاریخی و سابقه جشن نوروز به خوانندگان یا شنوندگان عرضه می کرده است و تقریباً در همه این پژوهش ها از جمشید پادشاه تاریخ افسانه ای به عنوان بنیانگذار جشن نوروز یاد می شده است.

ما در باره ارزش تاریخی این گونه پژوهش ها حرف و تردیدی نداریم اما اگر تردیدی هست در این است که آیا افراد قوم بزرگی مثل قوم آریا که یکی از قدیمی ترین اقوام متمدن جهان است پیش از آنکه پادشاهی به نام جمشید یا هر نام دیگر بیاید و با خردمندی خدایی خود اهمیت آغاز بهار را با بنیانگذاری جشن نوروز آشکار کند خود این تحول بزرگ طبیعی را احساس نمی کردند؟ خود با فرو نشستن سرما و گرم شدن هوا و برگ و شکوفه برآوردن درختان ، نوشدن حیات را نمی دیدند؟ خود که زندگیشان به کشاورزی وابسته بود همه روزهای سرد و گهگاه تاریک زمستان را انتظار نکشیده بودند تا بهار تازه از راه برسد و باغها و کشتزارهایشان خرمی آغاز کنند و در ماه های گرم تابستان مایه زندگی آنها یعنی قوت و غذای يك ساله آنها پُرورد؟

احساس بیدار شدن حیات در آغاز بهار حتی احساسی نیست که فقط مخصوص انسان باشد همه جانوران هم با آمدن بهار به شور و حرکت در می آیند پس چه ضرورتی دارد که بگوییم قوم آریایی یا اقوام ایرانی جشن نوروز را از پادشاه خردمندی به نام جمشید به یادگار دارند؟ و بعد برای اینکه استمرار آن را هم اعتباری بخشیده باشیم بگوییم که مثلاً پادشاهان ساسانی نوروز را چنین و چنان جشن می گرفتند؟

حرف در این است که امروز در قرنی زندگی می کنیم که فرد اهمیت خود را باز یافته است به این معنی که يك فرد بشر اهمیت و ارزشی برابر همه افراد بشر در تمام طول تاریخ هستی انسان بر روی زمین دارد و دیگر اعتبارش در وابستگی به يك جمع تعیین نمیشود تا آن جمع هم در مقام يك قوم یا ملت ارزش و اعتبار خود را از فرمانروای بزرگ بگیرد!

حرف در این است که وقتی ما ارزش و اهمیت يك پدیده طبیعی را که با حیات هر موجود زنده ای پیوستگی ازلی و ابدی دارد به خردمندی و فرمان يك شخص تاریخی یا افسانه ای وابسته میکنیم ، استقلال طبیعی يك يك افراد يك جامعه را در دریافت های طبیعی و تلاشهای فکری نفی کرده ایم به عبارت دیگر ناخود آگاه گفته ایم که جامعه مجموعه ای است از افرادی که با پیش ، دانش ، خردمندی و فرمانهای يك فرد برتر موجودیت و اعتبار پیدا میکند البته درست است که دانشمندان و هنرمندان هر قوم مایه افتخار آن قومند اما دانش و هنر چیزهایی است که هر فردی باید خود مستقلاً برای به دست آوردن آنها تلاش کند و حاصل این تلاش هر چند که برای جامعه دانشمندان و هنرمندان می تواند مایه مباحث باشد دیگر منحصرأ به آن جامعه متعلق نیست بلکه به تمامی بشریت تعلق



انسانهای روی زمین فرزندان طبیعتیم در بهار ما همه انسانهایی که در نیمکره شمالی زمین زندگی میکنیم بهار دارند و با آمدن بهار به شور و حرکت در می آیند ، تازه ملتهای مسیحی جهان هم که چند روزی بعد از میلاد مسیح و در اول ژانویه سال نویشان را جشن می گیرند پیش از آنکه مسیحی شوند یکی از بزرگترین جشنهای سالانه شان همان روز آغاز بهار بوده است و حالا هم مهمترین جشن مسیحیان که اهمیتش از کریسمس کمتر نیست عید ایستر یا روز قیامت مسیح است که از حیث زمانی با نوروز چند روزی فاصله دارد و گفته میشود که خود اهمیت ایستر احتمالاً در زبان قدیم انگلیسی زمهمنقط بوده است که در آیین باستانی این قوم نام الهه سپیده دم بوده و در روز بیست و یکم مارس یعنی روز اول بهار را به نام او جشن می گرفته اند زیرا در این موقع سال دوباره شب و روز اعتدال پیدا میکند.

اگر همان نویسندگان و پژوهشگرانی که هر سال در جست و جوی خود برای روشن کردن سابقه تاریخی نوروزی خواهی نخواهی به جمشید می رسند زحمت بیشتری به خود می دادند و جشن های بزرگ همه اقوام بشر در کره زمین را به بررسی تاریخی می گرفتند متوجه می شدند که هیچ يك از این جشنها در ابتدا نه مذهبی بوده است و نه سلطنتی بلکه به طبیعت و حیات در کره زمین یعنی به زندگی طبیعی انسان بستگی داشته است و بعد ها که حکومت از يك طرف و مذهب از طرف دیگر زمام امور زندگی مردمان را به دست خود گرفته اند و بر همه چیز آنها مسلط شده اند و این جشنهای طبیعی را رفته رفته به وقایع و شخصیت های حکومتی و مذهبی وابسته کرده اند.

خلاصه کلام آنکه بهار آمده است و ما آن را با پوست و خون و گوشت خود احساس میکنیم آن را در خاک و آب و هوا می بینیم برای آنکه از تاریکی و سردی و خفتگی زمستان بیرون آمده ایم برای آن که طبیعت و همه فرزندان در آفتاب زندگی بخش بهار زندگی خود را تازه می کنند، برای آنکه حیات در کره زمین تازه میشود و زیباترین صورت خود را نشان میدهد.

نوروز را جشن میگیریم و اگر هم قرار باشد در این روز به چیزی افتخار کنیم به این افتخار میکنیم که در چند هزار سال گذشته هیچ واقعه یا شخصیت حکومتی مذهبی نتوانسته است جامعه ایرانی را وادار کند که نوروز را به چیزی جز نوشدن سال و آغاز بهار وابستگی بدهد. نوروز و جشن گرفتن آن نشانه حفظ استقلال طبیعی اقوام ایرانی است و توانسته است کم و بیش در طی قرون با وجود سلطه افکار و عقاید غیر ایرانی و غیر طبیعی همچنان نشانه استقلال فکری اقوام ایرانی باشد.

حال اگر اقوام ایرانی امروز چنانکه باید متوجه این جنبه از اهمیت حقیقی نوروز نباشند و بخواهند با وابسته کردن آن به جمشید يك پادشاه افسانه ای برایش يك اهمیت مجازی به وجود بیاورند این دیگر مساله ای است که به خود آنها مربوط میشود.

ما نوروز روز اول بهار را برای آن جشن میگیریم که طبیعت ما را از خواب کرختی زمستانی بر می انگیزد و می بینیم که طبیعت زیباست و زندگی شیرین است و با وجود همه دردها و رنجهایی که ناشی از جهل و کژ اندیشی بشری است زندگی ارزش زیستن دارد و طبیعت و خدا را سپاس می گذاریم که ما را از نعمت زندگی برخوردار کرده است و برای همین است که نوروز را به همه ایرانیان و همه مردم جهان تبریک میگوییم.

Anjoman انجمن

The Best For Your Taste

عید شما مبارک



محصولات انجمن انتخابی هدایای برای سلیقه ایرانی

Unit 14 Premier Park, Park Royal,
London NW10 7NZ
Tel: 0208 961 9999
Fax: 0208 961 9339



www.anjomanfoods.com



No: 109.1 Gholstan 2,
Farahizad Blvd,
Shahrak Garb, Tehran, Iran
Tel: 0098 21 22081325
Fax: 0098 21 22072413

مجله رنگارنگ و موفقیت بین المللی

مجله رنگارنگ با ۲۰ سال تداوم تنها نشریه‌ای است که تریبونی آزاد و مستقل را برای همه عقاید به وجود آورده است.

یادم می‌آید اولین شماره مجله رنگارنگ که چاپ شد گروهی از روشنفکران و اهالی قلم در لندن اولین ایرادی که به آن گرفتند، صفحات رنگی مجله و مطالب عمومی آن بود. این دوستان که تعدادشان کم هم نبود تصورشان این بود که نشریه جدی باید بدون زرق و برق و زیبایی و طراحی‌های عمومی باشد. و در صفحات معمولی حتی گاهی با جلدهایی سمبولیک چاپ شود که نشان دهد جدی است.

از آن روزها ۲۰ سال می‌گذرد. تمامی آن دوستان منتقد آن سالها طی این ۲۰ سال به تدریج از جمله همکاران یا مصاحبه شوندگان این نشریه شدند. امروز این دوستان اعتقاد دارند تنها نشریه‌ای که در میان مردم جایگاهی ویژه دارد مجله رنگارنگ است.

خود من به عنوان مسئول این مسیر طولانی، پرمشقت، جانکاه و نفس‌گیر باید بگویم دلیل تداوم و موفقیت مجله رنگارنگ در این سالها به خاطر این بوده که: از روز اول تا به امروز که متجاوز از هزار و چهل شماره منتشر کرده‌ایم همان دیدگاه و موضع روز اول خود را حفظ کرده‌ایم که آن هم تلاش در راه حفظ منافع ملی ایران و ایرانی می‌باشد.

از روز اول خواهان سرنگونی کلیت این رژیم ضد ایرانی و انسانی بوده‌ایم و هستیم. نه برای تارزدن خامنه‌ای هورا کشیدیم نه رفسنجانی را امیرکبیر کردیم و نه برای خاتمی غش نمودیم و نه اسیر بازیهای درونی رژیم شدیم.

به عنوان یک نشریه ملی و مستقل و تبعیدی خارج از کشورنشین با روشنگری و افشاگری در برابر رژیم و پادوهایش ایستاده‌ایم.

در طی این سالها پادوها و حقوق بگیران رژیم امثال نوری‌زاده‌ها و... چون بدبختان خاکسترنشین و ترسو و بزدل با پخش شایعاتی که مجله رنگارنگ را رضا پهلوی یا مجاهدین حمایت می‌کنند، قصد عوامفریبی داشته‌اند که تداوم و پیشرفت و موفقیت روزافزون مجله رنگارنگ توده‌های محکمی به این مزدوران بوده است. در آغاز سال نو یک بار دیگر در پیشگاه مقدس سرزمینمان ایران تاکید می‌کنیم هرگز لحظه‌ای در مقابل منافع کشور و هموطنانمان پا پس نخواهیم کشید و با تعهد و مسئولیتی روزافزون تلاش خواهیم کرد مجله رنگارنگ را به عنوان شناسنامه هویت ایرانیان خارج از کشورنشین هر ماهه در سراسر اروپا به دست هموطنانمان برسانیم و امید داریم شما نیز چون همه دلسوختگان ایران حمایت و پشتیبانی خود را از مجله رنگارنگ با خرید آن، اشتراک و دادن آگهی‌های تجارتي تقویت کنید.

محمود سرابی

صد سال به از این سالها

لطفا جهت تماس با دفتر مجله با شماره زیر تماس حاصل فرمایید

Tel: 020 8731 9333



(زیر نظر شورای نویسندگان)

رنگارنگ هر ماه منتشر می‌شود

مدیر و سردبیر: محمود سرابی

P.O.Box 2821

LONDON NW2 1DS

Tel: 020 8731 9333

www.rangarang.co.uk

Email: rangarang_London@hotmail.com

خنده بازار نوروزی



بنام خداوند جان و خرد

که ایران را بخشی از اروپا نکرد!

داشتیم با خودم فکر می‌کردم که همه جا حق ما ایرانی‌ها خورده شده. مثلاً چرا ما قسمتی از اروپا محسوب نمی‌شیم؟ مگر نه اینکه ما ۵ ساعت بیشتر با اروپا فاصله نداریم؟ اصلاً برای اینکه ایران جزو اتحادیه اروپا نیست باید به روز اعتراض کنیم و مثلاً همه به نماز جمعه برویم! یا اینکه همه برویم دم مرقد حضرت امام تحسن کنیم!

تازه اگه ما اروپایی بودیم کلی فایده داشت: اولاً اینکه می‌رفتیم جام ملت‌های اروپا که برای اسلام و مسلمین کلی کلاس داشت. دوم اینکه چون آمریکا هنوز اروپا نشده، مشت محکمی به دهان ایشون می‌زدیم! اگر هم می‌باختیم و به مرحله بالا نمی‌رفتیم، حداقل با آلمان و ایتالیا بازی می‌کردیم و کمکشون می‌کردیم که نبازند و امتیاز بهتری بیارن و به مرحله بالاتر صعود کنن، که این باز خودش باعث سربلندی و افتخار جهان اسلام و همچنین مشت محکم به دهان آمریکاست. تازه شم کلی زبون اروپائیمون خوب میشد و می‌تونستیم فحش‌های خارجی به داور حواله کنیم.

ولی افسوس که ما هنوز اروپا نیستیم! افسوس...

به امید اروپائی شدن تمام مسلمین جهان

بیت رهبری و ... خانه

تمامی سران نظام جمهوری اسلامی از رهبر گرفته تا شورای مصلحت نظام، احمدی‌نژاد و کابینه‌اش، نمایندگان مجلس آخوندی، سران سپاه و بسیج، خاتمی، ناطق نوری و همه و همه در جلسه‌ای دور هم جمع شده بودند و ابتدا در باره بحران ترافیک به بحث پرداختند.

مش قاسم آبدارچی که برای حضار چای می‌آورد وقتی متوجه شد که اینهمه قابلمه به سر و شکم گنده و تهی مغز به راه حلی نرسیدند، به رهبر گفت:

- آقا، اجازه میدین ما هم نظرمان را بگوئیم؟
همه با تعجب و خشم به او نگرستند که دیگر این

نمی‌دانستیم با بچه‌های محل تفنگ بازی میکند. خدا را شاهد و گواه می‌گیرم که تا کنون آزارم به سوسک هم نرسیده، ولی فائقه ابراز داشته که «چقدر سرخ پوست کشتیم. برادر خاطرت هست؟» خواهرم سال به سال یاد ما نمی‌افتد، حالا چطور شده که همه وقایع و اتفاقات بچگی‌اش را به یادش افتاده، نمی‌دانم!



محمدعلی به قسمت دیگری از این ترانه اشاره کرده و می‌نویسد:

«البته این قسمت را خاطرم هست که می‌گوید: «چه بوسه‌ها گرفتیم، توان کوجه، بن بست، کتک هم خوب خوردیم، برادر خاطرت هست؟» که البته عامل بوس دهنده من نمی‌باشم و از پسرهای همسایه بود که داشتند بوسه رد و بدل می‌کردند که توسط نیروهای مقاوم و همیشه در صحنه بسیج امر به معروف شدند که جا دارد در همین جا از تلاش شبانه‌روزی این عزیزان تشکر و قدردانی نمایم.»

برادر گوگوش در پایان نامه خود با تکذیب مجدد اتهامات خواهرش، اضافه می‌کند:

«از دوستان عزیز و ملت غیور ایران تقاضا دارم با احترام به هنرمندان و حقوق کبی رایت، ترانه‌های آلبوم جدید خواهرم را نشنیده بگیرید»

گوگوش دروغ گفته است!

در طی هفته گذشته نشریات مختلف نظرات متفاوتی را در مورد اقدام ناگهانی برادر گوگوش، خواننده محبوب ایران، منعکس نمودند.

محمدعلی آتشین، برادر ارشد فائقه آتشین (گوگوش) در یک نامه سرگشاده خطاب به مردم ایران تمام گفته‌های خواهرش را کذب محض خواند و خود را از تمام اتهامات بری دانست.

نامه محمدعلی آتشین چنین آغاز می‌شود:

بسم الله الرحمن الرحيم
اللهم اشرح لی صدري و یسر لی امری و احلل عقده من لسانی یفقهوا قولی

پروردگار را سپاس می‌گویم تا نفسی داد و فرصتی تا در حضور تمام مردم کشورم از خود و تهمتی که بس ناروا بر من زده شده است دفاع کنم. چرا که بیگناه به پای دار می‌رود، ولی در اکثر موارد بالای دار نمی‌رود. آنچه به واسطه خواهرم به غلط در اذهان عمومی جا گرفته سوء تفاهمی بیش نیست و دوستان و نزدیکانی که مرا از نزدیک می‌شناسند می‌دانند که این اعمال و رفتار به گروه خونی شخص بنده نمی‌خورد چرا که تنها هدف من در زندگانی خدمت به اسلام و مسلمین است و دیگر هیچ.»

محمدعلی آتشین در ادامه نامه خود به ترانه «کیوکیو بنگ‌بنگ» خواهرش اشاره کرده می‌گوید:

«چندی پیش توسط یکی از دوستان اهل مسجد محل، با خبر شدم که فائقه آهنگی خوانده و در آن بطور علنی از شیطنتهایی که در دوران کودکی انجام داده نام برده و مرا در انجام تمام آن اعمال شریک دانسته و حتی در میان ترانه غیر مجازش بارها به طعنه و کنایه خطاب به من گفته: «برادر خاطرت هست؟» که من اصلاً هیچ کدام از اینها را یاد نمی‌کنم.»

ایشان ادامه می‌دهد:

«من و مادرم تا امروز گمان می‌کردیم فائقه آن روزها با پدرم به محله لاله‌زار سابق می‌رفت. می‌دانستیم که بعضی وقتها سرودهای غیرمجاز می‌خواند، ولی به والله

آبدارچی چه می گوید!

ولی مش قاسم بی اعتنا به آنان شروع به حرف زدن کرد.

- تنها راه چاره ترافیک در این حکومت دایر کردن فاحشه خانه است!

به یکباره همه حاضران با هیاهو و اعتراض به مش قاسم پرداختند ولی او باز هم بی اعتنا ادامه داد:

- در تمام شهرها این همه زن فاحشه که شما به وجود آوردید به خیابانها می روند و هزاران ماشین هم برای آنان صف می کشند و این باعث ترافیک در شهرها می شود. اگر فاحشه خانه ها را دایر کنید این زن ها به آن مکانها می روند و مرد ها هم به آن مکانها مراجعه می کنند و دیگر ترافیکی در کار نیست.

حاضران مانند خر در گل مانده به مش قاسم خیره شده بودند.

رهبر اعلام کردند به مسئله و بحران بعدی بپردازید. احمدی نژاد مسئله مسکن را به عنوان بحرانی مهم اعلام کرد و حاضران شروع به راه کردهایی بی نتیجه پرداختند تا دوباره مش قاسم که سری دوم چای را به حاضران میداد باز گفت: من بگم و باز هم منتظر جواب نشد و ادامه داد:

- آقا، راه چاره کمبود خانه و مسکن، همان فاحشه خانه است. شما اگر فاحشه خانه را دایر کنید اینهمه زن که خانه های زیادی اجاره کرده اند که مرد ها را به آنجا ببرند و اینهمه مرد متاهل که خانه مجردی اجاره کرده اند، این خانه ها را رها می کنند و همگی محل ملاقاتشان در فاحشه خانه می شود.

حاضران دوباره مانند خر در گل مانده به مش قاسم خیره شدند و دوباره رهبر اعلام کرد به بحران بعدی بپردازید. خاتمی مسئله بیکاری و بحران مهم و انفجاری بیکاری را اعلام کرد و دوباره حاضران ساعتها با بحث بیهوده و وقت تلف کنی به وراجی پرداختند و مش قاسم که سومین دور چای خود را به حاضران می داد، دوباره گفت: من بگم.

و باز هم منتظر نماند که اجازه بدهند یا نه.

مش قاسم: حالا که مسئله ترافیک و مسکن با فاحشه خانه حل شد، مشکل بیکاری خیلی راحت تر حل می شود چون اینهمه فاحشه خانه و این همه فاحشه، باج خور، ژتون فروش و آقا رئیس می خواهد و وقتی همه شماها که تمام مشاغل کشور را اشغال کرده اید به سر شغل اصلی خود در فاحشه خانه بروید بقیه مردم که بیکار هستند به

جای شما به مشاغل دولتی مشغول می شوند و شما هم در فاحشه خانه مشغول می شوید و بیکاری از بین می رود!

بعدی نگیرید ، واسه فنده س

یارو بچه دارمیشه، اسم بچه اش رو میگذازه "احمدی نژاد"... ازش می پرسن چرا؟

میگه: آخه ۲ روزه به دنیا اومده، تاحالا ۴۰ بار ریده

از یکی می پرسن مسبب گرونی کیه؟

میگه نمیدونم. ولی هر کی هست ایشالا این دستش هم مثل اون دستش فلج شه.

یارو داشت واسه دوستش تعریف می کرد: وقتی من جوون بودم، دوست نداشتم برم جشن های عروسی، چون تمام عمه ها و خاله های پیرم می آمدند پیش من و بهم سیخونک می زدند و می خندیدند و می گفتند "تو نفر بعدی هستی!"

البته بعداً همه اشون دیگه از این کار دست کشیدن و اون درست از وقتی بود که منم همین کار رو عیناً با اونا می کردم وقتی یک جا مجلس ختم بود!!!!

مادر و بچه جلوی قفس میمونه،

بچه: مامان این میمونه شبیه عمه کبری است.

مادر: عزیزم اگر به گوشش برسه خیلی ناراحت میشه.

بچه: مامان من خیلی یواش گفتم میمونه نشنید

پدر: پسرم بزرگ شدی میخوای چه کاره بشی؟

پسر: سیاستمدار

پدر: مگه عقلت کمه؟

پسر: یعنی شرطش اینه!؟

مریضه بعد از عمل جراحی به هوش میاد، یک نگاهی به اطرافش میکنه و میگه: آقای دکتر در عرض این چند ساعت چقدر ریشتون بلند شده؟

طرف میگه: اولاً اسم من پترس (دربان بهشت)، ثانیاً ریش من همیشه اینطور بوده!

زن از شوهرش می پرسه: عزیزم! تو زن خوشگل دوست

داری یا زن با شعور؟

شوهرش می گه: هیچ کدوم عزیزم! من تو رو دوست دارم.

غضنفر زنگ میزنه آژانس انرژی اتمی: میگه میخوام با دکتر البرادعی صحبت کنم.

البرادعی: بفرمایید.

غضنفر میگه: آقای البرادعی شما دکترین؟

البرادعی میگه: بله من دکترم.

غضنفر میگه: پس آخه واسه چی تو آژانس کار میکنی؟

از غضنفر می پرسن: صبحونه چی می خوری؟

میگه: نوشابا با تیلیت.

می پرسن: ظهر ناهار چی میخوری؟

میگه: نوشابا با تیلیت.

می پرسن: شام چی می خوری؟

میگه: نوشابا با تیلیت.

می پرسن: اصلاً ولش کن، بگو اوقات فراغتت رو چیکار می کنی؟

میگه: میشینم نون خوردم می کنم واسه تیلیت

در مجلس سالگرد ازدواج، شوهر رو کرد به میهمانان و با افتخار گفت: من به جرات می توانم بگویم که من و همسر ۲۴ سال با خوشبختی کامل زندگی کردیم.

یکی از میهمانان گفت ولی شما که ۴ سال است که با هم ازدواج کرده اید!

مرد گفت: خوب منظور من اون سالهایی است که هر دو مجرد بودیم.

غضنفر می ره اداره پلیس، می گه: اومدم بهتون بگم طوطی ام گم شده.

ماموره با تعجب می گه: ولی فکر نکنم ما بتوانیم طوطی شما را پیدا کنیم.

غضنفر می گه: نه اصلاً دنبالش هم نباشین. من فقط اومدم بهتون بگم که اگر تصادفاً اونو پیدا کردین، بدونین که من با عقاید سیاسیش موافق نیستم!!! به هر کسی که فحش بده، نظر شخصی خودشه!



ما دولت مهرپرور هستیم



پاپا امام خیالت راحت ، ما همه جا را بهشت زهرا کردیم



رئیس جمهور و بانوی اول ایران

نوروزتان پیروز

هر روزتان نوروز

قنادی رضا

نامی که می شناسید و ۲۵ سال به آن اطمینان دارید

کلیه مایحتاج نوروزی خود را مانند
هر سال با بهترین کیفیت و قیمت از
سوپر قنادی رضا تهیه فرمایید



**345 High Street
Kensington
London**

Tel: 020 7603 0924



سال نو و نوروز باستانی بر همه هموطنان مبارک باد

herbal medic  acupuncture clinic

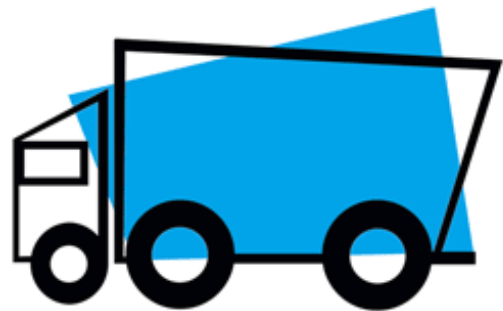
درمان حرفه ای با قیمت های استثنایی
استفاده از طب سوزنی، ماساژ و گیاهان دارویی
(تحت نظر متخصص طب سنتی چین)

- انواع دردهای مختلف عضلانی و استخوانی (کمر، گردن، شانه)
- آرتروز، گرفتگی عضلانی ناشی از ورزش
- میگرن و سردردهای مزمن
- بیماریهای زنان: نازایی، اختلالات هورمونی، قاعدگی های دردناک و یائسگی های زودرس
- بیماریهای جنسی مردان
- سینوزیت، آسم و حساسیت ها

Please contact us on **020 8906 3889**

Our address: 166 Deans Lane, Edgware HA8 9NT

Web: [www. herbal—medic.com](http://www.herbal—medic.com)



کلیه کارهای جابجایی و
حمل و نقل خود را با اطمینان
از ابتدا تا انتها به ما بسپارید

075 33 10 19 44

با مدیریت جلال

چای الکوزی در انگلستان و سراسر اروپا در سوپرمارکتهای ایرانی در دسترس شماست

WA

PREMIUM BLEND

Alokozay-Tea

TOP QUALITY

در دید و بازدیدهای
نوروزی از میهمانان
خود با چای الکوزی
پذیرایی کنید

نماینده فعال پذیرفته میشود

Tel: +44 (0) 790 8586 958

Tel: +44 (0) 782 8743 057

Fax: +44 (0) 208 446 2627

Alokozay Tea a distinctive blend brings out the natural goodness of pure tea. A soothing cup of Alokozay at any time of the day, awakens your senses, revitalising your body and mind. Hand picked from the finest tea gardens in Ceylon, and blended by our master blenders.

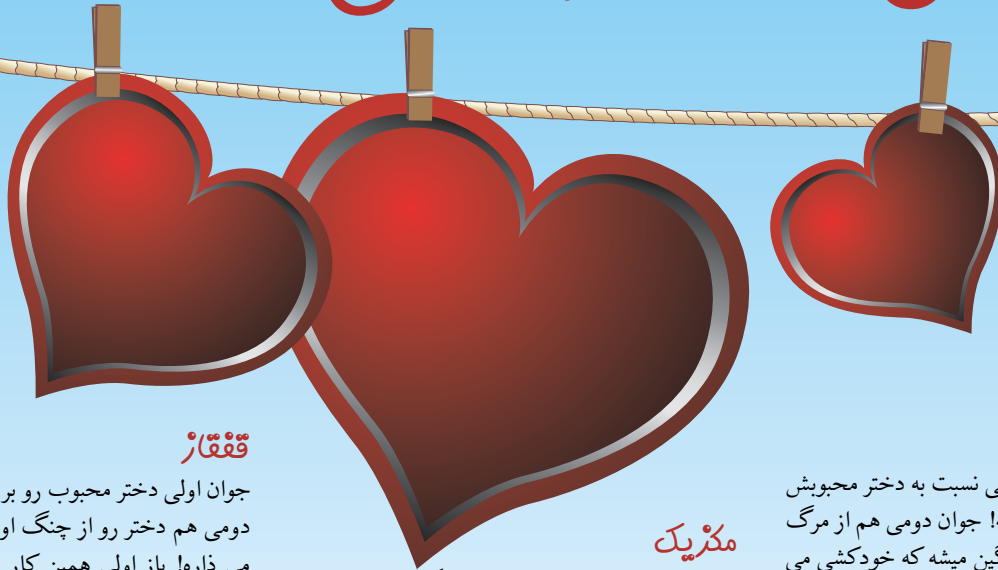
Alokozay has a delicate and refreshing aroma with a rich flavour that lifts your senses, make every cup of Alokozay tea a delightful experience.

Alokozay International

Phone: (0)7908 586958 / +44 (0)7828 743057 Fax: +44 (0)20 8446 2627 Email: Alokozay@bethere.co.uk

www.Alokozay.com

عشق در کشورهای مختلف



ژاپن

جوان اولی از عشق جوان دومی نسبت به دختر محبوبش متاثر میشه و خودکشی می کنه! جوان دومی هم از مرگ ممنوع خودش اونقدر اندوهگین میشه که خودکشی می کنه! بعدش برای دختر ژاپنی هم چاره ای جز خودکشی نیست!

اسپانیا

مرد اولی توی دوئل ، مرد دومی رو از پای در میاره و با زن محبوبش به آمریکای جنوبی فرار می کنن!

انگلستان

دو تا عاشق با کمال خونسردی حل قضیه رو به یه شرط بندی توی مسابقه اسب سواری موکول می کنن! اسب هر کدوم برنده شد ، معشوق مال اون میشه!

فرانسه

خیلی کم کار به جاهای باریک می کشه! دو تا مرد با همدیگه توافق می کنن که خانم مدتی مال اولی و مدتی مال دومی باشه!

قفقاز

جوان اولی دختر محبوب رو بر می داره و فرار می کنه! دومی هم دختر رو از چنگ اولی می دزده و پا به فرار می ذاره! باز اولی همین کار رو می کنه و این ماجرا دائما تکرار میشه!

مکزیک

کار به زد و خورد خونینی می کشه و یکی از طرفین کشته میشه! ولی بعدش اونکه رقیبش رو کشته از دختر مورد نظر دلسرد میشه و دخترک بی شوهر می مونه!

نروژ

معشوقه دو مرد برای اینکه به جدال و دعوای اونها خاتمه بده خودشو از بالای ساختمان مرتفعی میندازه پایین و غائله ختم میشه!

آفریقا

قضیه خیلی ساده ست و جای اختلاف نیست! دو تا مرد ، زنی رو که می خوان عقد می کنن و علاوه بر اون ، بیست تا زن دیگه هم می گیرن!

آمریکا

حل قضیه بستگی به زن داره و هر کس رو انتخاب کرد با اون ازدواج می کنه!

استرالیا

دو تا مرد بر سر ازدواج با معشوق مشترک سالها مشاجره می کنن! این مشاجره اونقدر طول می کشه تا یکی از طرفین پیر بشه و بمیره ، یا از یه مرضی بمیره! اونوقت اونکه زنده مونده با خیال راحت به مقصودش می رسه!

ایران

فقط پول موضوع رو حل می کنه! پدر و مادر دختر می شینن با همدیگه مشورت می کنن و خواستگاری که پولدار تر و گردن کلفت تره رو انتخاب می کنن! عاشق شکست خورده آگه توی عشقش جدی باشه یا باید خودشو بکشه یا رقیب رو از میدون به در کنه یا افسردگی می گیره و.....

آمستردام سکسی ترین شهر دنیا !

شهر آمستردام در کشور هلند از معدود شهرهای دنیاست که در آن روسپی گری قانونی است و فاحشه ها هم مثل صاحبان مشاغل دیگر مالیات می دهند و اتحادیه صنفی دارند.

در آمستردام محله ای هست به نام ردلایت (چراغ قرمز). چراغ قرمز یک محله است با کلی پنجره و چراغ قرمز. فاحشه ها با لباس خیلی کم پشت پنجره های بزرگی که بالای آن ها یک چراغ قرمز روشن است می ایستند و مشتری ها که بیشتر توریست ها هستند در خیابان ها قدم می زنند و آن ها را تماشا می کنند و اگر از کسی خوششان بیاید لبخندی می زنند یا دستی تکان می دهند و زن پنجره را باز می کند و درباره قیمت صحبت می کنند و اگر توافق شد مرد داخل می شود، پرده کشیده می شود و چراغ خاموش می شود. جالب است که در بسیاری از موارد تخت و بقیه وسایل داخل اتاق پشت سر زن ها قابل دیدن هستند. تعدادی از زن ها تیپ های خاص دارند: با تیپ پرستار، با تیپ ارثشی، خیلی خیلی چاق، مسن و... برای ارضای سلیقه های مختلف. این شهر یک موزه سکس هم دارد که همه چیز در مورد سکس را مستند سازی و بررسی می کند





مشاورین املاک کلید طلایی (GOLDEN KEY)

شاید تا سالهای آینده چنین فرصت طلایی پیش نیاید

شما میتوانید با کمترین سرمایه در بهترین مناطق زیبای اسپانیا صاحب خانه شوید

ما برای شما ویزای شینگن از ایران و سایر کشورها تهیه خواهیم کرد

کافی است که خانه خود را انتخاب کنید . ما کلیه هزینه های هواپیما ، هتل، ایاب وذهاب و اقامت شما را پرداخت خواهیم کرد



دفتر مرکزی اسپانیا

0034 951 29 59 35

0034 637 98 7009

انگلستان

0044 755 44 27 425

goldenkeyspain@googlemail.com





دکتر جهانگیر تقی پور و همکاران
فرارسیدن سال نو و نوروز باستانی
را به هموطنان عزیز در سراسر
جهان تبریک و تهنیت میگویند



جراحی پلاستیک و زیبایی در غرب لندن

متخصص جراحی پلاستیک و کادر پاراپزشکی و زیبایی (بیوتراپیست ها)



زیر نظر: دکتر جهانگیر تقی پور

عضو کالجهای سلطنتی جراحان انگلیس و اسکاتلند
عضو هیأت ممتحنه امتحانات جراحی در کالجهای سلطنتی
جراحان بریتانیا و ایرلند

انواع ماشینهای لیزر برای از بین بردن موهای زاید بدن
لیزر لیپوساکشن با تنگ کردن پوست
بزرگ و کوچک کردن سینه ، باسن ، گونه ، چانه و
بدون جراحی

جراحی پلاستیک پلک چشم و ... تحت بی حسی موضعی
کشیدن پوست صورت تحت بی حسی موضعی
استفاده از چربی به عنوان جاگیرنده دائمی انواع دیگر

شما می توانید در صورت داشتن شرایط لازم از وامهای بدون بهره جهت جراحیهای زیبایی خود استفاده کنید

020 8868 0555

www.cosmeticsurgery-uk.com

Email: info@cosmeticsurgery-uk.com

Fax: 0208 428 1333

**110 Marsh Road, Pinner
Middlesex , Greater
London HA5 5NA**



دارای مجوز رسمی بیمارستان بخصوص برای
امور زیبایی از کمیسیون پزشکی انگلستان

شعر آزادی در سالگرد بهاری که نیامد



توسن اقتصاد را آقا
داد فتوا: حمار آزادی!

هادیا گاه گشت بیمورد
بیت هایت دچار آزادی

قافیه های تو نشد تکرار
هیچ، غیر از «بهار آزادی»

لیک کوبیده ای چه بی معنی
پشت هم آبشار «آزادی»

مثل اینکه ز دست تو در رفت
گاه و گاه اختیار آزادی

پس بیا لااقل تماشا کن
یک کمی خنده دار آزادی!

دوست دارد که خنده ای بکند
ملت سوگوار آزادی

سعی کن پر شود به شیرینی
ورق آچار آزادی

سعی کن بلکه کشمشی باشی
توی آبدوغ خیابان آزادی

تا بگوئی که همچنان هستیم
خلق امیدوار آزادی

در فراق لیبرتی و خنده
گشت باید به جوک پناهنده

هادی خرسندی

از همان روز هم مسلم شد
که تمام است کار آزادی

هرچه از مغز انقلابی بود
جمع شد در حصار آزادی

این ز صابون پزی استقلال
آن ز میدان بار آزادی

هرچه لات محله بود شدند
همگی پاسدار آزادی

کامیون های چرس و بنگ آمد
بهر خلق خمار آزادی

کامیون های قلوه سنگ آمد
از پی سنگسار آزادی

رو به شیپور تعزیه آورد
آنکه میزد سه تار آزادی

کرد خورشید انقلاب غروب
تیره شد روزگار آزادی

مثل اینی که استالین آمد
چون فنا شد تزار آزادی

سرد شد آتش و از درخت پرید
در همان لحظه سار آزادی

رسمانی که بافت ملت ما
شد طنابی به دار آزادی

تیترا اعدام خویش را میزد
روزنامه نگار آزادی

بود کمتر ز سرعت توقیف
سرعت انتشار آزادی

نوجوانان به گورها بردند
آرزوی دیار آزادی

ای دریغا که بود از ما دور
ایستگاه قطار آزادی

بدترین دیکتاتوری آمد
از پی انتظار آزادی

زن آزاده زیر چادر رفت
دیده اش اشکبار آزادی

دست آخر هزار تومان شد
هفت تومان دلار آزادی

عزت سالها مبارزه را
کرد یکجا نثار آزادی

گفت نعلین بدتر از چکمه ست
مایه ی انرجار آزادی

گفت: ملت! مخور فریب طرف
که کشد عکس مار آزادی!

ملت اما فریب را میخورد
مثل شام و ناهار آزادی

ای دریغا که بود مستعجل
دولت «بختیار» آزادی

پس برفتند پای طیاره
ملت بیقرار آزادی

ناگهان سنگ از آسمان آمد
شد شکسته تغار آزادی

آمد آزادی و چه آمدنی
یکنفر هم سوار (!) آزادی

رفت یگراست سوی قبرستان
شیخ عمامه دار آزادی

بر بلندی نشست و صادر کرد
کلمات قصار آزادی

گفت لاکن مع الاسف هجمه
نشه در گیرودار آزادی

گفت فحشا نباشه امت ما
قُر نشه از فشار آزادی

گفت من آب و برق مجانی
میدهم در کنار آزادی

گفت من میزنم به این دولت
یک چک ابدار آزادی

دولتی میکنم خودم تعیین
در خور حال زار آزادی

میدهم دست مرد «بازرگان»
که دهد خواروبار آزادی

بعد معلوم شد که پیشاپیش
کنده چاه منار آزادی

خواند و شاید نخواند بی الحمد
فاتحه بر مزار آزادی

دیدي اندر بهار آزادی
خشک شد لاله زار آزادی

جای بلبل نشست جغد سیاه
بر سر شاخسار آزادی

در زمان قدیم شاهی بود
واقعا شاهکار آزادی

کارهای عجیب میفرمود
تا نماید مهار آزادی

زانطرف داد شیخی از خارج
به همه راهکار آزادی

ملتی برد مشت خود بالا
زد به کوچه هوار آزادی

آرزو داشت تا بیاساید
جانب سایه سار آزادی

خلق آبستن ز استبداد
داشت الحق و یار آزادی

آمد آن شاه و گفت بشنیدم
از شماها شعار آزادی

من از امروز میکنم تأمین
همه جور اعتبار آزادی

امتحانات ثلث اول شد
آمد «آموزگار» آزادی

ثلث دوم «شریف امامی» بود
سومی تیمسار آزادی

این یکی منکر هیاهو شد
گفت اینک نوار آزادی!

چه زمستان زمهریری بود
به امید بهار آزادی

تا سرانجام روی کار آمد
مرد خدمتگزار آزادی

خان لر بود و داشت اصل و نسب
اهل ایل و تبار آزادی

چشم و دل سیر کاخ و خادم و مال
پاکباز قمار آزادی

آشنا با دموکراسی غرب
خبیره در کارزار آزادی



بخش فارسی صدای آمریکا و BBC

فارسی دارالترجمه سیاستهای

صدای آمریکا و بخش فارسی BBC بودجه آنان در ردیف بودجه‌های رسمی به تصویب رسیده دولت و پارلمان دو کشور است

دنیای تکنولوژی و پیشرفتهای علمی و حضور ماهواره‌های سته لایتنی بالاترین و موثرترین تأثیرات خود را در کشورهای آسیایی و آفریقایی نهاد .

تأسیس کانالهای تلویزیونی ماهواره‌ای رویای جذاب میلیونها انسان در دو قاره آسیا و آفریقا شده است و مردمانی که در کشورهای خود عموماً شلاق دردناک استبداد و اختناق و سانسور را حس کرده‌اند با پناه بردن به این تصاویر ماهواره‌ای خلاءهای واقعی و کمبودها و ناگفته‌های ممنوع را به خانه‌هایشان می‌برند.

آنچه مربوط به ایران می‌شود بخشی از این تراژدی بزرگ جهانی کشورهای عقب‌مانده و محروم است که به دنبال تأمین نیازهای زندگی روزمره خود به عنوان یک شهروند عادی که در کشور خود از آن محروم است پناه به تصاویری می‌برد که حداقل در ظاهر تفاوتی نشان می‌دهد . هرچند در پس این تصاویر به ظاهر متفاوت ، سیاسی حساب شده و روانکاوانه خوابیده است که شاید پرداختن به دهها کانال تلویزیونی فارسی زبان در قالبی دیگر است .

بررسی دو کانال تصویری بخش فارسی صدای آمریکا و تلویزیون فارسی BBC بحثی است که در این شماره نگاهی گذرا به آن خواهیم کرد.

صاحبان اصلی و دایرکنندگان این ۲ کانال همانهایی هستند که بودجه آن را تأمین می‌کنند و بودجه دهنده دولتهایی هستند که در این ۲ کشور حکومت می‌کنند یا قانون گذرانی که در پارلمان یا کنگره نشسته‌اند.

این بودجه‌ها و پولهای هنگفت براساس حساب و کتابی پرداخت می‌شود و مسلماً تأمین کنندگان این ارقام دهها میلیونی دلشان واسه کمبودهای زندگی ایرانیان نسوخته است هدف آنان تأمین سیاسی چند جانبه است و حفظ توازن قدرت سیاسی در ایران که همیشه جولانگاه چپاولگران خارجی بوده و هست.

سیاستگذاران این تصاویر عموماً بخشی از زیرمجموعه وزارتخانه‌های امور خارجه هستند که سیاست کلی را تعیین می‌کنند و هدف نهایی را رقم می‌زنند، سپس آن را چون نمایشنامه‌ای به دست کارگردانهای حرفه‌ای‌تر می‌دهند تا آنان بازیگرانی بیابند که یا محتاج درآمد باشند یا عاشق مطرح شدن و یا بدون مسئولیتهای ملی و میهنی و در لباس خدمتکاری خوش‌رقص در خدمت اهداف اربابان باشند.

چیدمان این تصاویر براساس ساده‌ترین دروس کلاسهای آموزشی در علم روانشناسی و روانکاوای جامعه قرار دارد که ابتدا باید اعتماد مخاطب خود را جلب کنی و از طریق ارائه برنامه‌هایی به خواسته‌ها و سلیقه‌های آنان نزدیک شوی ، سپس نیت و اهداف خود را پیاده نمایندی.

حضور چهره‌های گوناگون به عنوان مهمانان این برنامه‌ها به خوبی ماهیت این تلویزیونها را آشکار می‌کند.

آوردن مشتریان همیشگی که دیواره‌های حمایتی حفظ رژیم ملایان را تشکیل میدهند هرچند در ظاهر یا فرار کرده‌اند یا با رژیم قطع رابطه کرده‌اند ولی در نهایت حرفه‌ایان و بازی با کلماتشان هرگز سخن، طرح، پیشنهاد یا راه حلی در ارتباط با سرنوشتی این رژیم نمی‌دهند و حتی با گروهها و افرادی هم که خواهان سرنوشتی کلیت این رژیم هستند به مخالف خوانی می‌پردازند.

کسانی چون سازگارا، اکبر گنجی، ابراهیم نبوی، علیرضا نوری‌زاده، مسعود بهنود، فرخ نگهدار و ... ، مشتکی از این گماشتگان برای گمراهی افکار عمومی افراد دیگری را هم

به بازی می‌کشند که واقعاً با رژیم سر و کاری ندارند ولی حضور اینان در واقع سوپاپ ایمنی پادوها و مشروعیت دادن به این تصاویر می‌شود که بله اینجا آزاد و مستقل است ولی بودجه‌اش را دولت می‌دهد!

تلویزیون فارسی BBC با زیر ذربین بردن برنامه‌های صدای آمریکا به میدان آمد . در واقع نقش مکمل تصاویری را به عهده گرفت که با اینکه در ظاهر می‌توانند دو رقیب رسانه‌ای باشند ولی تلویزیون BBC فارسی لندن کمبودهای سرگرم کننده صدای آمریکا را پوشش داده است .

**مستقل بودن این تصاویر از سیاستهای
دولت‌هایشان شعاری بی‌ربط است
وقتی دولتی بودجه‌ای تصویب و تأمین
می‌کند حق دخالت و اعمال سیاستهای
مورد نظر خود را دارد.**

ولی در نهایت دولتهای تأمین کننده بودجه هر دو کانال به دنبال منافع خود هستند و هرگز برایشان سرنوشت و آینده کشورهای دیگر مطرح نیست . پر واضح است که ایرادی هم به این دولتها نمی‌توان گرفت زیرا آنان نمایندگان ملت خود هستند و وظیفه دارند حافظ منافع و تأمین درآمدهای بیشتر برای ملت خود باشند.

انقلاب ۵۷ در ایران نقش تأثیرگذار رادیو BBC را فراموش نمی‌کند که این صدای دولتی چگونه خط و خطوط سیاسی دولت انگلیس را اجرا کرد و بارها در برابر اعتراض دولت شاهنشاهی ایران به این صدا ، وزارت امور خارجه دولت انگلستان اعلام کرد که این رادیو با اینکه بودجه‌اش دولتی است ولی مستقل عمل می‌کند شعاری که امروز هم پس از ۳۰ سال شنیده می‌شود!؟

به ظاهر کارمندان این ادارات بودجه و حقوق از دولت می‌گیرند ولی خودسرانه و به

در اوج مشکلات اداری و مالی و در میانه خانه تکانی و کم کردن برنامه ها و بخش های مختلف خود ناگهان در اکتبر ۲۰۰۶، با چراغ سبز از سوی وزارت خارجه و پارلمان آن کشور تاسیس یک شبکه تلویزیونی فارسی زبان (یا چنان که خود می گویند پی.تی.وی) در سال ۲۰۰۸ را اعلام کرد.

روابط خارجی مجلس عوام بریتانیا، ضمن اشاره به مشکلات مالی و لزوم تعطیلی یا کاهش شماری از برنامه های این شبکه، صریحا از تاسیس تلویزیون



فارسی زبان بی بی سی به عنوان "بالاترین اولویت در برنامه پیشنهادی [به وزارت خارجه] که دارای پرونده بسیار قوی است" یاد کرد.

سیاست پیروی از منویات وزارت خارجه بریتانیا تا جایی برای سرویس جهانی بی بی سی پیش رفت که این شبکه

میل خود عمل می نمایند؟!

صدای آمریکا و تلویزیون BBC بخش فارسی با آوردن چهره های بزرگ شده ولی دارای کارنامه و سوابق تنگین مانند سازگارا، گنجی، نبوی، ... که اینان حداقل در بخشی از جنایات رژیم شریک و سهیم بوده اند ولی حالا اینان را در کنار چهره های معلوم الحالی مانند نوری زاده، بهنود، فرخ نگهدار، نبوی و لشگریانی از این قبیل، هدفشان جا انداختن این طرح است که در رژیم اسلامی دو جناح خوب و بد قرار دارد و همه تلاشهای این رسانه ها و دلایلهای سیاسی در این میانه مهم جلوه دادن این جنگ زرگری داخل رژیم اسلامی است و به نوعی هم تلاش کرده اند وانمود کنند در برابر این رژیم در خارج از کشور هم نیرویی در برابر این حکومت وجود ندارد.

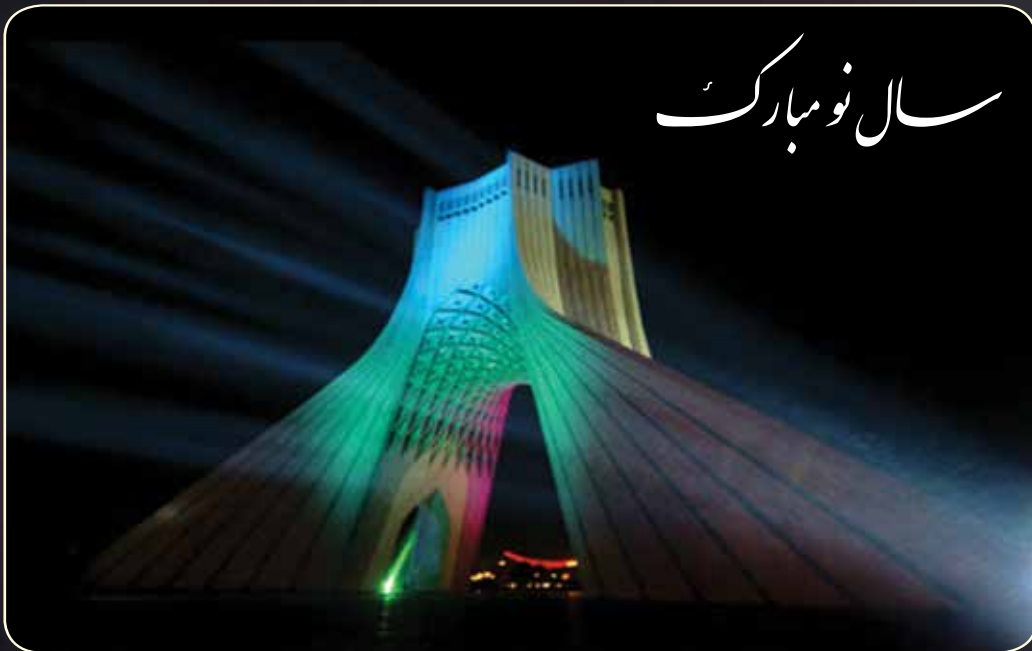
آنچه هم هست افراد و گروههای اندکی در پراکندگی و ستیز با یکدیگر هستند و نتیجه نهایی اینکه باید به مردم هشدار داد که همه گاه در دعوای و نمایشهای انتخاباتی رژیم به نفع جناح خوب وارد شوند.

شاید بد نباشد با هم نگاهی به مدارکی ارائه شده از سوی دولتمردان انگلیسی بنمائیم تا مشخص گردد آنان خود درباره حضور رسانه هایی چون BBC چه می گویند.

یک سال و نیم قبل، "نایجل چپمن" رییس سرویس جهانی بی بی سی در نشست ۲۷ ژوئن ۲۰۰۷ کمیسیون

سوپر تهران

سال نو مبارک



**کلیه محصولات
ایرانی از قبیل
بستنی و فالوده
جدیدترین و
شادترین گاست
، سی دی و
ویدیوها با قیمتهایی
استثنایی فقط در
سوپر تهران**

**سوپر تهران
مانند هر سال
با شیرینیجات
خوشمزه ، خشکبار
، هفت سین ، سبزه ،
ماهی قرمز و دودی
در خدمت
هموطنان می باشد**

565 , Finchley Road , London NW3

Tel: 020 7435 3622 Fax: 020 7431 9595

صد سال به از این سالها

قنادی و خشکبار بهار

سوپر مارکت زمان

(بازارچه ای در قلب کنزینگتون)

کلیه وسایل سفره هفت سین

آجیل، تازه ترین سبزیجات و میوه های ایرانی

گوشت و مرغ حلال

ویدیو کلاب زمان بهترین کاست ، سی دی و ویدیوهای
ایرانی را با تخفیف ویژه در اختیار شما قرار می دهد.

Tel: 020 7603 8909

347 Kensington High Street, W8



هر روزتان نوروز ، نوروزتان پیروز

مجله رنگارنگ ۰۲۰۸ ۷۳۱ ۹۳۳۳



در شهر رویایی و زیبای بنال مدینا (اسپانیا) BENAL MADENA

رستوران تنور



رستوران تنور با منوی اختصاصی خود نوشمزه ترین غذاها و پیتزها را بشما تقدیم میکند

رستوران تنور با فضایی جذاب در مجاورت ساحل زیبا دور

نمایی خاطره انگیز را برایتان به ارمغان می آورد

Nueva Torrequebrada
Centro Comercial Torrenueva, Local 14
Benalmadena costa

Telf: 952 57 51 81



رستوران تنور در بنال مدینا زیباترین شهر اسپانیا مقدم ایرانیان عزیز را گرمی می دارد

کامران و هومن کدامیک

محبوب تر و موفق تر هستند

بسیاری این دو برادر را کشف شهبال شب پره می دانند ولی کامران و هومن زمانی که نوجوانی بیش نبودند و در کانادا زندگی می کردند را اولین بار فریدون در آهنگی به نام «ای من» به صحنه هنر آورد. هرچند فریدون بعدها به ایران و تنها کاری که معروف شد و ارائه داد به نام «داغ شقایق» که «آهای خوشگل عاشق» هم از همان آلبوم بود.

کامران و هومن را شهبال در کانادا دید، با خود به لس آنجلس آورد، در گروه بلاک کتر به آنان میدان داد و شهرت و محبوبیت را برای آنان به ارمغان آورد تا طبق رسم و رسوم شرعی - ایرانی که وقتی بارهائمان را بستیم فکر سفر می افیم، این دو برادر هم از شهبال و بلاک کتر جدا شدند و گروهی جدید و دو نفره تشکیل دادند و کارشان هم گل کرد و به شهرت و محبوبیت شان اضافه گشت. آنچه این دو برادر را در صحنه نشان می دهد نوعی برتری کامران به هومن است و گویی اوست که همه چیز را در کنترل دارد و هومن در کنار کامران نقش دوم را بازی می کند! و این سؤال را مطرح می کند به راستی کدامیک از این دو برادر محبوب تر و موفق تر از دیگری است



فرهنگسرای لندن

گل نارنج و تنگ آب و ماهی

صفای آسمان صبحگاهی.

بیا تا عیدی از "حافظ" بگیریم

فریدون مشیری

که از او می ستانی هر چه خواهی

*** تنها کتاب فروشی و مرکز فرهنگی ایرانیان در بریتانیا.**

*** انواع کتابهای چاپ داخل و خارج از کشور.**

*** مرکز پخش آئین نامه رانندگی**

*** انواع سی دی های داخل و خارج از ایران و فیلمهای ایرانی**

*** انواع سازهای ایرانی تار، سه تار، تنبک همراه کتابهای نت**

1261 Finchley Road Temple Fortune London NW11 0AD

(Golders Green Tube Station – Northern Line)

Buses: 82, 102, 460

Tel: 020 8455 55 50

Fax: 020 8201 8506

E-mail: Farhangsara@aol.com

سال نو

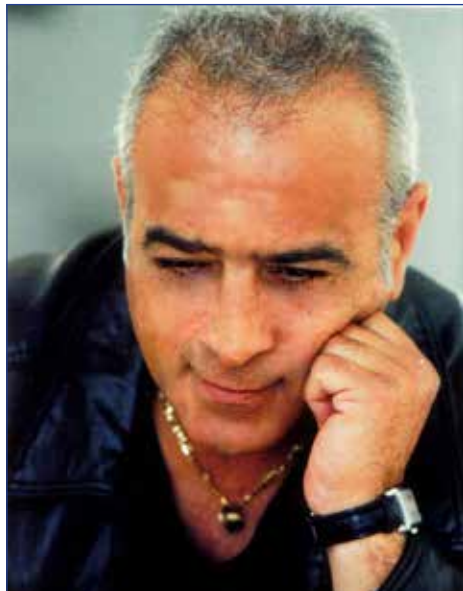
و نوروز

برهم

میهنان

خجسته

باد



شقایق و بازگشت به صحنه موزیک

شقایق چهره‌ای که در مد جهانی شهرتی فراوان دارد چند سال پیش با آلبومی با نام شقایق به دنیای موزیک ایرانی گام نهاد ولی موفقیتی بدست نیاورد.

شقایق مدتی هم به عنوان همسر آینده کامران نامش بر سر زبانها افتاد که دلیل آن هم حضور شقایق در کنار کامران و هومن حتی در کنسرت‌های آنان در کشورهای مختلف بود که گویی تب این عشق هم عرق کرد یا حداقل سر و صدایش فعلاً خوابیده است.

گویا شقایق در تدارک تهیه آلبومی جدید است که به زبانهای فارسی و انگلیسی است و قرار است بزودی به بازار عرضه گردد که باید دید پس از سالها تجربه کسب کردن روی صحنه و پشت صحنه کار جدید شقایق چه از آب در خواهد آمد.



مسعود امینی و معرفی چهره‌ای به نام: سیمین

مسعود امینی ترانه سرا و برنامه ساز تلویزیونی که می‌توان او را از چهره‌های تاثیرگذار در هنر ترانه‌سرایی نامید و بیش از چهار دهه است که شعر و ترانه می‌سراید. همه صاحب‌نامان خواننده از ترانه‌های او به دفعات اجرا کرده‌اند، این روزها تلاش دارد آلبومی به نام «دو رکعت عشق» را از خواننده‌ای تازه نفس به نام سیمین روانه بازار کند.

سیمین در دنیای تصویر و سینمای آلمان چهره‌ای شناخته شده است و در چند فیلم آلمانی نقش‌هایی درجه اول را ایفا کرده است و آهنگهایی نیز به زبان آلمانی خوانده است.

مسعود امینی او را به حال و هوای موزیک ایرانی کشانده و چند سالی است تلاش دارد اولین آلبوم سیمین را با ترانه‌ها و اشعار جدید به ایرانیان معرفی کند.

مسعود امینی به تازگی فعالیت تلویزیونی خود را با شبکه جهانی IPN آغاز کرده و هفته‌ای سه روز، دوشنبه، چهارشنبه و جمعه‌ها از طریق این کانال با مخاطبان خود ارتباط برقرار کرده است و محور برنامه‌هایش براساس حرفه تخصصی دنیای هنر ایرانی است.

در جنوب اسپانیا (Benalmadena Costa)

**دفترکار با شرایط عالی و استثنایی برای
فروش و یا اجاره با دکوراسیون مدرن و
مساحتی حدود 70 متر مربع واگذار می شود**

جهت اطلاعات بیشتر میتوانید با شماره زیر تماس حاصل نمایید

0034 69969 3283



مهری زمردیان و زمزمه‌های

ترانه‌های خاطره انگیز

مهری زمردیان از هنرمندانی است که در خارج از کشور توانسته است در کنار کار و تلاش فراوان جهت حرفه تجاری خود به هنر خواندن نیز پردازد. او مدیریت یکی از گالری‌های معروف و شناخته شده در عرضه طرحهای استثنایی و متنوع لباسهای عروس را به عهده دارد و مشتریانی از سراسر جهان به گالری او مراجعه و مدل‌های اختصاصی و زیبای رمانتیک گالری را خریداری می‌کنند. مهری زمردیان قبل از انقلاب از جمله خوانندگان وزارت فرهنگ و هنر بود. بیش از ۲۰ سال است در لندن زندگی می‌کند و همچنان عاشقانه با موسیقی زندگی می‌نماید.

مهری زمردیان با تمام مشکلات و سختی‌های حضور در صحنه و اجرای برنامه‌ها با مخارج و برنامه‌ریزیهای سخت، همه‌گاه تلاش کرده است حضوری شایسته و در خور نام موسیقی اصیل ایرانی را در اذهان باقی بگذارد. مهری زمردیان طی سالهای گذشته ۷ بار به اجرای برنامه در لندن پرداخت و آثاری دلنشین و بیادماندنی استادان بزرگ موسیقی ایران همچون عارف، شیدا، خالدی، همایون خرم، تجویدی و خالقی را به زیبایی اجرا کرد. آنان که کم و بیش دستی در امور فعالیتهای هنر دارند به خوبی می‌دانند که برگزاری چنین برنامه‌هایی چقدر دشوار و مشکل است ولی وقتی پای عشق و علاقه در میان باشد، دیگر جای درنگی نیست. مهری زمردیان در تدارک هماهنگی و گردهمایی گروهی از چهره‌های صاحب نام و تخصص است که به زودی به اجرای برنامه‌هایی در انگلستان و سایر کشورهای اروپایی پردازند. برای مهری زمردیان و همکارانش آرزوی سلامت و موفقیت داریم و گفتگوی مفصل‌تری با او را به آینده‌ای نزدیک واگذار می‌کنیم.





شاهزادگان در تبعید

مجله فرانسوی Point De Vue در شماره فوریه خود گزارشی درباره شاهزادگان جوان خاندان‌های سلطنتی جهان دارد که از جمله اشاره ای هم به پرنسس نور نوه محمد رضا شاه پهلوی و پرنس ژان کریستف نوه ناپلئون دارد چنانچه روزگاران عوض نمیشود چه بسا امروز این شاهزادگان پادشاه و ملکه‌ای آینده کشور خود میشدند ولی هردوی آنان چون بسیاری دیگر از شاهزادگان چون شهروندی معمولی در کشورهای مختلف زندگی میکنند پرنسس نور در ۱۳ آوریل آینده ۱۷ سالگی خود را جشن می‌گیرد. او و خواهرانش ایمان و فرح در تبعید به دنیا آمده‌اند و نوگان محمد رضا شاه پهلوی هستند که او را ندیده‌اند. نور، سرزمین آبا و اجدادی خود را ندیده است. او و خواهرش ایمان هنوز تصمیمی برای تخصص خود نگرفته‌اند. البته آنها از تعلیم و تربیت خوبی برخوردارند و در جریان امور هستند. فارسی، فرانسه و انگلیسی حرف می‌زنند پرنس ژان کریستف ناپلئون ۲۲ ساله از خانواده بوربون است فرزند پرنسس باتریس و نوه ناپلئون است. وی مدت دو سال در موسسات مختلف خاور دور به عنوان کارآموز کار کرده است و ورزشکار قابل‌ی است.



اندی و فرشید امین تا دنیا دنیا است

اندی هنرمندی که سالهاست توانسته است نام خود را به عنوان یکی از ستارگان محبوب دنیای موزیک ایرانیان مطرح سازد و همه گاه در فکر نوآوری و تنوع در برنامه‌هایش می‌باشد و شاید تنها خواننده‌ای باشد که بیش از همه هنرمندان کارهای مشترک دودایی با دیگر خوانندگان اجرا کرده است که آخرین همکاری او با فرشید امین است که کاری مشترک به نام «تا دنیا، دنیا است» را با هم اجرا کرده‌اند که در نوبه خود بسیار جالب، شنیدنی و دیدنی است. ویدیو کلیپ این ترانه، با حال و هوایی شاد همراه است.



فروشگاه اسکان سال نو مبارک

ESKAN EPICERIE FINE

خاویار، زولیا بامیه، شیرینی‌های متنوع، نان لواش، میوه فصل، بستنی و فالوده
انواع خشکبار و آجیل، سبزیجات خشک، مرباجات و انواع ترشی

62, BIS RUE DES ENTREPRENEURS 75015-PARIS (Metro: CHARLES MICHEL)

TEL: 0145770616



هشتاد و یکمین دوره مراسم اهدای جوایز اسکار برگزار شد

نشین

اپیش از اعلام بهترین بازیگر نقش اصلی زن، هالی بری، شرلی مک لین، سوفیا لورن، نیکول کیدمن و ماریون کوتیار بر روی صحنه رفتند و هر کدام در وصف یکی از نامزدها سخنانی گفتند. این جایزه امسال از آن کیت وینسلست بازیگر فیلم کتابخوان شد.

در میان هنرپیشگان نقش اول زن مریل استریپ بخاطر بازی در فیلم "شک" (Doubt) برای پانزدهمین بار نامزد دریافت جایزه اسکار بود.

مانند بخش قبل، برای اعلام بهترین بازیگر نقش اصلی مرد هم پنج بازیگری (رابرت دونیرو، مایکل داگلاس، آدرین برودی، آنتونی هاپکینز و بن کینگزلی) که قبلا این جایزه را بردند به روی صحنه آمدند و جملاتی در باره نامزدهای این بخش بیان کردند.

جایزه این بخش را شون پن (میلک) برای بازی در نقش هاروی میلک، فعال حقوق همجنسگرایان در دهه هفتاد میلادی دریافت کرد. او یک بار دیگر در سال ۲۰۰۴ برای فیلم Mystic River این جایزه را بدست آورده بود.

اسکار بهترین فیلم: استیون اسپیلبرگ برای اعلام جایزه بهترین فیلم امسال بر روی صحنه رفت و فیلم میلیونر زاغه نشین را به عنوان برنده بهترین فیلم هشتاد و یکمین دوره اسکار اعلام کرد.

درگذشت، اهدا کنند.

ادی مورفی با تمجید از فعالیت هنری و فعالیتهای بشردوستانه جری لوئیس، اسکاری افتخاری برای فعالیتهای بشردوستانه به این کمترین اهدا کرد.

اسکار بهترین موسیقی ارژینال: ای آر رحمان برای میلیونر زاغه نشین

اسکار بهترین ترانه: ای آر رحمان برای میلیونر زاغه نشین

نام برنده این بخش را فریدا پینتو بازیگر میلیونر زاغه نشین و لیام نیسن اعلام کردند.

مانند دوره های گذشته تصاویری از درگذشتگان هنر سینما در سال پیش پخش شد. امسال کوئین لطفه، بازیگر و خواننده آمریکایی به طور زنده ترانه ای بر روی این تصاویر خواند.

سیندی پولاک، آنتونی مینگلا، پل نیومن، روی شادر، چارلتون هستون و مایکل کرایتون از مشهورترین دست اندرکاران دنیای فیلم و سینما بودند که سال پیش درگذشتند.

اسکار بهترین کارگردان: دانیل بویل برای میلیونر زاغه

هشتاد و یکمین دوره مراسم اهدای جوایز اسکار از بعد ظهر روز یکشنبه، ۲۲ فوریه (چهارم اسفندماه) در سالن کدک در لس آنجلس برگزار شد. هیو جکمن، بازیگر استرالیایی که برای نخستین بار اجرای این مراسم را بر عهده گرفته بود، با خواندن ترانه ای که برگرفته از فیلم میلیونر زاغه نشین بود، مراسم را آغاز کرد.

میلیونر زاغه نشین (Slumdog Millionaire) با بدست آوردن جایزه بهترین فیلم در مجموع در هشت رشته از جمله بهترین کارگردانی و بهترین فیلمنامه اقتباسی برنده شد. این فیلم که داستان برنده شدن پسر فقیر در مسابقه ای تلویزیونی است در ۱۰ رشته نامزد دریافت اسکار بود.

سرگذشت عجیب بنجامین باتن، با بازی برد پیت رقیب اصلی میلیونر زاغه نشین که در ۱۳ رشته نامزد شده بود فقط در سه رشته برنده اعلام شد.

نخستین اسکار این دوره را که بهترین بازیگر نقش مکمل زن بود، پنه لویه کرویز بازیگر فیلم ویکی کریستینا بارسلونا از تیلدا سویتون (برنده سال گذشته این رشته) دریافت کرد.

پنج بازیگری که در سالهای گذشته برنده جایزه بهترین بازیگر نقش مکمل مرد بودند همراه با خانواده هیث لجر، بازیگر شوالیه سیاه بر روی صحنه رفتند تا جایزه این بخش را به خانواده این بازیگر استرالیایی که سال پیش

روی در رو با رئیس جمهور آمریکا، باراک اوباما



نوروز است و فصل جدید، ما به پیشواز سیزده بدر رفته ایم تا حرفهای سیزده بدری را عنوان کنیم. هرچند اکثریت رسانه های تصویری، نوشتاری و گفتاری ایرانیان هر روزشان سیزده بدر و دروغهای سیزده بدری است.

باراک اوباما اولین رئیس جمهوری سیاهپوست آمریکاست که مانند ما ایرانیان همه گاه درد و رنج زورگویان و دیکتاتورهای تاریخ را تجربه کرده است.

وقتی او را ملاقات کردیم بیش از انتظار ما خودمانی و راحت بود و چنانچه یک کم دیگر خودمانی می شدیم و ساعاتی بیشتر را او می بودیم، به خود اجازه می دادیم که شلوارمان را در بیاوریم و با پیژامه روی زمین بنشینیم، با او آبگوشتی به بدن بزنیم ولی خوب هم فرصت نشد و هم اینکه محافظان ایشان که همه سفید پوست و گردن کلفت بودند ما را خیلی چپ چپ نگاه می کردند. ولی ما که تاریخ چند هزار ساله داریم و بخشی از اجدادمان به چنگیزخان و تیمورخان، محمدبن عبدالله و کریم خان و بقیه خان های تاریخ می رسد، دیگر اوباما که از خودمان است.

به هر حال گفتگوی نوروزی ما را با باراک اوباما می خوانید.

اوباما: خیلی خوشحال هستم که از طریق مجله رنگارنگ که شنیده ایم در کشورهای عربی با استقبال زیادی روبرو شده است بتوانیم با انسانها و برادران و خواهران خود صحبتی داشته باشیم و از بلال حبشی اولین سیاهپوست انقلابی که مانند مایکل جکسون انقلابی عمل کرد یادی هم کرده باشیم.

رنگارنگ: آقای رئیس جمهور، ممکن است بفرمائید حالا که با رای مردم آمریکا انتخاب شده اید نگران نیستید ولی فقیه و رهبر انقلاب آمریکا، شما را رد صلاحیت نماید؟ و شما مجبور شوید چون بنی صدر بجای فرانسه به یک کشور آفریقایی پناهنده شوید؟

اوباما: خوشبختانه عمو سام که همان رهبر انقلاب است هیچگاه علیه مردم آمریکا حرکتی نمی کند بلکه تلاش عمو سام حفظ منافع مردم است ولی انقلابی که در ایران دوستان رئیس جمهور قبل از من کردند، چند دلیل داشت: اولاً اون شاه خودمان اواخر سلطنت دیگر خیلی خودمانی نبود و خط و نشان زیاد می کشید. به همین دلیل جیمی عزیز که خودش از لره های اصلیل آمریکایی می باشد، تیشه به ریشه شاه گیر داد و از بیخ کندش. البته همکاری، مساعدت، تلاش و همدلی سایر دوستانمان از جمله انگلیس، فرانسه و چین هم تاثیر بسیاری داشت و ملت ایران هم که واقعاً از صمیم قلب و با تمام احساسات و عواطف شان در این نهضت ملی، جهانی شرکت نمودند که واقعاً جای سپاس و تشکر از آنان را دارد که هر زمان لازم بود که ایرانیان در جهت حفظ منافع جهانی شرکت کنند چقدر دست و دلباز و با روی خوش ماهیت تاریخی خود را نشان داده اند.

رنگارنگ: شنیده ایم رئیس جمهور ایران آقای احمدی نژاد برای شما نامه ای ارسال نموده و به حضرتعالی اندرزهایی داده است.

اوباما: بله، ولی متأسفانه نامه ایشان را نتوانستم بخوانم چون هم فارسی، عربیک بود و هم خیلی بد خط که هم اکنون در وزارتخانه امور خارجه گروهی از استادان مشغول ترجمه و غلط گیری نامه ایشان هستند. ولی متأسفانه توفیقی نداشته اند و گویا قرار شده خانم کلینتون مقدماتی فراهم کنند تا آقای احمدی نژاد این بار که به آمریکا می آیند زحمت خواندن نامه خود را هم به عهده بگیرند و با نور الهی آن را بازخوانی کنند.

رنگارنگ: بالاخره وضعیت آمریکا در عراق و افغانستان چه می شود؟ و اینکه ارتش و سیاست آمریکا از پس حزب الله، طالبان، القاعده و سپاه ایران بر نمی آید چه می شود؟

اوباما: ببینید، یازده سپتامبر که برج های دوقلوی ما آسیب دیدند و برویچه های زبل سازمان سیا و FBI با تلاش و کوشش فراوان چنین طرح مهمی را اجرا کردند دست و بال دولت آمریکا و آقای بوش فرزند باز شد که به یکباره تکلیف همه را جان وین بار حل کند و به جای سیاسی بازی یا در واقع سیاه بازی راست و حسینی به افغانستان و عراق سر بزند و نگرانی های آینده ما را از نفت و گاز برطرف کند. ماهم که دیگر از آخوندهای شما که کمتر نیستیم وقتی غنیمتی را به دست آوردیم به آسانی از دست

بدهیم. اولاً در منطقه خوش بو و معطر نفتی هستیم. خودمان استخراج می کنیم، خودمان قیمت می گذاریم، بالامی بریم، پائین می آوریم، ایران هم که دیگر نگران هیچ تهدیدی نیست زیرا ما را به عنوان یک حامی و پشتوانه در امدادهای غیبی در کنار خود دارد. ضمناً شما که خود ژورنالیست هستید و خوب می دانید که نباید گول حادتهای ظاهری را خورد. مگر در زمان شاه سابق خودمان، جیمی عزیز در تهران شراب به سلامتی شاه سابق خودمان نخورد؟ ولی چنان شاه عزیز سابق خودمان را با مخ بر زمین زد که هنوز هم هواداران ایشان گیج هستند. حالا که دیگر سی سال گذشته و دنیای تکنولوژی و سته لایت و اینترنت است.

رنگارنگ: آقای رئیس جمهور تکلیف ما را روشن کنید. شما با دولتهای ضد مردم هستید یا با مردم؟

اوباما: ببینید مشکل مصاحبه من با شما مانند پیدا کردن پرتقال فروش است! پرواضح است که با مردم هستیم ولی مردم که پول و بودجه دستشان نیست. مردم که تصمیم نمی گیرند! مردم خودشان دنبال یک چیزی می گردند که گیرشان بیاید. مردم عزیز و شریف در جهان پهناور آسیایی، آفریقایی و نیمه اروپایی حضور درخشانی در لحظات تاریخی دارند و همین افتخاری برای دهها سالشان کافی است که بخود ببالند و افتخار کنند که در فیلمی عظیم، جذاب، اکشن و دیدنی و تاریخی نقش بزرگ سیاه لشگر را با مهارت و زیبایی و ساده دلی بازی کرده اند. این کافی نیست؟ آقای ژورنالیست یک کمی هم انصاف داشته باشید. اینهمه افتخار و سربلندی را به رایگان به ملت های بزرگ هدیه کرده ایم. شما آن لحظه ای که عراقی ها چنان با غرور و افتخار و سربلندی و شکوه با لنگه دمپایی ها بر سر و سینه مجسمه صدام می زدند را فراموش کرده اند؟ یا ملت بزرگ، نجیب و مسلمان و متمدن خودتان را که در مرگ رهبر انقلابتان آن چنان تاریخی و شکوهمند ظاهر شدند که حتی با دندان غذاخوری، کلنگ و بیل گور امام سابق را تکه تکه کردند و میل بفرمودند! دیگر من نمی دانم شما ژورنالیست ها چقدر توقع بیجا و زیادی دارید.

رنگارنگ: آقای رئیس جمهور، آیا خبر دارید که در تابستان انتصابات رئیس جمهوری در ایران است و آقای خاتمی هم که دوباره می خواهند در این انتصابات شرکت کنند ولی هواداران رهبری و آقای احمدی نژاد مخالف حضور ایشان هستند. حتی آقای جنتی امام شب جمعه هم اعلام کرده اند حضور دو نفر کاندیدا در انتصابات خلاف شرع مسلمین

و دموکراسی و آزادی است. و تنها حضور یک کاندیدا کافی است تا مردم بتوانند با سلیقه دلخواه خود رئیس جمهور منتصب خود را انتخاب نمایند. نظر شما در این باره چیست؟

اوباما: ببینید ما در مسائل داخلی کشورها نظارت می‌کنیم ولی دخالت نمی‌کنیم. زیرا چه کسی بیاید مهم نیست بلکه هنر بازی و رقصیدن آن فرد در صحنه اهمیت دارد. صد البته به هر کوری هم بگوئید زشت خوب است یا زیبا، مسلماً زیبا را ترجیح می‌دهد. خاتمی هم پرو و پیمان تراز احمدی‌نژاد است و تپل و موپل تراست بعد هم لباسش برای رقص مناسب تراست. شما تجسم کنید احمدی‌نژاد با آن کت و شلوار ۲ سایز بزرگتر و چهره... بر قصد بیشتر به دل می‌نشیند یا خاتمی خوش قد و بالا با لبخند نمکین در آن لباس سفید عروسی که می‌پوشد چقدر می‌تواند قردادش و جنباندنش به دل بنشیند. آقای ژورنالیست کمی سلیقه و انصاف داشته باشید.

رنگارنگ: آقای رئیس جمهور، سی سال از جنگ دولت آمریکا با حکومت اسلامی در ایران می‌گذرد. آیا حالا که شما اولین رنگین پوست در مقام ریاست جمهوری هستید مایل نمی‌باشید با حکومت اسلامی باب مذاکرات علنی را آغاز کنید و سربیک میز بنشینید و آغازگر این آشتی باشید؟

اوباما: ببینید مشکل و دعوای اساسی ما با حکومت اسلامی که می‌دانید سیاسی و نظامی، عقیدتی که نیست. مشکل همان دور میز نشستن است. زیرا دولتمردان اسلامی حاضرند دور میز بنشینند ولی می‌گویند صندلی نباشد. و ما هر چه تلاش کردیم چنین ملاقاتهایی را ترتیب بدهیم چهره مذاکره کنندگان دیده نمی‌شد زیرا آنان روی زمین می‌نشستند و میز اجازه نمی‌داد که صورتشان دیده شود تا ما بدانیم با چه کسانی در حال مذاکره هستیم. تنها یک بار در ۲۸ سال قبل مذاکره‌ای دور میز با حضور صندلی برگزار شد که بعد از آن از مذاکره کننده ایرانی که فکر می‌کنم اسمش عباس امیرانظام بود و آن صندلی دیگر خبری نشد و پس از سی سال این مشکل هنوز وجود دارد که آنان نمی‌توانند روی صندلی بنشینند و ما هم روی زمین.

رنگارنگ: آقای رئیس جمهور، آینده سیاسی ایران و آمریکا را چگونه می‌بینید؟

اوباما: شما ایرانیان مراسمی دارید که سینه می‌زنید و می‌خوانید، ای بار مبارک بدو، بدو، بدو، مبارک بدو، البته متن این نوحه، سرود شما بیشتر به درد دو و میدانی می‌خورد چون همه‌اش بدو، بدو است ولی آینده روشن است زیرا هدف روشن است. در فرامین حقوق بشر که در صندوق جهانی پول وجود دارد، فرمولی قرار دارد که می‌گوید: دیکتاتوری ضریب اعدام و شکنجه و زندان ضریب سانسور و اختناق، منهای آزادی، منهای دموکراسی به علاوه مردم مساوی است با سود و درآمد سرشار از مخرج کشورهایی در آفریقا و آسیا و بخشی از اروپای دسته دوم، آینده همیشه روشن است.

رنگارنگ: آقای رئیس جمهور، حالا که آقای بوش خانه نشین شده‌اند تکلیف جنگ با ایران چه می‌شود؟ چون همانطور که اطلاع دارید هشت سال است ملت ایران در انتظار و نگران حمله آمریکا به ایران هستند. آیا بالاخره آمریکا به ایران حمله می‌کند یا نه؟ باید هرچه زودتر ملتی را از سرگردانی نجات دهید. اگر حمله می‌کنید که تشریف بیاورید خانه خودتان است و گرنه بفرومائید تا مردم به کار و زندگیشان برسند!

اوباما: جنگ، جنگ تا پیروزی. این نمایش اگر بیست سال هم به طول بکشد ما هستیم. اما برای حقوق بشر، آزادی و دموکراسی که جنگ نمی‌کنیم. جنگ برای رها ساختن سرمایه‌های غیرقابل مصرف در کشورهای بی‌جنبه و بی‌ظرفیت است. وقتی ملتی سرمایه‌ای هنگفت دارد و استفاده و خرج کردنش را بلد نیست و حتی از گرسنگی سرب‌شام بر بالین می‌نهد، مسلماً نیاز هست که فکری برای این سرمایه را کند. حکومتگران که هر ازگاهی عوض می‌شوند و رژیم‌های مختلف می‌آیند و می‌روند و بار خود را می‌بندند. ما می‌مانیم و ملتها که با هم کنار می‌آئیم. ما سهم خودمان را بر می‌داریم. سهم حکومتگران را هم تا زمانی که حرف شنو باشند، می‌دهیم. سهم مردم را هم به طور امانت برایشان نگهداری می‌کنیم. یعنی اصل آزادی و دموکراسی و انصاف.

رنگارنگ: آقای رئیس جمهور، شعارهای مرگ بر آمریکا و آتش زدن پرچم مقدس کشورتان در ایران و بمب‌های ریز و درشت حکومت اسلامی در خاورمیانه و سایر نقاط دنیا و کشته شدن دهها آمریکایی طی این ۳۰ سال به کجا خواهد کشید؟ و دولت شما چه تصمیماتی برای آن اتخاذ کرده است؟

اوباما: شما خیلی سخت می‌گیرید. اولاً پرچم مقدس آمریکا این است که روی میز من است یا بالای بام همین ساختمان است. اگر بنی بشری جرأت کرد به این پرچم چپ نگاه

کند، که آن وقت چپ‌دانش را در می‌آوریم. پارچه آتش زدن و از روی آن پریدن که هنر شما ایرانیان است و بس. شعار هم که ایرادی ندارد. به قول شما ایرانیان از حلوا حلوا کردن که دهان شیرین نمی‌شود. بگذارید گروهی با آهنگ رب و به سبک بلوز بخوانند مرگ بر آمریکا! دموکراسی یعنی همین، تحمل و بردباری. مهم پرداخت هزینه و جرمه‌ای است که همین مردم عاشق پریدن از روی آتش باید بدهند.

رنگارنگ: آقای رئیس جمهور، تکلیف اپوزیسیون مخالف حکومت ایران چه می‌شود؟

اوباما: ببینید بیست و چند سال دولتمردان آمریکایی آمدند و پولهای هنگفت به اپوزیسیون دادند و آنان پولها را صرف مبارزات شبانه خود کردند و حکومت ملایان آسوده خوابیدند. چون اپوزیسیون بیدار بود و چون معمولاً بزم‌های شبانه و کازینوها شب‌ها باز هستند و روزها ملایان بیدار می‌شدند اپوزیسیون خسته از فعالیتهای شبانه می‌خوابید. خلاصه سی سالی می‌شود که این دو جریان در خواب و بیداری هستند. نهایتاً تصمیم گرفتیم این پول بی‌زبان را که به دست مبارزان شرافتمند اپوزیسیون می‌دادیم به ایجاد کانالهای تصاویری بدهیم و صدای خودمان را ولی به زبان شیرین فارسی با لهجه آمریکایی به خانه‌های مردم شریف نجیب ایران بفرستیم. اپوزیسیون ساختن که سخت نیست. چهارتا تکه انسان نما می‌خواهد که در خدمت اهداف غنی‌سازی حقوق بشر باشند که خوشبختانه در میان ملت سلحشور، انقلابی، پاسدار و بسیجی کشور شما به وفور پیدا می‌شود.

رنگارنگ: آقای رئیس جمهور، منظور اپوزیسیون واقعی است که طی این سالها علیه رژیم ملایان جنگیده است و ساختگی نیست!

اوباما: می‌دانید من تازه بر سر کار آمده‌ام و خیلی آشنایی و آگاهی به امور ایران و حکومت و اپوزیسیون آن ندارم. خواهش می‌کنم سؤال دیگری را مطرح کنید.

رنگارنگ: آقای رئیس جمهور، فراموش نکنید ملت ایران هرگز عملکرد این سالهایی را که دولتهای خارجی با حکومت ضد مردم ملایان مماشات کرده‌اند را فراموش نخواهد کرد و روزی که حکومت ملی و مستقلی بر سر کار آید روابطی براساس پیشینه و سوابق حکومتهای خارجی تعیین خواهند کرد. نظر حضرتعالی در این باره چیست؟

اوباما: بسیار تهدید دلنشین و سیاست مآبانه‌ای است که در سولاتان مطرح کردید. خود شما ایرانیان همیشه ضرب‌المثل‌هایی جالب دارید که یکی از آنها این است که می‌گوید: برو بابا، بذار باد بیاد. حداقل حدود هزار و هفتصد سال از تاریخ باشکوه‌تان اختصاص به متجاوزان خارجی دارد و شما ملت شریف و نجیب و سلحشور به پاس مهمان‌نوازی‌تان بعد از قرن‌ها هنوز به یاد تجاوزکنندگان به سرزمین و نوامیس و تاریخ و تمدن‌تان، اسامی متجاوزان را بر فرزندان خود نامگذاری می‌کنید مانند، چنگیز، تیمور، هلاکو، محمد، علی، حسین و... عثمان، محمود... چنانچه در آینده دلتان خواست می‌توانید از هر دو نام من هم استفاده کنید، حسین یا باراک و یا هر چه دلتان خواست!

رنگارنگ: آقای رئیس جمهور، با یوزش از حضورتان مثل اینکه شما قدرت ملت ایران را دستکم گرفته‌اید یا اخبار و اطلاعات ناقصی به شما داده‌اند؟

اوباما: اتفاقاً ما درباره تمدن ملتها حرفهای بسیاری داریم. ملت نجیب و شریف و سلحشور ایران همانطور که ۳۰ سال پیش اراده کرد و شماه سابق خودمان را سرنگون کرد، مسلماً اگر دوباره بخواهد اراده کند، از آنان حرکتی از ما برکتی در کار نخواهد بود ولی حاضریم تا رساندن آنان به مرز تمدنهای بزرگ در کنارشان باشیم ولی هیچگونه ضمانتی نمی‌دهیم که بتوانند از مرز رد شوند! شما ایرانیان ضرب‌المثلی خوب دارید که می‌گوید، عقل سالم در بدن سالم. منظورم این است که گناه کم‌کاریها، ندانم‌کاریها، اشتباهات و بازچه‌شدنهای تاریخی خود را به گردن این یا آن نیندازید. مالتان را سفت بگیرید و همسایه را دزد نکنید. من یک آمریکایی وطن پرست هستم که برای منافع مردم و کشورم از هیچ گذشت و فداکاری و تلاشی کوتاهی نخواهم کرد. حکومت آمریکا، حکومت انگلیس و حکومت هر کشوری وظیفه دارد مدافع حفظ و تامین منافع ملت و کشور خود باشد. چنانچه ملت شریف و نجیب و سلحشور ایران توقع دارد دستش را در جیبش کند و در سایه عافیت قدم بزند تا آمریکا یا کشور دیگری برایشان آزادی، دموکراسی، خوشبختی، آسایش، رفاه و... به ارمغان بیاورد، بفرومائید. در این لحظه آقای اوباما انگشت سبابه یا شصت خود را به طرف دوربین گرفتند که ما هم نفهمیدیم این علامت به منظور پیروزی بود یا خدای ناکرده...

علم دولت نوروز به صحرا برخاست
 زحمت لشکر سرما ز سرما برخاست
 طبق باغ پر از نخل و ریاحین کردند
 شکر آن را که زمین از لب سرما برخاست

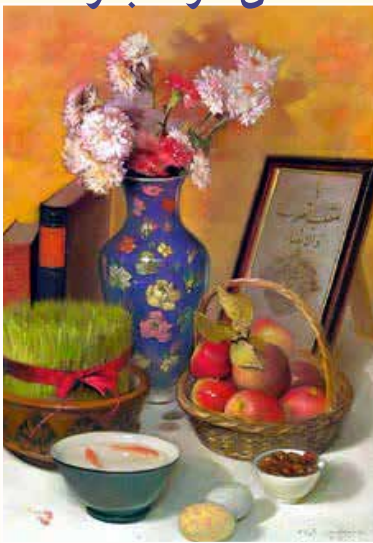
بنیاد توس با آغوشی پر از گلبرگهای بهاری
 فرارسیدن نوروز را به عاشقان شعر و ادب ایران تبریک می گوید.
 وعده گشت و گزار ما در گزار ادب ایران ۲۶ اپریل - لندن



هر روزتان نوروز ، نوروزتان پیروز

مجله رنگارنگ ۰۲۰۸ ۷۳۱ ۹۳۳۳

سال نو مبارک



خدمات ارزی و بازرگانی

راوندی

RAVANDI TRADE & FINANCE CO. Ltd

نامی مطمئن و آشنا

دفتر مرکزی لندن:

Tel: 020 - 7499 5455

Fax: 020 - 7629 2974

Oxford Street, 24 North Audley St
 London W1K 6WD

Under Ne Licence No. 12113380

e-mail: jravandi@btconnect.com

دوبی:

Tel: (9714) - 22 72 765

Fax: (9714) - 22 77 920

email: ravandi@emirates.net.ae

بزرگداشت لعبت والاد لندن



واژه برگردانهای شعر به زبان انگلیسی باشد
نو عروس انگلیسی خانواده والا با ترنم شعرهایی از
کتاب لعبت خود را گره ای به فرهنگ و ادب خانواده
همسرش زد

شاداب وجدی یادی خاکستری از نسلی گذشته و نمایی
طلایی از زن امروز با لعبت بازیگوشانه چند دهه را
پرسه زدند

منوچهر حسین پور با پیامی از هادی خرسندی به صحنه
آمد و شیرینی و نمک را به هم آمیخت تا معجونی
خوشمزه را به خورد جماعت دهد که بسیار هنرمندانه
ماموریتش را به انجام رسانید

نوبت به سوژه رسید که به خاطرش جماعتی آمده بودند
تا دیداری با او داشته باشند لعبت شعر و کتاب را بهانه
حرفهایش کرد تا بلندترین قصیده عشق زندگیش بنام
«فرزند نام» را بسراید که در این شب برگهای کتاب قطور
زندگی او را صحافی کرده بودند

هنرمندانی از طایفه شعر، ترانه، آهنگ بدور از جلف
بازیهای مطربی، بزم آرای محفل دل خاتونی شدند که
دل تنهایش شاد شود

علی ترشیزی، فریبرز راستی، پروین کاکس، بهروز
عباسی، مهرداد بدیع و عطا و مهران آنچه برگ سبز
داشتند تحفه مجلس درویشی لعبت کردند

به خیابان میزمن نسیم شبانگاهی بازی نوازشگری با چهره
ام دارد و راهی خانه میشوم

و چشمانش میخندد
شلوغترین لحظات زندگیش را در تونل عاطفه های
گمشده اش تجربه می کند.
پسر، دختر، نوه ها، داماد و عروس نوجوانش، دوستان
همه و همه یک چشم و یک زبان شده اند و لعبت را
میخوانند

شیرین رضویان تصویرگر زندگینامه لعبت والا بود او پر
و پیمانتز از خیلی از مدعیان پرنمای عرصه فرهنگی ادبی
خود را اثبات کرده است آنهم در پندارهایی که به واژه ها
ی مسوولیت های یک انسان شاعر می رسد

فخری نیکزاد شناسنامه و هویت صدای ماندگار و جاوید
نیم قرن ملتی است که هفت شهر عشقش را پیموده و
در عرصه بی نیازی، نجواگر شعری از لعبت میشود تا
جماعتی سیر و سفری خیال انگیز و رویایی با صدای
ماندگار او داشته باشند

ستار لقایی با کوله باری از چند دهه حضور درخشان در
عرصه مطبوعات، بی قلم و دوات و کاغذ از روی نوشته
های قلبش میخواند و چقدر در خلوت خویش با گذشته و
حال سرو و کله زده است تا ناگفته ای جا نماند

جمیله خرازی به صحنه رفت سنجاقی عاطفی به دل خود
و شعرهای لعبت زد، شعرگونه حرف زد، صدای بارش
اشکهای پنهانش در خیسی حرفهایش دیده میشد

شیوا دختر لعبت نقش دخترک خردسالی را بازی کرد که
لالایی های مادر را به طاق خاطراتش چسبانده بود و مادر
شاعر را غالب بر شاعر مادر کرد تا برای مادر شاعرش

شنبه شب از سوی کانون نویسندگان در تبعید شبی به
مناسبت انتشار کتاب شعر بانو لعبت والا برگزار شد
کتاب (در فردای دیگر) چهارمین اثر منتشر شده از سوی
لعبت والا است که برخی از اشعار این کتاب در کتابی
دیگر به زبان انگلیسی ترجمه و چاپ گردیده است
در این مراسم فخری نیکزاد، شاداب وجدی، شیوا
شیبانی، شیرین رضویان، جمیله خرازی، ستار لقایی و
نصراله شیبانی درباره لعبت والا و شعرها و زندگینامه وی
سخن گفتند و منوچهر حسین پور نیز پیام هادی خرسندی
را که به مناسبت این شب در مورد لعبت والا فرستاده بود
را برای حضار خواند.

در بخش هنری مختلف با حضور علی ترشیزی، فریبرز
راستی، پروین کاکس، بهروز عباسی، مهرداد بدیع و
عطا و مهران نیز به هنرنمایی پرداختند
یکی از شرکت کنندگان در این مراسم مطلب گزارش
گونه ای را نوشته که با هم میخوانیم:

شنبه شبی بود و برای فرار از میراث تنهائی به جمع
دوستان خریدیم، آدمها و چهره ها رنگ تکرار زمان به
خود گرفته بودند، غباری بر سر و رویشان نشسته بود
ولی هنوز دلهایشان حال و هوای عاشقی داشت، تک
چهره هایی را بیدار زمانه به سرقت برده و جا و یادشان
خالیست. مهم نیست برای کی یا برای چی دور هم بودند
، هدف سوت دلای است که گرد لعبت حلقه زده اند
لعبت خانوم در لباس سیاهش چه سپید و درخشان با لبان

مرثیه‌ای بر او که «هما» را کشت!



در سالهای ۵۵ - ۴۵ در ایران باشگاهی قد علم کرد که حکایتش از فوتبال آن روزهای ایران جدا بود.

پرویز دهداری بزرگمرد خوزستانی فوتبال ایران جمعی از جوانان بی‌نام و نشان را ابتدا در تیمی به نام گارد و سپس در باشگاه هما در کنار هم گرد آورد که این جوانان گمنام چنان یک شبه ره صد ساله رفتند که شهره عام و خاص شدند که مهمترین عمل و موفقیت و محبوبیت آنان خصایل نیکوی اخلاقی بود و سپس مهارت فنی و ارائه فوتبالی زیبا و دیدنی فراتر از همه باشگاههای آن زمان کشور بود.

در میان آن جوانان خوش اخلاق و نمونه، دفاع راستی بازی می‌کرد که با سرعتی دیدنی، تکنیکی عالی و پرشهایی تماشایی خود را به عنوان یکی از بهترین مدافع فوتبال ایران به همگان شناساند و او کسی نبود غیر از «مهدی خبیری» که در کنار حسن نایب آقا، علیرضا خورشیدی، علیرضا عزیزی، حسام میرفخرایی، محمد توانایی، و جمعی دیگر از ستارگان فوتبال ایران شدند.

مهدی خبیری در اوج فوتبال به خاطر ادامه تحصیلات به آمریکا رفت ولی جالب اینکه خیلی زود برادر کوچکتر مهدی یعنی حبیب خبیری جای برادر را در هما پر کرد با همان اخلاقیات ممتاز.

حبیب چنان در اخلاق سرآمد و نمونه شد که فوتبال ناب و درجه اولش تحت تاثیر اخلاق نمونه‌اش قرار گرفته بود. هیچکس هرگز حبیب را نمی‌تواند با ذکر حتی یک مورد مغایر با خصایل ممتاز انسانی به یاد آورد. حبیب در هما درخشید و ستاره تیم ملی شد و بازوبند کاپیتانی هما و تیم ملی را بر بازو بست.

ولی حبیب پهلوان و قهرمان مردم بود و برای شاد کردن دل هموطنانش تلاش می‌کرد و چون با حکومتی روبرو شد که تیغ بر ملت کشیده بود حبیب هم به خاطر ملتش روبروی رژیم ایستاد در حالی که او می‌توانست همچنان ساکت و آرام سالها در اوج ورزش بدرخشد، صاحب مال و منال شود، دارای عناوین مدیر و سرپرست و رئیس گردد ولی حبیب در اوج فوتبالش همه امتیازات را فدای مردم کرد تا بالاخره سینه پاک و مملو از عشق ایران و ایرانی او را، رژیم در اوین با گلوله‌های سربی درید ولی نام حبیب خبیری بر تارک ورزش ایران جاودانه شد. در آن سوی سکه مهدی خبیری با انقلاب به ایران آمد و از همان ابتدا خود را قربانی رژیمی کرد که برادرش را کشته بود. مهدی خبیری آن همای خوش پرواز با نوکری رژیم همای زیبایی خاطرات مردم را کشت و جغد شومی از خود به یادگار نهاد.

و امروز پس از ۳۰ سال گماشتگی رژیم ضدانسانی او در ستایش این حکومت منفور چنین می‌گوید:

خبیری: توسعه ورزش بانوان از شاهکارهای انقلاب است

خبرگزاری دانشجویان ایران - تهران

عضو هیات علمی دانشگاه تهران گفت: هر چند در ۳۰ سال گذشته زحمات زیادی کشیده شده اما پراکنده عمل کرده‌ایم. اگر می‌خواهیم موفق‌تر از گذشته باشیم باید استراتژی کلی برای ورزش تعیین کنیم.



محمد مهدی خبیری در گفت‌وگو با خبرنگار ورزشی خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، اظهار کرد: در ۳۰ سالی که از پیروزی انقلاب گذشته است در زمینه‌های بین‌المللی توفیقات بسیاری داشته‌ایم، یکی دیگر از نقاط مثبت جذب نیروهای زیاد در ورزش است و این را باید به فال نیک گرفت. در بخش بانوان نیز بی‌نظیر عمل کردیم. در واقع یکی از شاهکارهای نظام توجه ویژه به ورزش بانوان بود. هیچ‌گاه به این اندازه در این زمینه فعال نبوده‌ایم، اکنون در حدود ۵۰ هزار خانم داریم که در بخش‌های مختلف ورزش بانوان فعالیت دارند.

جهان پهلوان در گور هم تنهاست

هزاران کیلومتر از ایران دور شده. حقیقت تلخی است!

او که حالا ۱۴ ساله است و به سختی تلاش می‌کند در غربت همچنان غلامرضا تختی بماند، سال پیش در چنین روزهایی از یاد پدر بزرگ نوشته بود. این یادداشت کوتاه، سرشار از غم و شوق و لبخند و اشک است:

”دیروز سالگرد پدر بزرگم بود و ما نبودیم. آن سال‌هایی که بودیم مامانم و بابام شیر و موز می‌آوردن مدرسه. بعد از مدرسه هم، من و مامانم می‌رفتیم خانه مادر بزرگم و صبر می‌کردیم تا شب که بابام بیاد از ابن بابویه و حسینیه ارشاد... تلویزیون روشن بود اما پدرم را نشان نمی‌دادند. این بود که همه خیال می‌کردند بابام نرفته.

ما مجبور بودیم به تلفن‌ها جواب بدهیم و بگوییم که بابام آنجا بود. بعد همه فهمیدند که چرا بابام را نشان نمی‌دهند، با اینکه او از همه بلندتر و پرزورتر و قشنگ‌تر است و تازه فرزند جهان پهلوان هم هست...

من اینجا که آمدم به مادرم گفتم هیچ‌کس مرا نمی‌شناسد و من چطور بروم مدرسه؟ تو ایران همه می‌دانستند من کی هستم اما اینجا چه کسی می‌فهمد؟ مادرم گفت چه بهتر، خودت باید کاری کنی که همه تو را بشناسند.

این بود که درس خواندم خیلی. توی زبان انگلیسی اول شدم، بین دانش‌آموزان آمریکایی توی سه کلاس ریاضی اول شدم و توی چهار کلاس علوم اول شدم و خیلی جایزه گرفتم؛ تازه به خاطر اینکه به یک بچه چینی کمک کردم کارت مخصوص به من دادند و تازه آن وقت بود که فهمیدم من هم کمی خوب هستم.

بعد یکی از معلم‌ها به من گفت درباره شب یلدا کار کنم، تحقیق کنم. کردم. دیدم چقدر قشنگ است شب یلدا. همان وقت دلم می‌خواست بیایم ایران اما مادرم همین‌جا شب یلدا گرفت و خلاصه بعد از این تحقیق معلم جلوی همه به من گفت تو با آن قهرمان ایرانی که توی اینترنت اسمش پرست چه نسبتی داری...؟



گفتم نوه او هستم. همه برگشتن به من نگاه کردند و از آن روز کارم سه برابر شده. یکی برای خودم درس می‌خوانم یکی هم برای اینکه نگویند نوه جهان پهلوان چیزی سرش نمی‌شود.



۱۷ دی‌ماه چهل و یکمین سالگرد مرگ غلامرضا تختی بود. از چند روز پیش تلویزیون مدام برگزاری مراسم یادبودش را به همت اداره کل تربیت بدنی شهری زیرنویس می‌کرد.

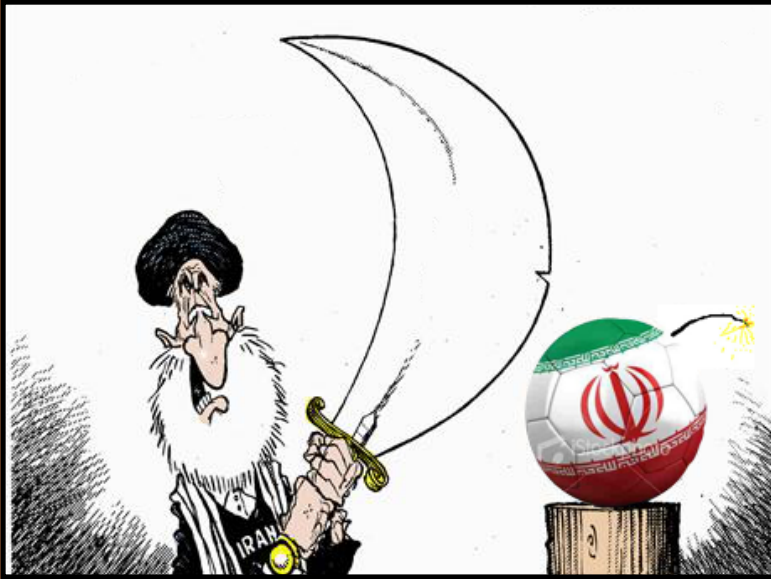
هر سال در همین روز در «ابن بابویه» مردم به یاد پهلوان اخلاق و جوانمردی ورزش ایران جمع می‌شوند. مراسم هر سال تقریباً مثل سال گذشته است. فقط نام مدیرانی که قرار است قول بازسازی آرامگاه را بدهند و چند ماه بعد یادشان می‌رود، تغییر می‌کند. مدیرانی که همه هنرشان سردادن شعارهای اخلاقی در چنین روزهایی است.

امسال سومین سالی بود که ابن بابویه بدون خانواده تختی (پسرش بابک و نوه‌اش غلامرضا) میزبان میهمانان جهان پهلوان بود. سه سال پیش بابک - که هیچ‌گاه دل خوشی از این مراسم و از بالا و پایین پریدن‌های تبلیغاتی مدیران ورزش ایران در مراسم سالگرد نداشت - برای ادامه زندگی به آمریکا رفت.

طنز تلخی است. فرزند جهان پهلوان تختی و نوه‌اش - که اتفاقاً همانم پدر بزرگ است - در کشوری زندگی می‌کنند که ملایان هر روز آرزوی <مرگ> حکومتش را فریاد می‌زنند. غلامرضا تختی حالا در آمریکا زندگی می‌کند. کریسمس و سال نو میلادی را با عکس‌هایی از کاج‌های تزئین شده جشن می‌گیرد. از «هالوین» می‌نویسد و عکس کدو تنبل به ما نشان می‌دهد.

غلامرضا تختی در آمریکا آرام آرام بزرگ می‌شود و به فرهنگ آمریکا آرام آرام خو می‌کند. او که باید بیش از هرکسی شبیه پدر بزرگش باشد و احتمالاً هم هست،

ورزش در ایران آینه روشن چهره رژیم



ورزش که در هر کشوری سمبل سلامت و تندرستی و شادابی و نیرومندی مردمان است در ایران یک فاجعه ملی است.

فساد دولتی و امنیتی چون همه سطوح کشور در ورزش هم بیدار می‌کند. ورزش در ایران که در روزگارانی نه چندان دور پایگاه پهلوانان و قهرمانان بزرگ مردم ایران بود، امروز به ذلتی رسیده است که حاشیه امنیتی برای آبرو و حیثیت کسی باقی نگذاشته‌اند. چپاول و دزدی، دلال‌گری و زد و بند و تهدید و ارباب مجموعه فعلی فضای ورزشی ایران را نشان می‌دهد. در آستانه سال نو شاید بهتر باشد نمونه‌هایی از حرفها و سخنان کسانی را برایتان چاپ کنیم تا شما بیشتر آگاه شوید که در ایران چه خبر است؟ و گول تلویزیونها و رسانه‌های خودفروخته خارج از کشور را نخورید که شما را دچار توهم فقط نتایج می‌کنند و واقعیت‌های تلخ و سیاه جامعه ورزشی را پنهان می‌سازند. این نمونه حرفها را کسانی می‌زنند که در ایران زندگی می‌کنند و مسلماً تا همین حد هم که می‌گویند خود مشت نمونه خروار است.

علی کریمی: در ایران هیچ کس انتقاد پذیر نیست، نه ورزشکاران و نه مسئولان ورزش. این دردی بزرگی برای ما است.

کریمی یادآور شد: نمی‌دانم سابقه کاری آقای انصاری فرد چیست. او بهتر است برود سابقه من را نگاه کند و خودش را هم بازبینی کند.

کریمی خاطرنشان کرد: غیر از قبول این دستور هیچ کاری نمی‌توانم بکنم. واقعا برای خودم متاسفم وی یادآور شد: متأسفانه متولیان ورزش ما بعد از حرف‌های درستی که می‌شنوند به دنبال جریمه، تنبیه و یا محو کردن از ورزش می‌روند. من هر جایی که باشم حرف‌هایم را به طور شفاف می‌زنم و در دلم هیچ چیزی را نگه نمی‌دارم.

* * * * *

آقای دائی، افسار تیمی را در دست گرفته که ۷۰ میلیون صاحب فهمیم و با هوش دارد. او باید بداند که دیگران اگرچه ممکن است فوتبال را بیشتر از او بازی نکرده باشند، اما یقیناً کمتر از او نمی‌فهمند. دائی نشان داد برخلاف ادعائی که می‌کند، که نمی‌کند!، برای شعور بقیه احترام قائل نیست.

او کمافی‌السابق، ضعیف‌ترین تیم‌ها را قوی، تساوی با همه تیم‌ها را موفقیت و از بازی‌های چپ‌اندرچیپی تیمش، ستایش می‌کند. دائی در چند بازی آخر نشان داد که برای دائی شدنش، زمان لازم است. او اگر به رفتار و گفتار سرمربی تیم حریف (کره جنوبی) نیم‌نگاهی کند احتمالاً به عیار رفتار و گفتارش پی خواهد برد. او هنوز دائی نشده است و باید همچنان یاد بگیرد.

او متوجه نیست که دلیل، باید برای همه دلیل باشد نه فقط برای خودش. عقل‌معیاری است که در کیسه همه به عنوان وسیله سنجش و قضاوت وجود دارد و عباراتی نظیر "تشخیص من..." و "یا اینجوری فکر می‌کنم..." مواقعی نیز می‌تواند یک ضد ارزش تلقی گردد.

اشتباهات مضحک دائی و تیمش با هیچ منطقی قابل سنجش نیست. بعضاً خنده دار و بعضاً ...

آقای دائی! با فوتبال فقط می‌توان، گاه‌گاه، قاه قاه خندید.

* * * * *

امیر عابدینی (مدیر سابق پرسپولیس):

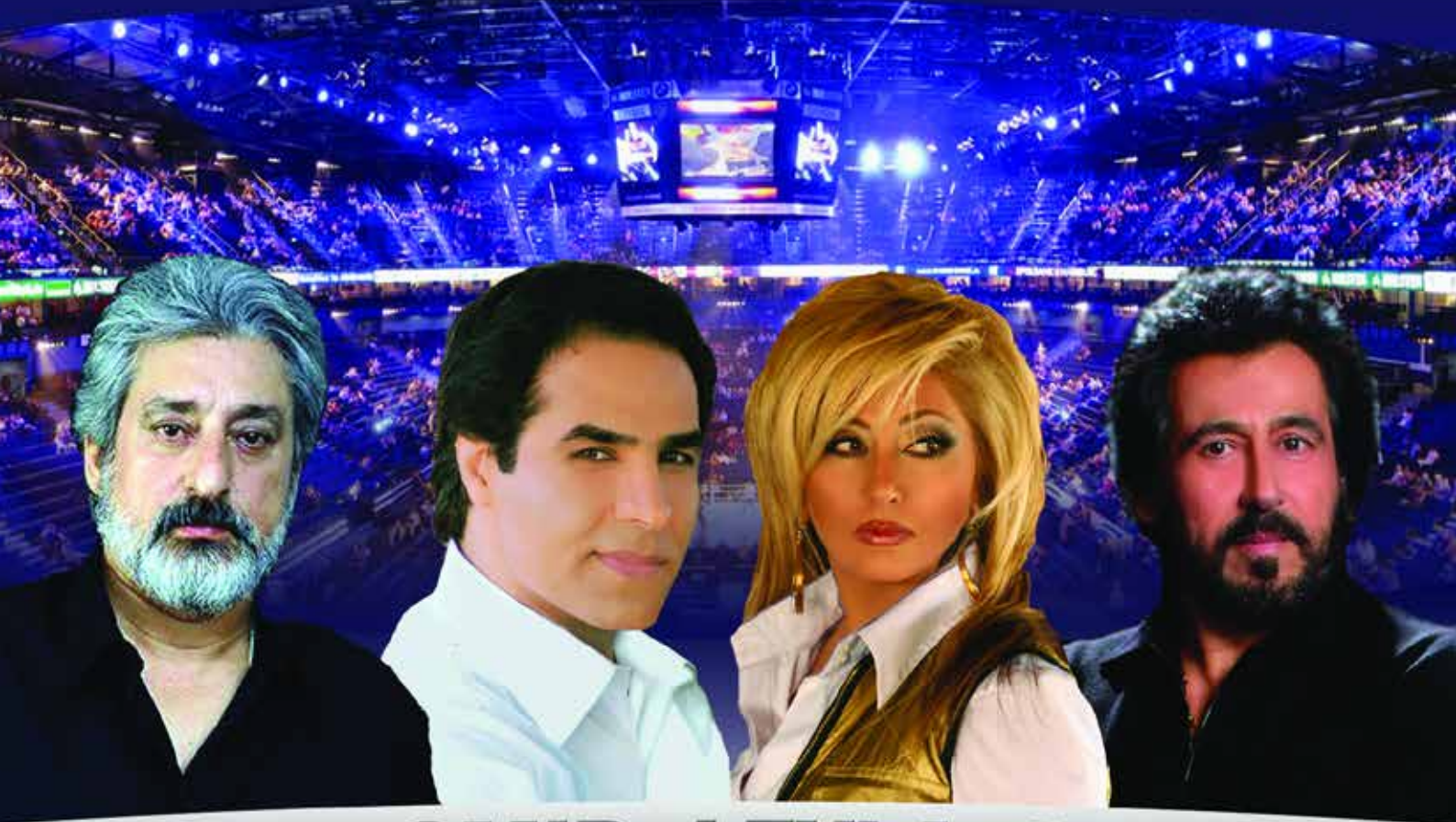
مثلاً رئیس سازمان ورزش. من می‌گویم و ترسی هم ندارم از حرف زدن. تا زمانی که محمد علی‌آبادی در ورزش باشد به پرسپولیس بر نمی‌گردم. آنها می‌خواهند همه برابرشان تعظیم کنند اما من که امیر عابدینی هستم، کمرم درد می‌کند و نمی‌توانم برای آدم‌هایی مثل آقای علی‌آبادی تعظیم کنم پس به ورزش هم نمی‌آیم چون نمی‌خواهم درد کمرم بیشتر شود (خنده‌های آقای عابدینی ادامه دارد)



کنسرت باشکوه نوروز ۱۳۸۸

Color Line Arena

HAMBURG - GERMANY



EBI OMID LEYLA SHAHRAM

پس از برگزاری کنسرت‌های موفق و بی نظیر گروه هنری نگاه در هامبورگ ، این بار با حضور تک ستارگان آسمان هنر ایران نوروز ۱۳۸۸ را در مدرن‌ترین و باشکوه‌ترین سالن شمال آلمان (Color Line Arena) به همراه حاجی فیروز و آتش بازی جشن میگیریم.

Ticketpreise

	22.01. - 28.02.	01.03. - 26.03.
	29,- €	34,- €
	34,- €	39,- €
	39,- €	44,- €

شب برنامه در صورت موجود بودن بلیط ۵,- € به آخرین قیمت اضافه میشود.
کودکان زیر ۱۰ سال ۱۹,- € (تارانه کارت شناسایی الزامیست)



27.03.2009

0049 (176) 88 10 32 51

0049 (163) 87 89 87 7

0049 (174) 57 58 87 0

برای اطلاعات بیشتر و رزرو جا
با شماره های مقابل تماس
حاصل فرمایید



عباس مظفریان
فرا رسیدن
نوروز باستانی
و سال نو را
به هموطنان
عزیز در سراسر
دنیا تبریک و
شادباش میگوید





جواهرات منفسریان برای زوجهای جوان خوش یمن و مبارک است





سوپر سپید SEPIDE

نان و شیرینی؛ خشکبار، ادویه جات، سبزیجات تازه و خشک شده، حبوبات و انواع برنج
عرقیات ایرانی انواع کنسروها، تن و خورش های فریز شده هر روز نان بربری داغ

از پنج پس از نیمروز، شنبه و یکشنبه از ساعت دو پس از نیمروز

سفارش نان خامه ای و رولت پذیرفته میشود

صد سال به از این سالها

62 TER RUE DES ENTREPRENEURS
75015-PARIS

TEL: 01 45 78 13 24
FAX: 01 45 78 05 15

رستوران شومنه



60 bis rue des entrepreneurs 75015 paris

www.restaurant-cheminee.com

فرارسیدن نوروز باستانی بر همگان مبارک

به پاریس تشریف

آوردید حتما سری به
ما بزنید و طعم و مزه
لذیذ غذاهای اصیل
ایرانی را در شومینه
امتحان کنید



Tél. 01 45 79 30 89



• GÜNSTIG • SCHNELL • ZUVERLÄSSIG

عمل و ارسال محموله های خود را به ما بسپارید
ما آنها را سریعاً به هر نقطه ای در آلمان خواهیم رساند

سریعترین و مطمئن ترین راه جهت حمل و نقل
سفارشات شما به سراسر اروپا

Leyendecker Str. 2b
50825 Köln

Tel: 0176 / 9600 32 03

سوپر مارکت بهار هامبورگ

ضمن تقدیم شادباشهای نوروزی کلیه مایحتاج نوروزی خود را مانند
هر سال با بهترین کیفیت و قیمت از سوپر مارکت بهار تهیه فرمایید



Bahar Supermarket

Schmilinsky Str. 30 , 20099 Hamburg

Tel: 040 / 2 80 25 05

عکاسی و فیلمبرداری

جشن عروسی و میهمانیهای شما در سرتا سر اروپا

تهیه عکس و فیلم برای شرکت در

مسابقات TOP MODEL

عکسهای اداری . پاسپورتی .

آتلیه . عکسهای خانوادگی

ترمیم عکسهای قدیمی

TAC FILM PRODUCTION با مدیریت حمید محمدی

فرا رسیدن نوروز ۱۳۸۸ را به تمامی هموطنان عزیز

تبریک عرض نموده و آرزوی سلامتی و موفقیت

در کلیه امور زندگی را خواهان است.

Steindamm 32, 20099 Hamburg

Tel.: 040-34 83 90 89, 0176- 22 66 0230

E_mail: tac_film_production@yahoo.de



TAC FILM PRODUCTION



موج بلند خوانندگان تازه نفس حاشیه امن قدیمی‌ها را با خود می‌برد

چهره واسامی تازه به لیست پنگاه شادمانی موزیک ایرانی اضافه شده است. در روزگاری نه چندان دور که یک خواننده لس آنجلسی به تنهایی با آه و توله راه می‌افتاد و کنسرت‌های سریالی می‌داد و ملت غم‌دار و خواننده ندیده برایشان صف می‌کشیدند، به آخرهاش رسیده و بی‌دلیل نیست که در چند سال اخیر کنسرت‌ها را با یکی، دوجین خواننده جور می‌کنند تا سالن خالی نماند. چون تب گذشته در میان مردم عرق کرده است و دیگر لس آنجلسی‌ها تخم دوزرده نمی‌کنند بلکه مرغهای همسایه هم غاز شده‌اند.

در گوشه و کنار اروپا کنسرت‌هایی با حضور محصولات زیرزمینی رژیم اسلامی برگزار می‌شود و جوانان با والدینشان هم به این برنامه‌ها می‌روند. همیشه گفته‌اند که خودکرده را تدبیر نیست. نتیجه بساط امروز که تازه اول آن است ثمره عملکرد خوانندگان و دست اندرکاران لس آنجلسی است که طی چند سال گذشته خیلی برای محصولات داخلی احساسات بخج می‌دادند و از شعر و ترانه‌های اهل خانه پدری تعریف و تمجید می‌کردند و از قدیم گفته‌اند چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است. خودشان می‌سرایند و می‌نوازند و می‌خوانند، رژیم هم نیشش تا بناگوش باز است.

ظهور رژیم اسلامی و قدغن‌های قرون وسطایی آنان باعث شد پایتخت موزیک ایرانیان در لس آنجلس مستقر شود و در کنار خوانندگان سرشناس و مطرح سالهای قبل از انقلاب که به اروپا و اکثراً به لس آنجلس فرار کرده بودند، بساط دنیای هنر لس آنجلس روتق و گرمایی خاصی بیاید. تولیدات لس آنجلسی با حضور قدیمی‌ها، چهره‌های جدیدی را هم مطرح ساخت که شاید معین، شکیلا، اندی، هاتف، مهرداد آسمانی، سوزان روشن و... از جمله خوانندگان مطرح شده پس از انقلاب هستند. طی سه دهه گذشته ساکنان شهر فرشتگان که لقب لس آنجلس است، خوانندگان توانستند جواز کسب موزیک ایرانی را به نام خود صادر کنند تا اینکه حدود ۸ - ۷ سالی می‌شود که رژیم اسلامی برای اینکه از قافله بزن و برقص عقب نماند تصمیم گرفت برای خوانندگان لس آنجلسی رقیب سازی کند و با ایجاد حداقل ۵ کانال ۲۴ ساعته تلویزیونی داخل کشور که فقط موزیک پخش می‌کنند محصولات نسل جدید موزیک را البته به ظاهر برخلاف خواسته رژیم ولی از داخل ایران پخش می‌کنند، و طی هر روز دهها چهره رنگ و وارنگ می‌خوانند و می‌رقصند و به سر و کله خود می‌زنند همان مزخرفاتی را می‌خوانند که طی ۲۵ سال گذشته بسیاری از لس آنجلسی‌ها خوانده‌اند، بتدریج محصولات داخلی هم برای خود مشتریانی پیدا کرده است و صداها

**در این روزای عید سری به ما بزنید
دروغ چرا... تا قبر آ... آ...
خیلی خوشحال می‌شیم بابام جان**



بقالی مش قاسم

**در قلب فرانکفورت (مدمتری ایستگاه مرکزی راه آهن)
هرچی همه دارن، ما هم داریم!**

Dusseldorfer Str. 12 , 60329 Frankfurt

Tel & Fax: +49 (0) 69 / 52 27 62





سوپر پرسپولیس

دور نمود

گفتار نیک پندار نیک کردار نیک

به مدیریت خانم ناهید رضائی

آدرس جدید

Hohestr. 41

44139 Dortmund

با 46 U ایستگاه
Saarlandstr.

**Tel. 0231-
9504949**



دوشنبه تا شنبه: از ۱۰ صبح تا ۱۰ شب یکشنبه ها: از ۴ بعد از ظهر تا ۱۰ شب

پرسپولیس همچنان پیشتاز ارزانی با کیفیت بالاست!

نماینده فعال در تمامی کشورهای اروپایی پذیرفته میشود

شراب ناب ایرانی باب ذائقه هر ایرانی

شراب خوب مسکنی آرامبخش مفید برای عروق و قلب و تسکین دهنده روح و روان است.

فقط کافست شما نیز چون هزاران هموطن دیگر در سراسر اروپا یکبار شرابهای ما را امتحان کنید مطمئن هستیم شما نیز آن را به دوستان خود معرفی خواهید کرد

شراب های ما را از مراکز فروش ایرانی یا مستقیم در منزل خود تحویل بگیرید

مجالس ازدواج؛ تولد و جشنها و میهمانیهای خود را با شراب ایرانی خاطره انگیز تر سازید به دوستان ایرانی و غیر ایرانی خود شراب را بعنوان بهترین هدیه بدهید.



شراب
خیام

Prestige



شراب
حافظ

Shiraz Imperial



شراب
خیام

Royal Shiraz



ودکای
پاکدیس



دفتر مرکزی: (بیژن آصفی)

+49 (0) 6117164352

info@france-weine.com



توانست مقام نخست را کسب کند. گربه ایرانی یکی از زیباترین و گرانقیمت‌ترین نژاد گربه خانگی در اروپا محسوب می‌شود.

خانم بوسیلکوا مدیر نمایشگاه گربه بلغارستان در این باره گفت: گربه ایرانی یکی از مشهورترین نژادهای اصیل گربه خانگی در جهان است که آرام بودن آن یکی از مزیت‌های شاخص این نژاد به حساب می‌آید.

هم اکنون مراکزی در روسیه، جمهوری چک و بلغارستان نژاد گربه ایرانی را به صورت علمی اصلاح نژاد و به بازار عرضه می‌کنند.

یک بچه گربه نژاد اصیل ایرانی در بازارهای اروپا هزار تا ۱۵۰۰ یورو معامله می‌شود

ازدواج دختر ۹ ساله با یک سگ



رسانه های دولتی هندوستان اعلام کردند یک دختر هندی اهل یکی از قبایل این کشور مجبور شد با یک سگ ازدواج کند. «کارنامونی هاندسا» دختر ۹ ساله اهل قبیله «سانتال» در یکی از روستاهای دورافتاده در ۶۰ کیلومتری «کلکته» است که پدر و مادر وی به همراه بزرگان قبیله،

برای استفاده از سوسک‌ها یافته‌اند. آنان یک ریزپردازنده الکترونیکی در اندام سوسک‌ها کار گذاشته‌اند که با استفاده از آن می‌توان این حشره‌های ریز را از راه دور هدایت کرد.

فارس: پژوهشگران آمریکایی، یک ریزپردازنده الکترونیکی در اندام سوسک‌ها کار گذاشته‌اند که با استفاده از آن می‌توان این حشره‌های ریز را از راه دور هدایت کرد.

پژوهشگران آمریکایی راهی متفاوت برای استفاده از سوسک‌ها یافته‌اند. آنان یک ریزپردازنده الکترونیکی در اندام سوسک‌ها کار گذاشته‌اند که با استفاده از آن می‌توان این حشره‌های ریز را از راه دور هدایت کرد.

یک گروه تحقیقاتی در دانشگاه «کالیفرنیا» آزمایش سوسکی را آغاز کرده که می‌توان آن را از راه دور هدایت کرد.

این حشره که «سوسک سایبر» نامیده شده، به فرمان هدایت‌کننده پرواز می‌کند به زمین می‌نشیند و یا به چپ و راست می‌پیچد.

برپایه این خبر، از این سوسک می‌توان برای تعقیب و مراقبت یا در عملیات کمک و نجات استفاده کرد.

سامانه هدایت حشره از یک ریزپردازنده استاندارد، گیرنده معمولی و باتری تشکیل شده است که همگی روی پلاتینی نصب شده‌اند. این تراشه درون اندام حشره کار گذاشته می‌شود و شش الکتروود از آن به بال‌ها و قسمت‌هایی از مغز که مسئول دیدن هستند متصل می‌شود. «سوسک سایبر» در نمایشگاهی تخصصی در ایتالیا معرفی شده است

گربه های ایرانی در صدر

در نمایشگاه منحصر به فرد گربه که با حضور ۴۰ کشور جهان در بلغارستان بر پا شد، گربه نژاد ایرانی توانست مقام نخست را کسب کند. در این نمایشگاه بیش از ۱۰۰ گربه برگزیده شرکت داشتند.

در نمایشگاه صوفیه که با استقبال گرم مردم پایتخت بلغارستان روبرو شد، علاوه بر حضور گربه‌های خانگی، وسایل جانبی و راحتی این حیوان خانگی در معرض دید عموم قرار گرفت.

در این نمایشگاه مسابقه زیبایی نیز بین گربه‌های منتخب برگزار شد که در میان نژادهای مختلف، گربه نژاد ایرانی

فاضلاب‌هایی که طلا دارند!



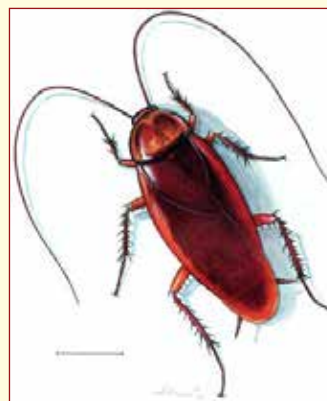
چندین ولگرد که در محل خارج شدن فاضلاب‌های منتهی به یک معدن طلا در توکیو زندگی می‌کنند، منبع درآمدی برای خود یافته‌اند؛ آن‌ها از فاضلاب طلا به دست می‌آورند!

به نقل از رویترز، چند نفر از ولگردهایی که در نزدیکی محل خارج شدن فاضلاب‌های منتهی به یک معدن طلا در توکیو زندگی می‌کنند، موفق شدند با صاف کردن ته‌نشین فاضلاب، از هر تن ته نشین، ۲۰ تا ۴۰ گرم طلا بیابند.

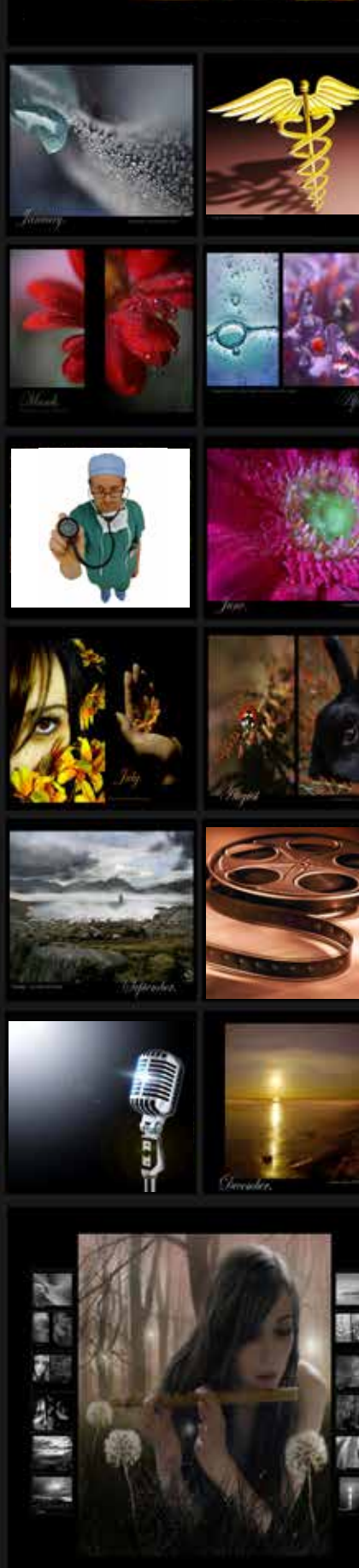
معدن طلای «هیشیکاری» در شمال غرب ژاپن از بزرگ‌ترین معادن طلا در ژاپن به شمار رفته و روزانه پنج میلیون ین، معادل ۵۵ هزار و ۸۱۰ دلار طلا از این معدن استخراج می‌شود.

این در حالیست که تاکنون چنین منبع درآمدی برای ولگردها و فقیران ژاپنی کسب نشده بود و از همه مهم‌تر این که معدن «هیشیکاری» قصد ندارد چنین منبع درآمدی را از آن‌ها بگیرد.

سوسک جاسوس هم طراحی شد



پژوهشگران آمریکایی راهی متفاوت





۱۷۱۷ (Maclaurin) که شاگرد اسحاق نیوتن بود و در سال ۱۷۱۷ میلادی (۲۹۱ سال پیش) در سن ۱۹ سال و ۷ ماهگی این رتبه علمی را کسب کرده بود. آلیا صبور در هشت ماهگی خواندن را آغاز کرد و از کلاس چهارم ابتدایی به کالج رفت تا در سطح کارشناسی ریاضیات کاربردی بخواند.

وی در سن ۱۰ سالگی در دانشگاه استونی بروک ثبت نام کرد و در ۱۱ سالگی با گرایش به موسیقی به عنوان عضو ارکستر سمفونی "راک لند" به اجرای قره نی پرداخت. آلیا چهارده ساله بود که مدرک لیسانس خود را از دانشگاه نیویورک گرفت و دانشجوی دوره کارشناسی ارشد و دکتری دانشگاه درکسل، نیویورک شد.



او در ۱۸ سالگی مدرک دکترای خود را از دپارتمان تکنولوژی پیشرفته فیزیون در دانشگاه کانکوک سئول دریافت کرد و جوان ترین فردی بود که وارد دوره فلوشیپ پس از دکتری شد، او نشانگرهای سلولی خاصی را بر اساس تکنولوژی نانولوله ها ابداع کرد که در تحقیقات پزشکی کاربرد زیادی دارد.

فقط سه روز مانده بود نوزده ساله شود که برای تدریس در دانشگاه کنکوک، سئول، کره جنوبی پذیرفته شد. وی تا ماه قبل در دانشگاه دروس فیزیک دانشگاه کنکوک تدریس می کرد و در حال حاضر، ریاضی و فیزیک را در دانشگاه جنوبی ایالت نیواورلند تدریس می کند. او یکی از دلایل ترك دانشگاه سئول را مشکل سخن گفتن به زبان کره ای بیان کرده است

قدرت را کشیده اند مثل: شیر، حیوان خیالی ای که از هر موجود قوی ای برداشت کرده اند، حال هم این موجود.....

مرگ مرد چینی بر اثر انفجار تلفن همراه



يك مرد چینی بر اثر انفجار تلفن همراه در جیب پیراهنش و آسیب دیدگی شدید شاهرگ گردن که به از دست رفتن خون زیادی منجر شد، جان خود را از دست داد. بنا بر گزارش رسانه های چینی، این مرد که به عنوان فروشنده در يك فروشگاه کار می کرد، به تازگی باتری تلفن خود را تعویض کرده بود. پلیس هنوز مدل این گوشی را اعلام نکرده، اما بیشتر گزارش های منتشره از باتری های گوشی منفجر شده، مربوط به محصولات با کیفیت پایین متعلق به شرکت های شخص ثالث است.

انفجار تلفن های همراه در کشورهای دیگر نیز گزارش شده است؛ برای مثال، رویترز در ۲۹ ماه نوامبر کشته شدن يك مرد اهل کره جنوبی بر اثر انفجار تلفن همراه را گزارش کرده بود.

گفتنی است، در سال ۲۰۰۷ نیز نوکیا هشدار داد که ۴۶ میلیون باتری تلفن همراه این شرکت که توسط توشیبا ساخته شده اند، معیوب بوده و ممکن است دچار داغی بیش از اندازه شوند

جوان ترین استاد دانشگاه در جهان

آلیا صبور (Alia Sabur) دختر ایرانی جوان ترین استاد دانشگاه در جهان می باشد، نام او در تاریخ ۱۹ فوریه ۲۰۰۸ رکوردهای جهانی گینس نوشته شد و پس از ۲۹۱ سال رکورد آقای کولین مک لورین (Colin Maclaurin) زاده فوریه ۱۶۹۸ رکورددار پیشین را شکست. او در تاریخ سوم اسفند ۱۳۶۷ خورشیدی برابر ۲۲ فوریه ۱۹۸۹، در شهر نیویورک زاده شد.

این دختر ایرانی تبار بطور تمام وقت در دانشگاه نیویورک تدریس می کند و به عنوان يك نابغه نام خود را در ردیف جوان ترین استاد دانشگاه های معتبر جهان در کتاب رکوردهای گینس ثبت نموده است. رکورددار قبلی جوان ترین پروفسور دانشگاه های جهان متعلق به يك فیزیکدان اسکاتلندی بنام کولین مک لورین (Colin

او را مجبور کردند با یک سگ ازدواج کند. این در حالی است که بزرگان قبیله «سانتال» این اقدام را دور کردن «روح شیطان» و «افسون های پلید» از این قبیله دانسته و اعلام کردند این نوع ازدواج باعث باطل شدن سحر و جادو می شود. بزرگان قبیله نیز طی گفت و گوی خود با رسانه های دولتی هندوستان گفتند این ازدواج هیچ تاثیری بر زندگی این دختر نمی گذارد و او را از شر ازدواج دوباره در سن جوانی راحت می کند. ازدواج میان این دختر و سگ مذکور که «باچان» نام دارد، با حضور ۱۰۰ مهمان و بزرگان قبیله صورت گرفت. براساس گزارش های موجود، قبیله «سانتال» از بزرگ ترین قبایل هند است

موجودی عجیب در ستون های تخت جمشید

شاید این موجود را شما در سرستون های تخت جمشید دیده باشید؟؟



به تازگی موجودی شبیه به این در سواحل آمریکا پیدا کردند که دانشمند ها را بسیار متعجب کرده. و آن ها هنوز پی تحقیقاتی در روی این جانور عجیب و قریب اند...



اگر کمی به این جانور دقت کنید می بینید که این جانور شباهت زیادی به سر ستون تخت جمشید دارد. پس می فهمیم در آن زمان در خلیج همیشه فارس این موجود زندگی می کرده که پس از مرور زمان نسل وی منقرض شده. از دندان های این موجود عجیب و قریب معلوم است که او هم میتواند یکی از سلطان های بزرگ دریا باشد ولی اندازه ی او بسیار کوچک تر از نهنگ و یا کوسه است.

این موجود به احتمال ۹۹٪ در آب های خلیج فارس هم زندگی می کرده و حتما هم حیوانی درنده و قوی بوده. زیرا هخامنشیان در سنگ تراشی های خود همیشه نماد



چه کسانی از خارج شدن نام سازمان مجاهدین

خلق از لیست تروریستی پریشان هستند؟

اتحادیه اروپا باعث نگرانی و پریشان حالی چه کسانی می‌گردد؟

پاسخ منصفانه به این چند سوال به شما خواننده این مقاله مربوط می‌گردد ولی این سوالها از سوی افرادی نیز پاسخ داده شده است که به چند دسته تقسیم می‌شوند.

۱ - پادوها و حقوق بگیران خارج از کشورنشین که ظاهراً ژست مخالف رژیم را هم به خود گرفته‌اند و متجاوزان ۱۵ سال است براساس طرح رژیم که مبنا را بر هشتاد و بیست نهاده است عمل کرده‌اند. سعید امامی مغز متفکر رژیم در وزارت اطلاعات که چند سال پیش رژیم او را کشت، ترویج کننده این طرح بود که به پادوها و دلالتا گفته بود که هشتاد درصد به رژیم حمله کنید تا مردم ساده‌اندیش باور کنند که شماها به ظاهر مخالف ما هستید ولی ۲۰ درصد هم صرف حمله به اپوزیسیون مخالف ما بکنید و آنان را بدتر از ما نشان دهید. همان طرحی که هنوز امثال نوری‌زاده‌ها کماکان آنرا ادامه می‌دهند. امروز شمار این گماشتگان به ارقام چند هزار نفری رسیده است که از پولهای طیب و طاهر رژیم بهره‌مند می‌شوند.

۲ - بریده‌ها و توابع‌های مجاهدین که با جدایی از این سازمان به زیر و بال حکومت ملایان خزیده‌اند و صاحب امکانات و تسهیلاتی مالی شده‌اند. به طوری که هزاران کتاب، جزوه، تظاهرات و سخنرانی و غیره علیه مجاهدین تولید کرده‌اند ولی هزینه‌ها و مخارج این فعالیتها طی این سالها که متجاوز از چندین میلیون دلار و پوند و یورو بوده است از امدادهای غیبی به این افراد رسیده است که ظاهراً آه در بساط نداشته‌اند که با ناله سودا کنند!

۳ - گروهی از ایرانیان بی‌ایلاق، قشلاقی که خود را پناهنده سیاسی معرفی کرده‌اند صدها مدارک و سند ساخته‌اند که از جهنم ملایان جانسان را که در خطر بوده برداشته‌اند و فرار کرده‌اند ولی پس از گرفتن اجازه‌های اقامت و مزایای دولتی از کشورهای میزبان در سایه تبلیغات شوم رژیم به ایران هم رفت و آمد می‌کنند و با پس‌اندازهای حقوق‌های دولتی کشور محل سکونت و وام بانکی و کارکردنهای یواشکی، پس‌اندازی تهیه کرده‌اند و در ایران خانه‌ای، زمینی خریده‌اند و نگران هستند مبادا این رژیم سرنگون شود و خانه و ملک خریداری شده ایشان در معرض خطر قرار بگیرد! اگر ملتی و مملکتی در حال نابودی است مهم نیست! مهم ملک شخصی است.

۴ - ایرانیان ساده‌اندیش و احساساتی و زودباور که تحت تاثیر شارلاتانهای مزدور و پادوی رژیم قرار می‌گیرند و مجاهدین را تابوی ترسناکی ساخته‌اند که چنانچه روزی

در صحنه سیاسی امروز جهان که محور همه تاثیرگذارها و تعیین و تکلیف‌های حکومت‌های درجه دو و سه براساس ارقام اقتصادی و سوددهی و باج دادنهای حکومت‌های وابسته تعیین می‌شود و جهان گردانان چپ‌ولگر با استفاده از حربه روحی و روانی، تبلیغات رسانه‌ای تصویری و اینترنتی افکار عمومی مردمان دهکده جهانی را به بازی گرفته‌اند و به دنبال منافع خود هستند و برای کسب درآمدهای نجومی از کشورهایی که حکومت‌های غیرمردمی و دیکتاتور و مستبد دارند طرحها و برنامه‌هایی شوم را اجرا می‌کنند

چنانچه بخواهیم درباره کشورمان ایران به این بحث بپردازیم به روشنی طی ۳۰ سال گذشته می‌توانیم تاثیرات سرنوشت ساز ابرقدرتها را در ایران ببینیم که چگونه از کیسه مارگیری خود خمینی را درآوردند. شاه را راندند و ملتی را به قهقرای سیاهچال قرون وسطایی بردند.

ملتی که ادعا داشت شانه به شانه جهانیان، در راه ترقی و پیشرفت گام بر می‌داشت را به دوران عصر بربریت بردند که انسانها را سنگسار کنند و چشمها را از حدقه درآورند و دست و پای انسانها را در ملاء عام قطع نمایند و تارموی زنان مشکل حیاتی شود!

چنین رژیمی که ایده‌آل‌ترین حکومت برای چپ‌ولگران جهانی است بدترین حکومت برای ملت ایران است. رژیم جمهوری اسلامی را چندین لایه دفاعی حمایت می‌کنند که غیر از دلالت‌های حکومتی کشورهای مختلف، بخشی هم ایرانیانی بی‌وطن، خودفروش و دلال هستند که در قیافه و ژست رسانه‌ای ظاهر می‌شوند و در واقع نگهبانان حفظ رژیم با بازیهای یکی به نعل، یکی به میخ هستند.

آنچه مورد بحث این مطلب است نقش اپوزیسیون مخالف این رژیم است که سازمان مجاهدین خلق طی چند دهه اخیر خود را به عنوان جدی‌ترین اپوزیسیون مخالف رژیم اسلامی مطرح ساخته است. مطرح بودن مجاهدین در برابر رژیم جمهوری اسلامی یک مبارزه بی‌امان شبانه روزی است و هزاران نفر از اعضا و هواداران این سازمان جهت براندازی حکومت ملایان تلاش می‌کنند.

در این میان چند سوال مطرح می‌گردد که هر انسان ایرانی با شرف و اخلاق و وجدان باید در محکمه انصاف خود به آن پاسخ دهد که در برابر چنین سازمانی چه موضعی باید گرفت؟

۱ - علیه آنان بود و مبارزه بی‌امان‌شان را تحریف کرد؟
۲ - اسیر شعار تبلیغاتی رژیم شد که با صرف میلیونها دلار و پوند به وسیله پادوهای خارج از کشور خود عوامفریبی کرده‌اند که «مجاهدین از رژیم فعلی بدتر هستند؟»

۳ - نیرو و توان موجود علیه حکومت ملایان را باید تعدیل کرد و بخش بیشتر آن را علیه مجاهدین به کار گرفت؟

۴ - خارج شدن نام مجاهدین از لیست تروریستی

به قدرت برسند بدتر از ملایان هستند! باید پرسید چرا طی سه چهار سال اخیر به ناگاه فضای فعال و سیاسی ایرانیان در خارج از کشور به انزوا و سکوت کشیده است؟ غیر از سازمان مجاهدین که کماکان با جدیت و تلاش در میدان مبارزه علیه این رژیم حضور دارند بقیه کجا هستند؟ پشت دوربین‌های تلویزیونی شعار می‌دهند! در محافل بزمی و جای گرم و نرم مدعی سرنگونی هستند! و مبارزه علیه رژیم را به مسخره و بازار خرید و فروش تبدیل کرده‌اند!

رژیم جمهوری اسلامی از کیسه ملتی دریند و اسیر چنان ریخت و پاشهای حیرت‌آور می‌کند که هرگز در طول تاریخ دشمنان خارجی و کشورگشایان فاتح ایران هم به ایران و ایرانی چنین نکرده‌اند که مشتی حرام‌زاده عرب نژاد قرون وسطایی با سرزمین ما انجام می‌دهند.

فقر و بدبختی، اعتیاد و فحشاء و فروپاشی اخلاقی، کشوری را به نابودی کشانده است و مردمانی که نمی‌خواهند یا نمی‌توانند کمکی به نجات مردم و کشورشان داشته باشند، شده‌اند چرخ پنجم درشکه دشمن ملت ایران یعنی حکومت ملایان و با نیرویی که دارد با این رژیم می‌جنگد به مخالفت می‌پردازند!

براستی چرا؟

حتی اگر بخواهیم مقایسه‌ای ساده هم داشته باشیم آیا به راستی مجاهدین در خارج از کشور به حریم زندگی ما تجاوز می‌کنند یا رژیم ملایان که هرروزه به چنان وقاحت و گستاخی رسیده است که به همه امور زندگی ایرانیان در خارج از کشور هم دخالت می‌کند؟

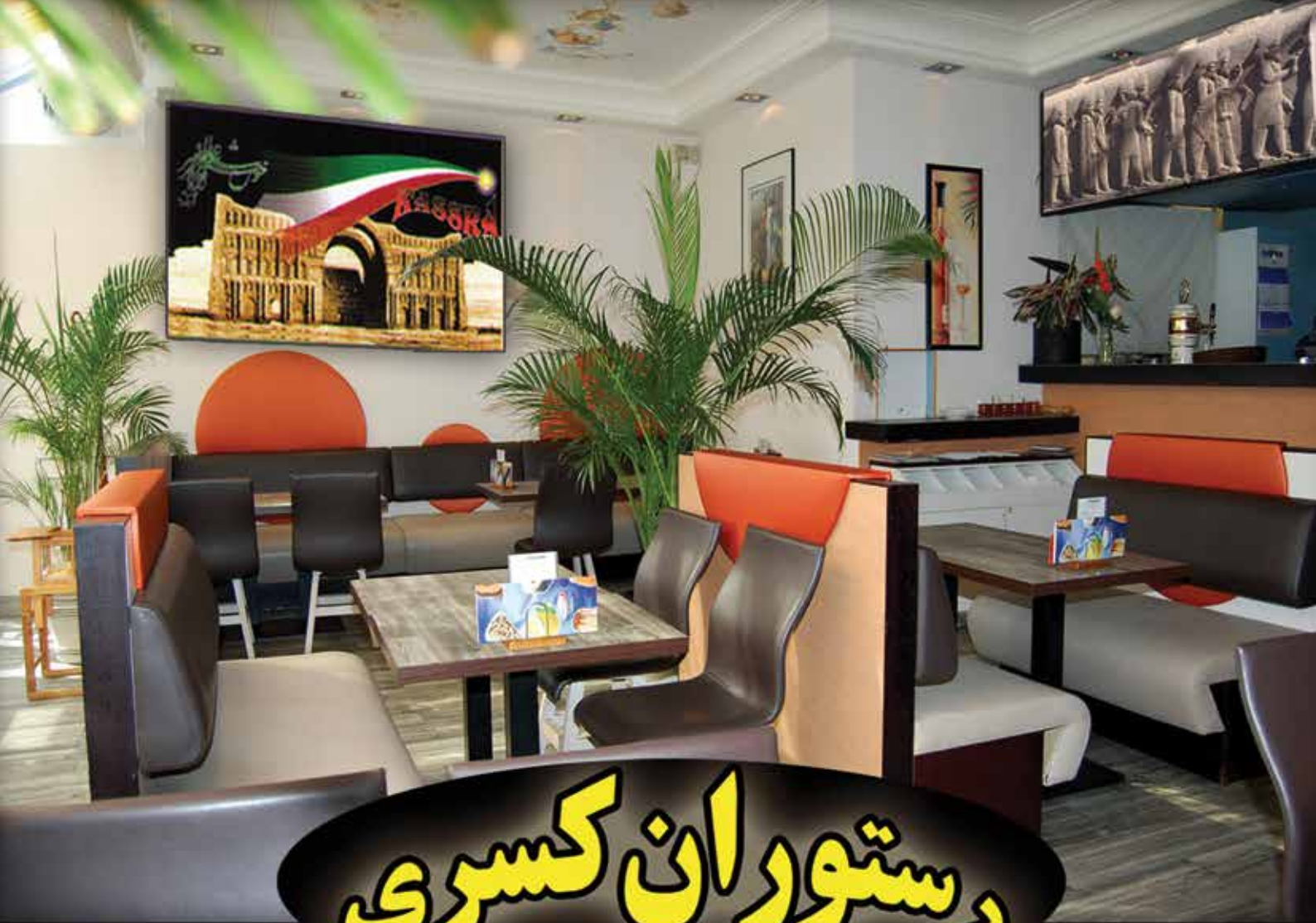
ملایان کار را به جایی کشانده‌اند که در امور ازدواج و طلاق، فوت، ارث، سربازی، ملک و املاک و... فرهنگی، هنری، اجتماعی ایرانیان خارج از کشورنشین و فراری و پناهنده دخالت کرده و حتی نامه‌های احضاریه و اولتیماتوم ارسال می‌کنند.

براستی چه کسانی از حضور نیروهایی که سیلی به گوش حکومت ملایان می‌زنند نگران هستند؟

امیدوارم شما انسان ایرانی، شریف، وطن پرست و با وجدان از این گروه نباشید و برایتان آزادی ایران از چنگال جنایتکار این رژیم مهم، حیاتی و سرنوشت ساز باشد.

درود بر هر انسانی که محکمه‌ای منصفانه در خلوت خویش دارد

محمود سربابی



رستوران کسری

در محیطی گرم و خانوادگی آماده پذیرایی از شما و میهمانانتان می باشد
همچنین سفارشات شما برای منزل و محل کار پذیرفته می شود.

Fire Point
KASSRA
PERSISCHE SPEZIALITÄTEN

6,90 €

جوجه کباب با استخوان و برنج

چلوکباب کوبیده

(2 سیخ کوبیده همراه با برنج و گوجه)

لقمه کباب با برنج

(2 سیخ کباب بوقلمون)

باقالی پلو با ماهیچه

زرشک پلو با ران مرغ

قورمه سبزی

قیمه بادمجان

فسنجان پلو (با مرغ)

سبزی پلو با ماهی

Mittagstisch:

از دوشنبه ها تا جمعه ها

Mo.- Fr.: 12:00 - 16:00

همچنین سفارشات شما برای بردن

همه روزه 12:00 - 22:00



Tel.: 040/24 69 61

Öffnungszeiten: täglich 12:00 bis 23:00

Berlinertordamm 4, 20099 Hamburg U-Bahn Berliner Tor

اشک های عمونوروز، برای کاوه ها

برای همه ی کاوه های میهنم

چند دقیقه به سال تحویل مانده بود. روی کاناپه دراز کشیده بودم و بیست و نه سال زندگی در غربت را، در ذهنم ورق می زدم:
- روزهایی را که در زندان خمینی، گوش هایم مصادره شد.
- هنگامی که نومیادانه از کشور گریختم.
- روزهای کودکی، نوجوانی و جوانی، با همه ی تلخ کامی ها، و شاد کامی هاش.
و گاه خودم را ملامت می کردم:
- کاش آن جا این کار را نمی کردم! کاش آن رفیق را از خودم نمی رنجاندم! کاش آن مطلب را نمی نوشتم! کاش...! کاش...! کاش...!
با کاش ها گلاویز بودم که زنگ در خانه ام به صدا در آمد!

من منتظر کسی نبودم! به همه ی دوستانم گفته بودم، تعطیلات آخر هفته و روز اول سال نو را با پسر و نوه ام خواهم بود. حالا، چند دقیقه مانده به تحویل سال، که قرار بود کره ی زمین، از روی این یکی شاخ گاو، به روی آن یکی شاخ ببرد!! یک نفر پشت در بود. و با سماعت دکمه ی زنگ را فشار می داد.

- «نه، کسی با من کاری جدی ندارد. لابد یکی از این خواهران مذهبی می خواهد، درست موقع تحویل سال، مرا ارشاد کند و در زمره ی پیروان عیسی مسیح، قرار بدهد و برای خودش اجر دنیوی، و برای من سعادت اخروی ذخیره کند. شاید هم دختر و پسر جوانی، می خواهند «سی دی» های قاچاق، از آخرین کنسرت ها و یا فیلم های هالیوودی را با قیمت بسیار نازل به من بفروشند! شاید هم...! شاید...! مهم نیست چه کسی یا کسانی پشت در هستند! مهم این است که من قصد دارم لحظه ی سال تحویل را با خودم باشم. و نه هیچ کس دیگری.»

زنگ در، همچنان به صدا بود. ول کن هم نبود. ظاهراً کسی که پشت در بود، قصد نداشت برود.
در یک لحظه فکر کردم شاید نوه ام که من او را «خوشگل خوشگلا» می خوانم، پشت در باشد!

- دیوانه جان! «خوشگل خوشگلای» تو کجا؟! این جا کجا؟! پسری که فقط پنج سال و هفت ماه و یک روز سن دارد، پشت در چه کار می کند؟! تو یک ساعت پیش با او صحبت کردی! فاصله ی او با تو حدود ۲۴۰ مایل یعنی ۴۰۰ کیلومتر است. بنشین و خودت را ورق بزن!

بی اعتنا به زنگ در، سمعکم را خاموش کردم و از گوشم بیرون آوردم. حالا می توانستم با خیال راحت، خودم را ورق بزنم. تصمیم گرفتم، نخست، سالی را که گذشت، مرور بکنم. اما به ناگاه چشمم افتاد به چراغ تلفن که داشت چشمک می زد. یعنی تلفن زنگ می زد و چراغ به من که شنوایی ام را باخته ام، خبر می داد که کسی پشت خط است.

- اما چه کسی ممکن بود پشت خط باشد!

- آهان! شاید «خوشگل خوشگلا» باشد! او گاهی در فاصله ی دو ساعت، چند بار تلفن می زند و چیزهایی می گوید. مثلاً دیروز تلفن زد که اتومبیل اسباب بازی اش که با باتری کار می کند، و صدای گوش خراشی هم دارد، با درخت تنومندی که وسط حیاط خانه شان است، به شدت تصادف کرده و دیگر قابل استفاده نیست. و می پرسید چه گونه می تواند از شرکت بیمه و یا از درخت تنومند، خسارت بگیرد؟! ظاهراً پدرش برای این که به سئوال های بی شمار او پاسخ ندهد، بچه را سرکار گذاشته بود، و به او گفته بود.

از او پرسیدم: «کی مقصراست. او یا درخت؟!» و معلوم بود که او درخت را مقصر می دانست. اگر نه به فکر اخذ خسارت نمی افتاد. و در پاسخ به پرسش من که چرا درخت مقصر است، استدلال کرد که آن درخت لندهور، وسط حیاط جا خوش کرده است و اجازه نمی دهد بچه راحت بازی بکند. یک بار هم با دوچرخه اش، با همین درخت لندهور تصادف کرده است و دستش خونی شده است. و معتقد بود باید خسارت آن دفعه را هم از درخت و یا از شرکت بیمه مطالبه کند. به او گفتم: ناراحت نباشد، به زودی به خانه شان خواهم رفت، و برای جبران خسارت اش چند لگد، به ساقه ی تنومند درخت خواهم زد. بعد



هم یک ماشین دیگر می خرم و برایش می برم. علاوه بر آن نامه پی هم برای شهرداری می نویسم و اجازه می گیرم که درخت را اره کنیم تا حسابی تنبیه بشود. او خندید و جواب داد «باشد؟!» و گوشی را گذاشت. نیم ساعت نگذشته بود که دوباره چراغ تلفن شروع کرد به چشمک زدن. گوشی را برداشتم. باز هم «خوشگل خوشگلا» بود. این بار در حالی که گریه می کرد، گفت، روی تختش بالا و پایین می پریده، از بالای تخت به زمین افتاده است. و حالا، سرش درد می کند. و پدرش به او گفته است: «خوب شد، زمین خوردی! می خواستی بالا و پایین نبری.» و او سخت عصبانی بود و تلفن زده بود که شکایت پدرش را به من بکند. با خنده به او گفتم: «تو یک قهرمان شجاع هستی. گریه نکن! فردا می آیم و زمین و تخت را با لگد تنبیه می کنم.»

خنده اش گرفت. ظاهراً سرش خوب شد. پرسید: «کدام فردا؟! یعنی که وعده ی سر خرمن زیاد شنیده است.

گفتم: «وقتی آمدم آن جا، با تو خواهم گفت.»

گفت: «باشد.» و گوشی را گذاشت و رفت. لابد می خواست دوباره روی تختش بالا و پایین ببرد.

تلفن همچنان زنگ می زد، مجبور بودم گوشی را بردارم. اگر نه ممکن بود، بچه خیال بکند که بابا رفته است آن دنیا. البته این امکان هم وجود داشت که بخواهد بابا برود نزد او و یا او بخواهد بیاید، نزد بابا. در این صورت، من باید به او می گفتم: «فردا می آیم.» و او باز می پرسید: «کدام فردا؟!» و طبق معمول، من باید جواب می دادم که بعداً به او خواهم گفت.

شاید هم بچه از پدرش شنیده است که سال ایرانیان تا چند دقیقه ی دیگر نو می شود و می خواهد به پدر بزرگش تبریک بگوید.

سمعکم را گذاشتم داخل گوشم تا بتوانم بشنوم. و گوشی را برداشتم. بدون این که بدانم چه کسی پشت خط است، با مهربانی گفتم: «شب به خیر خوشگل خوشگلای بابا.»

یک نفر از آن طرف سیم گفت: «نوروزتان خجسته باد.»

و صدا، دقیقاً صدای من بود. به همان زمختی! شگفتا! من پشت تلفن چه کار می کردم؟! نکند همزادم، آن طرف سیم است؟! یا روحم؟! ولی من که به روح و همزاد اعتقاد ندارم. پرسیدم: «شما کی هستی؟»

صدا خندید. نه از ته دل. معمولی خندید. خنده اش «غم» داشت. مثل صدای اکنونی خود من. و جواب داد: «مرا نمی شناسی؟! دشمنان من، همه مرا می شناسند و از من وحشت دارند. اما تو که دوست منی، مرا نمی شناسی؟!»

صدا، صدای من بود. همان گونه «غمگین». با یک تفاوت. «زشت آوازی و ناخوش نوایی» مرا نداشت. و گر نه، فرکانس صدا، همان فرکانس صدای من بود. گفتم: «بخشید، انگاری شما «من» هستید. یعنی صدای شما، صدای من است.»

- «من عمری بلندتر از تاریخ دارم. خالق من، جمشید شاه افسانه پی است. وقتی آفتاب به نقطه ی حمل آمده بود، جم شاه در آذربایجان، بر تخت مرصع

جلوس کرد و شعاع نور خورشید، بر تاج و تخت او تابید، و نوری ساطع شد، به غایت زیبا. و جم، شد جمشید و آن روز، نوروز خوانده شد. و این گونه، من

زاده شدم.»

با خوشحالی گفتم: «مقدمت گرامی باد، عمونوروز.»

عمو نوروز خندید. درست مثل خودم. غمگانه خندید. گفت: «میهمان ناخوانده نمی خواهی؟»

- «قدم بر روی چشم، عمونوروز.»

- «من پشت در هستم. زنگ زدم. اما در را باز نکردی. با تلفن همراه، زنگ زدم و دارم با تو صحبت می کنم.»

پریدم و با شوق در را گشودم. چه سعادت؟ عمونوروز آن سو بود. با لباسی سرخ و کلاهی سرخ. و ریشی سپید. به سیبیدی ی برف. بقچه پی در دست داشت. لباس سرخ اش پُر از لک های گوناگون بود. داخل خانه شد. روی میل نشست. به او خوش آمد گفتم و از دیدارش اظهار خوشحالی کردم و پرسیدم که چه شده است که به یاد این تبعیدی مغموم افتاده است؟

چهره در هم کشید. لبانش آشکارا شروع کرد به لرزیدن. گوشه های چشمانش تر شد. آه غمینی کشید. سرش را پایین انداخت. بقچه اش را گذاشت پشت سرش.

عجب! چه اتفاقی ممکن بود افتاده باشد؟! نوروز، روز اوست. او باید خوشحال می بود. اما نه، خوشحال نبود. انگاری نیاز به دلجویی داشت و یا می خواست با کسی حرف بزند، و غمی را که همه ی وجودش را پر کرده بود با کسی قسمت بکند. اما چرا مرا انتخاب کرده بود؟! من در آن لحظه درست به اندازه ی او غمگین بودم. اگر دلی شاد داشتم، که در خانه نمی ماندم. به تلفن ها جواب می دادم. دعوت دوستانم را برای شرکت در جشن های نوروزی می پذیرفتم؟!

برای امشب، دست کم سه جا دعوت شده بودم. اما هیچ کدام را قبول نکرده بودم. به همه ی دوستانم گفته بودم، می خواهم بروم پیش نوه ام. اما به نوه ام گفته بودم، «فردا می آیم.» و به پسرمر گفته بودم، موقع سال تحویل ترجیح می دهم، در یک محیط ایرانی باشم و با دوستانم. اما در حقیقت می خواستم با خودم باشم.

به او دلداری دادم: «عمو نوروز تو پیام آور شادی و نیکویی و مهربانی هستی. با خودت بنفشه و سنبل و نسترن و هزاران گل و گیاه ارمغان می آوری. سال با تو آغاز می شود و صیام با تو پایان میگیرد. بسیاری از مردم مقدمت را گرامی می دارند و حضورت را جشن می گیرند و سفره های هفت «سین»، و یا هفت «شین»، پر از شیرینی و میوه و خوراکی های خوشمزه، می گسترانند. لباس های نو می پوشند. شادی می کنند. هم را می بوسند. و فرا رسیدن ات را به هم تبریک می گویند. و به هم عیدی می دهند. امشب خانواده ها، دور یک سفره می نشینند و بهترین غذای سال شان را با هم می خورند و آرزو می کنند هر روزشان، نوروز باشد. حتی در سخت ترین شرایط، در صعب ترین قحط سال ها، تو را از یاد نبرده اند و نمی برند.»

- «راست است. این مردم مرا زنده نگه داشته اند. اگر این مردم نبودند، در فراز و نشیب و تلاطم موج های سهمگین تاریخ و طبیعت، من فراموش شده بودم. همچنان که بسیاری از مردم جهان، آیین هاشان را به حوادث طبیعی و یا تاریخی باخته اند. این مردم را باید ستود. زیرا مردمی که از ابتدای تاریخ، تا کنون بر سنت هاشان، پای فشرده اند، به راستی ستودنی هستند. فراموش نمی کنم وقتی در میعادگاه قادسیه، سلمان، یهودایی دیگر شد و تازیان، ایران را مورد هجوم وحشیانه ی خودشان قرار دادند، من جزو ممنوعه ها شدم. ولی این مردم و اندیشمندان شان با درایت و مرارت، به بهایی گران، مرا از خلیفه ی انیرانی خریدند.»

- «و هنگامی که ضحاک عرب، بر جمشید شورید و مغز جوانان ایرانی را خوراک مارهای دوش اش قرار داد، آهنگری به نام کاوه، ضحاک و ضحاکیان را از زندگی مردم ما زدود. و تو جاودان ماندی.»

- «آه! اما کو کاوه پی دیگر؟!»

- «عمونوروز، این همه ستاره ی درخشانی که هر روز در سر زمین ما، به خاک می افتند، نمی بینی؟! این همه کاوه، این همه بابک، این همه حلاج را که هر روز بردار می شوند، نمی بینی؟! همین دیروز بود که حجت به وسعت ایران ریشه دواند و اکنون کاوه های بی شمار دیگری در حال روئیدن هستند.»

- «اما من کاوه هایم را با رقص و شادی می خواهم.» و اشک از چشمان عمونوروز سرازیر شد.

- «کاوه های تو اکنون در ایران با گرمی داشتن مقدم تو، لرزه بر اندام ضحاک

کیشان انداخته اند.»

اشک های عمونوروز فزون شد: «کاوه های من، در سرزمین مستغنی من، شب ها بر کارتون ها، سر بر زمین می گذارند. نو کاوه های من، خوابگاه شان قبرستان های تارک و مخوف است. سفره های کاوه های من، امسال بی «سین» و بی «شین» است. «کاوه» های من امسال، چون پار و پیرار، در زندان ها، در انتظار لحظه ی تیرباران اند. کردستان، خوزستان، بلوچستان، آذربایجان و همه جای ایران، با خون کاوه های من، در آستانه ی حلول من، سرخ است. زمین از خون کاوه های من خضاب گرفته است. امسال سفره های کاوه های من بدون اغذیه و اشربه است. تن کاوه های من، با شلاق های انیرانیان، کیود شده است. زخمی شده است. و زخم ها، چرکین شده است. کاوه های من به منظور سدجوع، کفش کهنه می دزدند. این را خودت نوشته بودی. امسال «طاهره» های آزاده ی من، وسیله ی حارسان و مزدوران ضحاک کیشان، چند روز پیش از آمدنم، پاداش آزادی شان را با باطوم، مشمت و لگد و فحش و ناسزا ستانند. یکی از کاوه های مرا، که بر روی کارتون می خوابید، در یک شب برفی و سرد، در زادگاه تو، گرگ های گرسنه خوردند. پاسارگاد مرا، دارند به زیر آب فرو می برند، تا فرهنگ من فراموش بشود. فرهنگ ورزان سرزمین من، یکی از پی دیگری نابود می شوند. بسیاری از قلم به دستان سرزمین من، غیر از مزدوران اجاره پی، یا در سجن های سیاه دستاربندها می بوسند و یا اعدام می شوند و یا خودکشی فرهنگی کرده اند. بسیاری از دختران نوباوه ی من، در سیزده سالگی، به بهای یک وعده غذا، تن می فروشند. یک انیرانی، یک تازی دستاربندها، بر بزرگترین دانشگاه سرزمین من، حاکم شده است و بر «کاوه» ها و «طاهره» های من حکم می راند.... پسران و دختران من به جرم دوست داشتن، سنگسار می شوند.... انیرانیان دستاربندها مرا به سرزمین سوخته پی تبدیل کرده اند.»

اشک های عموروز همه ی پهنای صورت اش را خیس کرده بود. گفتم: «عمونوروز! سخنان ات اندوهی تازه، بر اندوه های کهنه ی من افزود. من تو را باور دارم. به همین دلیل، همواره کوشیده ام سخنگوی صادق کاوه های تو باشم. و اگر در این راه موفق نبوده ام، مرا ببخش. بضاعت قلمی و نیروی اندیشه ام از آن چه ارائه داده ام، بیشتر نبوده است. شرمسارم عمونوروز. اما عمونوروز! شوربخانه، مزدوران اجاره پی همه جا بساط گسترده اند. در بوق هاشان، پُر صدا، می دمند. رسانه های ما، کم صداست. و گاه در برابر بوق های آن ها بی صداست. درست مثل یک دست.»

- «سخنگویان دلاور کاوه های من بسیارند. اگر همه شان به صدا در آیند، می توانند توفان به پا کنند. کاوه های من، سخنان یاران عمونوروز را هر کجا باشد، حتی از زیر سنگ می پابند و دستور کار خویش قرار می دهند. بگذار بوق های مزدوران اجاره پی انیرانیان صدا تولید کند. اما این صداها بی شنونده است. و دیدی که سید ضحاک کیش، چه زود محو شد.»

- «عمونوروز برای ماندگاری تو، به یاران بیشتری نیاز هست...»

- «من به سراغ همه ی آن هایی که همدل با کاوه های «من» هستند، رفته ام و باز هم خواهم رفت. باید بکوشیم، امسال پایان ضحاک و ضحاک کیشان باشد.»

عمو نوروز از جای برخاست و گفت: «من باید به سراغ کاوه هایم بروم.» و بعد به اطراف نگاهی انداخت. و با تعجب پرسید: «سفره ی هفت سین ات کو؟»

گفتم: «عمونوروز! بیست و نه است که «سین» های سفره ی من، گم شده است. درست از همان وقتی که ضحاک از طیاره پیاده شد. ولی برای همه ی «کاوه» های سرزمینم، شادی و شادابی و شادکامی، دایم آرزو دارم. و دستار بندان ضحاک کیش را تا پایان عمر سپاه شان، سیه روز و سیه روی و سیه کام می خواهم.»

از عمو نوروز خواهش کردم اجازه بدهد، پیش از آن که برود، لباس سرخ اش را برایش تمیز کنم و لکه هاش را بردارم. عمو نوروز خندید. تلخ خندید. خنده اش از گریه غم انگیز تر بود و گفت: «دوست من، این لکه ها تاریخ است. پاک شدنی نیست. باید بماند، تا تاریخ نگاران آینده بدانند، دستاربندها ضحاک کیش با من چه کرده اند. و من به چه قیمتی مانده ام؟ چه سرها برای ماندگاری من بر سر دار رفته است.»

عمو نوروز این را گفت و راهش را کشید و رفت. و حتی به من فرصت نداد، از او ببرسم در بقچه اش چه دارد...؟

نوروز در زندان

ایرج مصداقی



عید ۶۱ اوین

خون از در و دیوار می‌بارید و داس مرگ همچنان قربانی می‌گرفت. اعدام‌های دسته‌جمعی وقفه‌ناپذیر ادامه داشت. اما نوروز از راه می‌رسید و ما همچون «تنبور نواز» داغدار میهنمان که به گاه «نوروز» در کنار ویرانی شهرها و خانه‌های سوخته و در میان اجساد عزیزانش که به شمشیر خلیفه‌ی عباسی پشته شده بودند، با چشمانی اشکبار تنبور خویش بر گرفته و نغمه آورده بود: «با تیمار اندکی شادی باید، که گاه نوروز است» دل به نوروز سپرده بودیم.

در راهروی سالن یک «آموزشگاه» اوین سفره‌ای سراسری چیده شده بود و در دو طرف آن بچه‌ها نشسته بودند.

در چندین نقطه از سالن، سفره‌های هفت‌سین پهن شده بودند. اسدالله و چند نفر دیگر از حواریونش! همگی با لنگ کراوات زده و در طول بند رژه می‌رفتند و به شوخی کردن با این و آن پرداخته و به جشن و پای‌کوبی و شعرخوانی می‌پرداختند. یک نفر نیز اسدالله را همراهی می‌کرد که از او به نام «آقای فتو» نام می‌برد و با اشاره‌ی اسدالله از افراد مختلف با دوربین ساختگی‌ای که درست کرده بود، عکس می‌گرفت و تحویل آنان می‌داد. عکس‌ها چیزی جز نقاشی‌های ساده و ابتدایی بیش نبودند. مثلاً عکسی که ظاهراً از تواب‌ها می‌گرفت و به دست‌شان می‌داد، کره‌خری بود که چهار دست و پایش را هوا کرده بود. سیگارهایی ساختگی نیز به وسیله‌ی کاغذ، با استادی تمام درست شده بود که به لحاظ شکل ظاهری بسیار شبیه به سیگارهای واقعی می‌نمودند و در میان سفره‌ی هفت‌سین بند گذاشته شده بودند. تعداد زیادی از بچه‌ها یک نخ از آن‌ها را برگوشه‌ی لب داشتند. با پک زدن به این سیگارها واقعاً احساس سیگار کشیدن به من دست می‌داد و از آن لذت می‌بردم. تا ماه‌ها بعد نیز از این سیگارهای مصنوعی استفاده می‌کردیم.

بچه‌ها به طور دسته‌جمعی ترانه‌ی «شکوفه می‌رقصد از باد بهاری» را به رهبری اسدالله می‌خواندند. رقص و آواز و شادی و شور تا پاسی از شب ادامه داشت. اسدالله کوچک و بزرگ و غریبه و آشنا نمی‌شناخت، به سرعت با افراد آخت می‌شد و به شوخی و بذله‌گویی می‌پرداخت. امکان نداشت کسی روزی در آن بند به سر برده باشد و وی را نشناسد و از آن دوران به نیکی یاد نکند.

اسدالله با همان استعداد منحصر به فردش، میرنجات جاویدکار، یکی از توابان منفور را که از یک پای می‌لنگید و به «سیدشله» معروف بود، واداشته بود تا با آهنگ ترانه‌ی «عموسبزی فروش» که اسدالله خودش آن را می‌خواند، در میان جمع برقصد. دیدن صحنه‌ی رقص و آواز با عشوهای که اسدالله می‌آمد، دل و روده برای کسی باقی نمی‌گذاشت. شاید تا آن زمان در عمرم آن همه نخندیده بودم. «سیدشله» مانند خرسی که در میان جمع به رقص آورده باشند، رقااص مراسم شب عید بود و همین دست پاسداران را برای برخورد با افراد بند می‌بست.

روزهای بعد نیز اسدالله با راهداندازی دسته‌ای در بند و در حالی که اتاق به اتاق می‌رفت، دست‌افشان و پای‌کوبان «شکوفه می‌رقصد از باد بهاری» را خوانده و دیگران را نیز به همراهی با گروه ارکستر خود و می‌داشت.

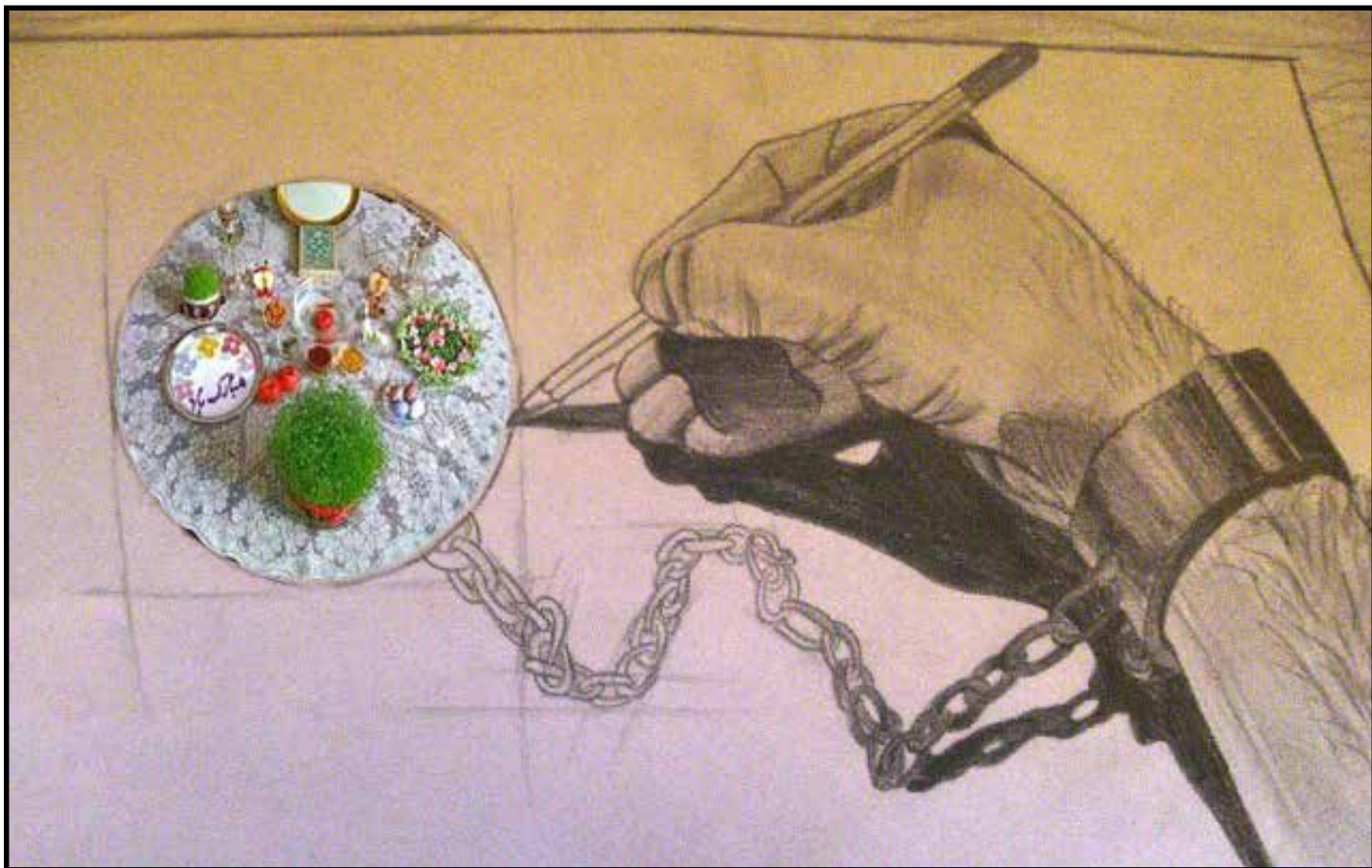
از اواخر دی‌ماه، در جلسه‌ی هفتگی سالن ۱۹ زندان گوهر دشت مقرر شده بود هر اتاقی یک مسئول فرهنگی جهت تهیه‌ی مقدمات برگزاری جشن عید و سال نو معرفی کند تا زیر نظر جلال ماهرالنقش که در خانواده‌ای هنرمند به دنیا آمده بود و دارای لیسانس نقاشی و فوق لیسانس معماری داخل ساختمان بود و در دانشکده هنرهای زیبا نیز تدریس کرده بود، به کار بپردازند.

در اولین قدم، مسئول صنفی بند موظف شده بود که کاغذهای بسته‌بندی پرتقال و سیب‌های خریداری شده از فروشگاه را که رنگی بودند، به جلال تحویل دهد. این کاغذها به رنگ‌های مختلف سفید، زرد، قرمز و نارنجی بودند. بچه‌ها با بریدن این کاغذها به شکل نوارهای کوچک و چسباندن آن‌ها به یکدیگر، کاغذرنگی‌هایی تهیه می‌کردند که برای تزئین سالن جهت برپایی نوروز مورد نیاز بود. در ضمن درختی از کاغذ نیز درست شده بود که در انتهای بند خودنمایی می‌کرد. مسئولان فرهنگی روزها در تهیه‌ی آن چه که جلال فرمان می‌داد، مشغول بودند: فانوس‌های رنگی برای آویزان کردن از چراغ‌های راهرو، توپ‌های مقوایی با رنگ‌های شاد و متنوع، ماهی‌های تزئینی زیبا برای آویزان کردن از سقف، لوسترهایی از مقوا و کاغذهای رنگی میوه که به شکل چرخ‌گاری‌های فیلم‌های وسترن بود و... همه‌ی این‌ها زیبایی خاصی به اتاق‌ها و بند می‌بخشیدند.

حوالی ساعت هشت بامداد هنگام سال تحویل بود و ما شب قبل اجازه گرفته بودیم که مقررات خاموشی رعایت نشود و بچه‌ها تا صبح بیدار باشند. پاسدار بند ساعت ۱۱ شب بند را ترک کرد و از همان موقع بچه‌ها هر آن چه را که طی ماه‌ها تهیه کرده و پنهان کرده بودند، بیرون آورده، مشغول نصب آن‌ها شدند. از در و دیوار بند کاغذهای رنگی به شکل‌ها و طرح‌های گوناگون، نوشته‌های زیبایی مبنی بر بهاران خجسته باد و نوروزتان پیروز و... از سقف آویزان شده بود. ماهی‌ها و توپ‌ها و فانوس‌ها به چراغ‌ها آویزان شده بودند. جای خالی روی دیوارهای بند دیده نمی‌شد. چرخ‌های تزئینی نیز جلوه‌ای خاص به اتاق‌ها بخشیده بودند. گویی که کارناوالی عظیم در بند جریان دارد. دو طرف بند دو پتوی رنگی سفید و سبز کم رنگ به دیوار زده شده بود و روی آن‌ها عکس‌های زیبای کودکان چسبانده شده بود. سفره‌ی هفت سین بزرگی در بند چیده شده و برای تزئین آن مرغابی‌های نقره‌ای که با زورق سیگار درست شده بودند، روی آن قرار داده شده بودند. به ابتکار بچه‌ها شمع‌های زیبا و دل‌انگیزی در بند ساخته شده بودند. شیشه‌های قهوه‌ای مات دارو را از وسط بریده و در قسمت تحتانی آن روغن غذا ریخته و یک فیتله میان آن قرار داده و روشن می‌کردیم. از آن جایی که رنگ شیشه قهوه‌ای مات بود، به غایت زیبا جلوه می‌کرد. این کار به سادگی امکان پذیر است. بالا و پایین محلی را که قصد بریدنش را دارید، با کش محکم بسته و سپس یک رشته پلاستیکی را بر سطح محل مورد نظر محکم می‌کشید. از اصطکاک حاصله، آن قسمت شیشه داغ می‌شود. کافی است شیشه را در آب قرار دهید تا به راحتی از محل مورد نظر بشکند. لیوان‌های چای‌مان را نیز به این صورت تهیه می‌کردیم. در زندان لیوان شیشه‌ای نبود و هر چه بود لیوان پلاستیکی بود که کسی در آن چای نمی‌خورد. مجبور بودیم نیازمان را با شیشه‌ی آلیوم و دیگر انواع شیشه‌ها برطرف کنیم.

صبح‌هنگام که پاسدار بند برای دادن چای در بند را باز کرد، نزدیک بود از تعجب شاخ در بیاورد. فکر کرده بود که از سر شب تا صبح همه‌ی این‌ها را ساخته و پرداخته کرده‌ایم. به ذهن‌اش خطور نمی‌کرد که این همه محصول چند ماه کار و انرژی است.

مراسم به شکل جمعی در بند برگزار شد و مسئولان اتاق‌ها و بند، کارگری روز را انجام می‌دادند. محمود یکی از بچه‌ها که از سن بالاتری نسبت به بقیه برخوردار بود، از قبل به تعداد افراد بند، از مسئول صنفی بند اسکناس ۲۰ تومانی تحویل گرفته بود و همه‌ی بچه‌ها بعد از سال تحویل، ضمن رویوسی و تبریک سال نو به او، یک اسکناس ۲۰ تومانی از دست وی عیدی می‌گرفتند تا مراسم به شکل سنتی آن اجرا شود. سرود «بهاران خجسته باد» بعد از تحویل سال نو به شکل گروهی اجرا شد و سپس افراد مختلف به هنرنمایی پرداختند. کیک بزرگی نیز توسط بچه‌ها تدارک دیده شده بود که به همراه شربت و چای از سوی کارگری بند سرو می‌شد. نمایش‌های پانتومیم و تئاترهای گوناگون تا چند روز پس از عید نیز شب‌ها در بند اجرا می‌شدند.



عاشقانه بود در هفت گنبد مینا به یاد هفت پیکر زیبا!

عید ۶۳ سلول انفرادی

برای تجلیل از بهار و رسیدن نوروز، سلول‌های مختلف مراسم ویژه تدارک می‌دیدند. البته کیفیت آن بستگی دارد به حال و روز زندانی و نگاهش به زندگی. با بهار دوباره زنده می‌شدی و به قلب زمستان شلیک می‌کردی. هر یک به فراخور حال، سفره‌ی هفت‌سینی فراهم می‌کردند و یکی که یک سین کم آورده بود، چون نامش با حرف سین شروع می‌شد، خودش در میان سفره نشسته بود! یکی از بچه‌ها قطعه شعری به جای هفت سین سروده بود:

سین اول سلام؛ سلام به بهار و باران و یاران، سلام به پاکی چشمه‌ساران
سین دوم سحر؛ سحر که مرغ می‌خواند، سحر که آوازش را سپیدار بیدار می‌داند
سین سوم، سادگی؛ ساده باشیم مثل بنفشه کنار جوی با پاکی هم کاسه باشیم
سین چهارم، سرود؛ سرود شقایق و شعر و شور، سرود پرواز به دور
سین پنجم، سپید؛ دست‌مان سپید، قلب‌مان سپید، مثل پرندهای که به آسمان پرید
سین ششم، سفر؛ سفر کنیم با سیم‌رغ و صبح و شکوفه‌ی سیب، به سرزمین آب و نستر و نی
سین هفتم، سلام؛ دوباره سلام، سلام به صبح و سپیده و سحر، سلام به پرواز و پر

هفت‌سین انفرادی اگرچه غیرمتعارف بود ولی تلاش می‌شد که حتماً از هفت «سین» تشکیل شده باشد، مثلاً سطل که با پلاستیک و کیسه‌ی نان درست کرده بودی؛ سفره که با پلاستیک دوخته بودی؛ سنگریزه که در کف سلول و با راهرو و حمام پیدا کرده بودی؛ سبد که از پلاستیک و مشمع درست شده بود؛ ساک اگر داشتی یا خودت درست کرده بودی و سوزن و ساعت اگر با خود داشتی. بعضی سفره‌ها سبزه و ماهی هم داشتند! ماهی را می‌شد با حفاظ آلومینیومی قالب کره ساخت. قسمت آلومینیومی و نقره‌ای رنگ آن را از پوسته‌اش جدا کرده و بعد آن را روی یک تکه مقوا که به شکل مثلاً ماهی در آمده بود، می‌کشیدی. مهم نفس عمل بود. البته مهارت در امور هنری و داشتن سلیقه می‌توانست به ماهی مورد نظر شکل زیبایی بدهد. این نه فقط هفت سین سفره عید بلکه هفت سلاح آتشین بود در رزم با دشمنی که به غارت همه چیز کمر بسته بود؛ هفت کفش آهنین بود که به پا می‌کردی و با آن از هفت دریای خون و شکنجه می‌گذشتی؛ هفت شمشیر آخته بود که با آن هفت دیو خطرناک‌تر از اکوان دیو را در هفت‌خوانی مهلک‌تر از هفت‌خوان رستم به خاک می‌افکندی و ترنم هفت سرود

دوست عزیزم همنشین بهار که او نیز تجربه‌ی بهار و سلول انفرادی را دارد می‌نویسد:

«می‌خواستم به هر قیمت شده در سلول زندان هفت سین نوروز را جور کنم. گاه و گدار از ملاقاتی‌ها میوه می‌گرفتند و من هم یک سیب داشتم، سکه هم داشتم، علف کوچکی را هم از گوشه دیوار پیدا کرده بودم که بشود سبزی. از سماق و سمنو و سرکه و سنجد خبری نبود. در سلول، حبه قند داشتم و به خودم گفتم چهار تا حبه قند می‌گذارم به نیت سرکه و سمنو و سنجد و سیر... راضی نشدم. تلاش کردم با تکه‌های پارچه، به حبه‌های قند، لباس سنجد و سیر بپوشم. موفق شدم از خمیر نان و آب دهنم کمی چسب درست کنم، سپس با دندان تکه زردنگی از زیرپوشم را کندم و به یکی از حبه‌های قند چسباندم. شد سنجد! چند حبه قند را هم دور تکه سپیدی پیچیدم تا شبیه سیر بشود و شد. از خیر آینده مایه‌ها هم گذاشتم. حالا تا سین دارم و مانده بودم با سمنو و سرکه چه کنم...»

سال به زودی تحویل می‌شد و من دستپاچه شده بودم. همین جور الکی با دست‌هایم سرو و رومیم را مرتب کردم. اشک در چشمم و لبخند بر لبم با هم حرف می‌زدند... زود آنچه را داشتم در سینی گذاشتم و با خودم گفتم سینی خودش با سین شروع شده و خود «سلول» هم یک سین... پس ۷ سین را دارم...
سیب، سبزی، سکه، سنجد، سیر، سینی و سلول...»

عید ۶۴ قزلحصار

اولین مراسم عید بعد از برکناری حاج داوود رحمانی با شور و شوق خاصی در بند یک واحد یک زندان قزلحصار اجرا شد. هرچند مراسم جمعی در بند برگزار نشد ولی از مدت‌ها قبل اتاق‌ها با رویاندن سبزه‌های مختلف و برپا کردن سفره‌های هفت‌سین، به استقبال بهار و نوروز رفته بودند. قوطی‌های شامپو به مانند کوزه‌های سبزی در آمده بودند. بچه‌های اتاق «بهاران خجسته باد» زیبایی را به شکل یک تابلو رویانده بودند. تخم شاهی و خاکشی بهترین دانه برای رویاندن بودند و به سرعت رشد می‌کردند. مراسم دید و بازدید و رویوسی به شکل عمومی انجام نمی‌گرفت، ولی دائم در حال آمد و شد به اتاق‌های یکدیگر برای رویوسی و به جای آوردن مراسم عید بودیم. اولین عید

عید ۶۸ اوین

ما جان به در بردگانی بودیم که کشتار ۶۷ را به تازگی پشت سر گذاشته و به اوین منتقل شده بودیم. ما پشت به غروب، به امید روزهای بهتر، همچنان طلوع صبح را انتظار می‌کشیدیم. در روزهای تابستان نحسی که از سرگذرانده بودیم، هیچ‌گاه تصور نمی‌کردم دیگر شاهد آمدن بهاری دوباره باشم. ولی بهار از راه رسیده بود و دوباره خانه را از طراوت و شادابی می‌آکند. مسئول بند بودم، مثل سال‌های قبل دوباره تمام اتاق‌ها، راهرو، حمام، توالت و حیاط زندان را شستیم. گرد و غبار از چهره‌ی زندان زدوده شده بود.

دل و دماغ هر ساله نبود و مراسم عید مانند قبل گسترده نبود. با این حال فرصت را غنیمت شمرده در اتاقمان مراسم ساده‌ای را برگزار کردیم. به جایش بچه‌ها درصدد بودند با ساییدن سکه‌های ۵ تومانی و تبدیل آن به قلب و شمع، گردن‌بندهایی طلایی برای مادران شهدا تهیه کنند.

به مناسبت نوروز و سال نو، «عواطف» زندانبانان نیز گل کرده و درخیمان بالاخره به مادر سونا اجازه دادند تا دو فرزندش هوشنگ و عباس (ابراهیم) محمد رحیمی را ملاقات کند. مادر به همراه دو دخترش سهیلا و مهری در زندان اسیر بود و در خلال قتل عام‌ها، دو دخترش را تا جوخه‌های اعدام بدرقه کرده بود. پیرزن تا مدت‌ها نمی‌دانست بر سر هوشنگ و عباس چه رفته است؟ او یک فرزند و نوه‌اش را در سال ۶۰ از دست داده بود و همرش نیز مدت‌ها در اسارت رژیم بود. هوشنگ بعد از آزادی، در سال ۷۰ دوباره دستگیر شد و در سال ۷۱ به جاودانه فروغ‌ها پیوست، بدون آن که رژیم حتا مسئولیت دستگیری‌اش را بپذیرد. هوشنگ از عواطف مادر می‌گفت و این که او چگونه آن‌ها را در آغوش گرفته و مویه کرده بود. بدون شک حتا یادآوری آن چه که بر او رفته، دردناک است و فاجعه‌بار. هوشنگ و عباس با هدایای مادر بازگشتند. من هر بار که هوشنگ را می‌دیدم، بی‌اختیار به یاد مادر سونا می‌افتم و مصیبتی که متحمل شده بود. ما را گریزی از عواقب آن چه که در قتل عام‌ها گذشته بود، نبود و نیست.

عید ۶۹ اوین

عید نوروز دوباره از راه می‌رسید. در سالن ۶ «آموزشگاه» زندان اوین بودیم و سبزه‌ها در اتاق‌ها می‌روئیدند و سفره‌های هفت‌سین چیده می‌شدند و دوباره ما لباس نو می‌پوشیدیم، اتاق به اتاق می‌رفتیم و سال نور را تبریک می‌گفتیم و جای خالی «موسی» و همه‌ی شهدا و به ویژه بچه‌هایی را که در قتل عام تابستان ۶۷ پر- پر شده بودند، گرامی می‌داشتیم و مثل هر سال، به همدیگر نوید پیروزی می‌دادیم و آرزوی سالی خوش می‌کردیم. بعد از مراسم روبروسی، همه‌ی بچه‌های بند در اتاقی جمع شدند. بقیه نیز در راهرو نشسته بودند. ابتدا دو شعر در وصف بهار و هفت‌سین از سروده‌های زندان خوانده شد. من سپس یک شعر از مولانا در وصف رسیدن عید خواندم و بعد مرحوم دکتر یحیی نظیری چند ترانه‌ی زیبا با صدایی دلنشین اجرا کرد.

بعد از او من شعر زیبای «من مستم» سیاوش کسرای را خواندم. هر چند شعر زیبا و گیراست، ولی بیش تر انتهای آن منظوم بود که می‌گوید:

با آن که در میکده را باز ببستند

با آن که سبوی می ما را بشکستند

با آن که گرفتند ز لب توبه و پیمان ز دستم

با محتسب شهر بگویند

که هشدار، هشدار

که من مست می هر شبه هستم

بیش تر اعلام تعهدی بود نسبت به راهی که انتخاب کرده بودیم. مراسم علنی بود و تا ساعتی از شب گذشته، ادامه یافت. چیزی برای پرده‌پوشی نداشتیم. همه چیزمان را گرفته بودند. حالا منطقی نبود که دیگر نوروزمان را نیز در خفا جشن بگیریم و آن را نیز از خودمان دریغ بداریم. محمود رویایی با لنگ کراواتی زده و در بند رژه می‌رفت. امیرانظام نتوانست خوشحالی خود را پنهان کند و گفت: بعد از سال‌ها چشم‌مان به جمال کراوات روشن شد! واقعاً دلش برای کراوات تنگ شده بود. ... نوروز بعدی هم در زندان بودم و هنوز هم آنان که دل‌شان برای آزادی میهن می‌تپد نوروز را در زندان جشن می‌گیرند.

بعد از شرایط دهشت بار زمان حاج داوود، در من احساس فرح‌بخش اولین بهار آزادی را تداعی می‌کرد که بس کوتاه بود و زود گذر. گویی که «میر پنج روزی» بود و شرایط به سرعت به دوران گذشته بازگشت. به مناسبت عید، من و همایون سماطی شعری فکاهی‌گونه درباره‌ی بچه‌های اتاق سروده بودیم که در واقع شوخی با آن‌ها بود.

عید ۶۵ قزلحصار

عید نوروز نزدیک می‌شد و همه آن را به فال نیک گرفته بودند. نسیم بهاری در راه بود و انجماد زمستانی رخت بر می‌پشت. درگیری و تنش در بند ۲ واحد یک قزلحصار به حداقل رسیده بود. همه چیز حکایت از آب شدن یخ‌های موجود در روابط بین زندانبانان داشت. اتاق ما محور این تغییرات بود. قرار بود از سال نو مخالفت‌ها به کنار نهاده شده و همه در ورزش جمعی بند شرکت کنند. مجتبی قدیانی که بعدها در کشتار ۶۷ جاودانه شد، مسئول فرهنگی اتاق تمام تلاش خود را به خرج می‌داد تا تزیینات داخلی اتاق برای سال نو، به نحو احسن انجام گیرد. ستونی از کاغذ رنگی به شکل آبشار تهیه کرده بودیم که در میان اتاق از سقف آویزان بود. دور تا دور قفسه‌های اتاق را با کاغذهای رنگی به شکل بسیار زیبایی تزیین کرده بودیم. همه‌ی افراد اتاق در انجام این امور مشارکت داشتند. جنب و جوش در اتاق ما تأثیر به سزایی در سطح بند گذاشته بود و به تلطیف روابط کمک شایانی می‌کرد. کاغذ رنگی‌ها مثل سابق، تشکیل یافته از کاغذهای رنگی‌ای بود که دور میوه‌های زمستانی می‌پیچیدند. پیش از نوروز، جشن چهارشنبه سوری را نیز طی مراسمی در اتاق گرامی داشتیم و در این راه تلاش کردیم تا با یاری جستن از روی سرخ شهیدان، زردی گونه‌هایمان را رنگ و لعابی بخشیم.

عید ۶۶ گوهر دشت

ما در بند ۲ زندان گوهر دشت به سر می‌بردیم و سال تحویل حوالی هشت و سی دقیقه بامداد بود. کیک بزرگی که تهیه آن بر عهده‌ی مصطفی اسفندیاری بود، از قبل با مرارت زیاد درست شده بود. مسئولیت اجرای برنامه‌های هنری، از جمله تئاتر و میان پرده با حمید لاجوردی بود که به کارش مسلط بود. گروه‌های سرود فارسی و آذری نیز به تمرین مشغول بودند. گروه‌های تزیین سالن که مسئولیت آذین‌بندی حسینیه بند و دکوراسیون صحنه تئاتر را به عهده داشتند نیز همچنان فعال بودند.

فریدون قم تفرشی یک زندانی توده‌ای که در دوران شاه نیز سالیان زیادی را در زندان به سر برده بود سال‌خورده ترین فرد بند بود و نیازمند شارژ روحی. او از نظر جسمی بسیار ضعیف بود و به شدت لاغر و تکیده شده بود. عصب‌های کف پاهایش، در اثر ضربه‌های کابل، آسیب دیده بودند و به همین دلیل هنگام راه رفتن تعادل نداشت و به تنهایی نمی‌توانست راه برود و از عهده‌ی انجام کارهایش بر نمی‌آمد. او برای ما، پیش از تمامی تضادهای سیاسی و ایدئولوژیکی که با او داشتیم، یک انسان بود و امروز قربانی رژیم بود و در کنار ما و در زیر یک سقف به سر می‌برد. به هنگام تحویل سال و به هنگام ورود به سالن حسینیه، تک به تک به سمت او که روی زمین نشسته بود رفته و با بوسیدن رویش فرا رسیدن عید را از صمیم قلب به او تبریک گفتیم. هیچ‌گاه صورت پیرمرد را فراموش نمی‌کنم. چشمان بی‌فروغ‌اش، درخشش عجیبی یافته بود. تلاش می‌کرد هر بار از زمین بلند شود و تمام قد در برابرمان بایستد. من یا شاید همه‌ی ما، در آن لحظه‌ها به آن چه که او و دوستانش بر ما روا داشته بودند، فکر نمی‌کردیم و بیش تر به وظیفه‌ی انسانی خود، فارغ از مرزبندی‌های رایج سیاسی می‌اندیشیدیم.

کاغذهای رنگی از سقف حسینیه آویزان بودند و «عیدتان مبارک» که به زبان‌های مختلف فارسی، آذری و کردی نوشته شده بودند. سن زیبایی تهیه شده بود. گروه سرود فارسی و آذری، با انگیزه و احساس بسیار قوی ترانه «بهاران خجسته باد»، «آزادی» فرخی یزدی و نیز سرودهای زیبا، دل‌انگیز و ماندگار آذری را اجرا کردند. آن روز مصطفی اسفندیاری «الله ناز» را به زیبایی هر چه تمام تر خواند. فکر نمی‌کردم به این قشنگی بخواند. احمد رضا محمدی مطهری نیز حاجی فیروز بود و محمود سمندر پانتومیم اجرا کرد. در حین اجرای مراسم، سید حسین مرتضوی رئیس زندان و پاسدارانش از بیرون به شیشه‌های سالن سنگ پرتاب می‌کردند و با فریاد می‌گفتند: نخوان! منافق! مرگ بر منافق! ولی حمله و یورش به بند صورت نگرفت.

تأثیر احساسات مثبت و منفی در زندگی



همکار مان سارا عباسی از پاریس

حوادث اطرافمان می‌دهیم آنها را شادی‌بخش و یا غم‌انگیز می‌کنیم و اگر افکار منفی را از ذهن خود دور کنیم، جهان و اطرافیان برای خوشایندتر می‌شود. ایجاد کردن احساسات مثبت کار مشکلی نیست. هر فردی ممکن است احتیاج به یک برنامه شخصی برای ایجاد احساس مثبت بیشتر در خود داشته باشد.

انجام کارهای اخلاقی و خوب باعث ایجاد احساس مثبت در فرد می‌شود و از طرفی احساس مثبت هم باعث می‌شود ما بیشتر کارهای اخلاقی انجام دهیم. اگر به اطراف خود نگاه کنید متوجه می‌شوید که افرادی که شادتر هستند به دیگران بیشتر کمک می‌کنند و چه زیبا است این احساس وقتی که با دیگران تقسیم شود.

اگر تا امروز احساسات منفی را در وجود خود تقویت می‌کردید، بیا نید یک دگرگونی در زندگی خود بوجود آورید. خوشحالی و شادی خود را با دیگران تقسیم کنید. سخاوتمندی را در خود پرورش دهید و مچ بسته خود را باز کنید و بگذارید دیگران هم از این سفره سهمی ببرند. سعی کنید عشق و شادی و طراوت را با دوستان خود تقسیم کنید. نه اینکه فقط غم و اندوه و بار سنگین مشکلات خود را به آنها هدیه کنید.

سعی کنید نقش اصلی خود را در سناریوی زندگی بازی کنید نه اینکه به عنوان یک هنرپیشه حرفه‌ای جلوی اطرافیان فیلم درام بازی کنید و باعث ناراحتی و رنجش دیگران شوید.

اگر احساسات مثبت خود را رشد دهید، مسلماً هیچ ضرری نمی‌کنید و مخصوصاً اینکه این احساس را به دیگران منتقل کنید.

چندین سال بعد، برای کارهایی که انجام نداده‌اید بیش از کارهایی که انجام داده‌اید افسوس می‌خورید، پس مرزها را بشکنید، کشتی اتان را تا کناره امن لنگرگاه به میانه دریا هدایت کنید و همسفر بادهای تند شوید، اکتشاف کنید و رویاهایتان را تحقق بخشید و در جستجوی پیزهای نو باشید.

هر قدر خالصانه تر به ندای درونتان گوش کنید، بیشتر می‌توانید ندهای بیرونتان را بشنوید.

به راستی واقعیت و شیرینی زندگی در سادگی آن خلاصه می‌شود.

فرا رسیدن بهار و آغاز سال جدید بر همگان فرخنده باد

به امید اینکه بتوانیم در این جدید افکار و خلاقیت‌های مثبت را رشد دهیم و به دیگران هدیه کنیم.

سارا - پاریس - فوریه ۲۰۰۹

استثنایی است که نباید به حساب زندگی روزمره بگذارید.

برعکس احساسات منفی که در حل مشکلات جدی و مرتبط با مرگ و زندگی افراد دخالت دارند، احساسات مثبت به حل مسائل مرتبط با رشد و شکوفایی فردی به کمک ما می‌آیند.

تجربه کردن احساسات مثبت به حالت‌های ذهنی و رفتارهایی منتهی می‌شود که به نحو غیرمستقیم فرد را آماده برای مشکلات بعدی می‌کند و در واقع مهارت‌ها، توانایی‌ها و عقایدی پایدار را در فرد ایجاد می‌کند و محدودیت‌ها را از بین می‌برد.

احساسات مثبت باعث می‌شود که ذهن ما در هنگام تصمیم‌گیری بازتر و پذیرا تر عمل کند و حق انتخابهای بیشتری داشته باشد ولی احساسات منفی با توجه به موقعیت‌های اورژانسی که بوجود می‌آورد ذهن انسان را تا حد زیادی بسته و زندانی می‌کند و حق انتخاب کمتر می‌شود.

احساسات مثبت در مواقعی رخ می‌دهد که نیازی به یک عکس‌العمل سریع نیست و ذهن مهلت دارد مسائل را بررسی کند و دنبال راه حل‌های مناسب بگردد. مثلاً وقتی ما احساس علاقه داریم مسلماً به دنبال کسب تجارب و اطلاعات جدید هستیم و یا احساس شادی در ما محدودیت را کنار می‌زند و دنبال بهتریها و امیدهای مثبت می‌کشاند.

احساسات مثبت باعث می‌شود انتخاب‌ها، ایده‌ها و توجه ما گسترده‌تر شوند و اثر کوتاه مدت احساسات مثبت این است که تفکر ما را خلاق، یکپارچه و انعطاف پذیر می‌کند.

احساسات مثبت علاوه بر اثرات کوتاه مدت خود اثرات بلندمدتی نیز در زندگی فرد دارند و با گسترده کردن علاقه‌ها و باز کردن فکر، توانایی‌ها و ایده‌های جدیدی را به وجود می‌آورند که باعث رشد فردی و شکوفایی می‌شوند.

همانطور که اشاره شد با احساسات مثبت می‌توان تغییرات بلندمدتی بوجود آورد مثلاً فرد داناتر و انعطاف پذیرتر می‌شود، روابط او با دیگران بهبود می‌یابد در حالی که احساسات منفی و بی‌حوصلگی به همراه تفکر منفی‌نگر و محدود، ما را در یک سیر نزولی به سوی افسردگی راهی می‌کند.

در این لحظه شاید این سوال پیش آید که چطور ما احساسات مثبت را بوجود آوریم و پرورش دهیم؟

داشتن احساسات مثبت خارج از محدوده ما نیست و این ما هستیم که تا حد زیادی، با معانی‌ای که به

کمتر لحظه‌ای از زندگی ما خالی از حضور احساسات است. هر حادثه با خود احساسات خاصی را به همراه می‌آورد چه این حادثه در دنیای خارج اتفاق بیافتد و چه در درون.

کلاً احساسات را به دو دسته می‌توانیم تقسیم کنیم: احساسات مثبت و منفی.

احساسات مثبت مثل شادی، رضایتمندی و علاقه داشتن آرزوها و رویاهای شیرین.

احساسات منفی مثل خشم و ترس و غم و ناامیدی. افرادی که احساسات مثبت دارند، عمر طولانی‌تری خواهند داشت. شاد بودن و آسان گرفتن زندگی یکی از احساسات مثبتی است که هر شخصی می‌تواند در خود تقویت کند و نتیجه مثبت و هدیه آن را دریافت کند.

و برعکس تجربه کردن احساسات منفی مثل خشم و اندوه به نوبه خود از عواملی هستند که فرد را می‌آزارد و اگر این احساسات شدید و طولانی باشند مشکلات زیادی ایجاد می‌کنند و باعث بیماری‌های روانی مثل ترس و افسردگی و اضطراب می‌شوند. البته ما اگر توجه بیشتری بکنیم می‌توانیم تفاوت احساسات منفی و مثبت را تشخیص بدهیم و تأثیر آنها را در زندگی بیشتر درک کنیم. مثلاً وقتی که ما احساس خشم داریم میل شدیدی به حمله ور شدن داریم و به آنچه که خشم را در ما ایجاد کرده است.

و یا وقتی می‌ترسیم میل به فرار کردن و دور شدن از موقعیت ترسناک را داریم و در این مواقع انتخاب ما بسیار محدود می‌شود.

به چیزی که باید توجه داشته باشیم این است که این احساسات منفی در زندگی در لحظاتی استثنایی می‌تواند کاربرد داشته باشد ولی نه به این منظور که در تمام طول زندگی از آنها به عنوان وسیله استفاده شود.

به طور مثال فکر کنید در یک جنگل حیوان درنده‌ای به شما حمله می‌کند و شما بدون تفکر، احساس ترس و بعد فرار از آن مکان دارید و مسلماً این یک موقعیت

سفر هفت سین



و به آن بازنگشته بودم. قفل همان قفلی بود که کلیدش را داشتم. بیچاره مادرم قفل در خانه را عوض نکرده بود که مبادا من وقتی از زندن آزاد می‌شوم، نیمه شب به خانه برسم و پشت در بسته بمانم.

کلید به راحتی در قفل گشت. در باز شد و از آنچه دیدم بر جای خود در آستانه در میخکوب شدم. آب حوض را عوض کرده بودند. حیاط نظافت شده بود. در میان باغچه‌هایی که سه طرف حوض خانه سینه به آفتاب داده بودند گل شمعدانی، اطلسی و لاله عباسی کاشته بودند. روی تخت چوبی کنگره دار قدیمی مان فرش گسترده و مثل تمام شب عیدهایی که پدرم زنده بود اسباب پای سماور را چیده بودند. پنداری مادرم زنده بود و جوان، بی‌غم و سرخوش و دور از تمام محنت روزگار ورود مرا جشن گرفته است.

مثل پرکاهی که مجذوب کهریا شده باشد به سوی حوض رفتم. می‌خواستم ببینم آیا ماهی‌های سرخ و سپیدی که سالها قبل در حوض خانه می‌چرخیدند هنوز هم هستند یا آنچه را که می‌بینم سرابی بیش نیست.

عجیب بود، همه ماهی‌ها بودند. نه کم و نه زیاد. به همان تعداد که باید بودند. یک ماهی سرخ، یک ماهی سیاه - که نرگس آن را مادر شوهر و من مادرزن نام گذاشته بدیم - و یک ماهی سپید که همگی آن را عروس خانم صدا می‌کردیم. کنار حوض نشستیم. یک مشت آب به صورتم زدم تا شاید از خواب بیدار شوم. اما بی‌نتیجه بود. هیچ چیز عوض نشده بود. چشم به اطرافم دوختم. همه چیز در جای خود بود. ظرفهای گلی ترشی که سالها زیر باران زمستان و آفتاب تابستان جا خوش کرده بود و همان نردبان کنار دیوار سر بر زمین گذاشته بود.

خدایا چه می‌بینم... «نرگس» در میان قاب در اصلی اتاق پنج دری ایستاده بود و با لبخندی گرم، دلنشین و دعوت کننده به من نگاه می‌کرد.

می‌ترسیدم چشم بر هم بزنم و آن رویای دلپذیر از نظرم محو شود. در حالی که چشم از او بر نمی‌داشتم آرام آرام به طرفش رفتم. اما روی آخرین پله حیاط به ایوان پایم لغزید. پیشانی‌ام به سنگ خورد و شکست. خونم روی دامان سپید نرگس لاله‌ای آتشین کشید و همانگونه که چنگ بر دامانش زده بودم، از هوش رفتم...

وقتی به هوش آمدم، زخم سرم را بسته بودند. نرگس بالای سرم نشسته بود و با لبخند به من نگاه می‌کرد. گفت:

- نرگس... تویی؟... اگر رویایی، از نظرم دور نشو و اگر کابوسی بگذار بقیه عمرم را در کنار این کابوس دوست داشتی باشم.

دست گرم و مهربان و نوازشگر نرگس روی پیشانی‌ام نشست و گفت:

- نادر، من نه رویا هستم و نه کابوس... بلکه نرگس هستم. همان نرگسی که ده سال قبل برای تو عقد شرعی کردند. اگر عقد قانونی مان این همه مدت به تاخیر افتاد گناه

پشت دیوارهای بلند دژ برازجان، نرگس‌زاری است که هر سال نزدیک نوروز بوی عطرش مشام جان غم زده زندانیان را معطر می‌کند و نوید رسیدن بهار را در آن سوی دیوارهای سیمهای خاردار، قفله‌ها و بندها به اطلاع زندانیان ساکن دژ می‌رساند. اما این نرگس زار را که می‌گویند سینه تپه‌ای در یک کیلومتری دژ برازجان را با نرگس‌ها و لاله‌های خودرو پوشانده است، من هرگز ندیده‌ام چون دیوارها و قفله‌ها بین من و آن بهشت زمینی فاصله انداخته است.

چند روز به نوروز مانده بود که بی‌مقدمه مرا به دفتر زندان احضار کردند و پس از ده سال حکم آزادی مرا به دستم دادند.

پر و بال گشوده با اولین اتوبوس راهی تهران شدم. اتوبوس روی جاده آسفالتی، رقص کنان در حرکت بود و تکان‌های آرام بخش آن مرا به رویا فرو برد. سد میان گذشته و حال در وجودم شکست و سیل خاطرات مرا به گذشته‌ها کشاند.

در بدو ورودم به زندان، خبر بیماری پدرم و بعد مرگ او را از مادرم شنیدم. در میانه دوران حبس من به گفتند «نرگس» به یک بیماری صعب‌العلاج دچار شده و بعد از آن هم وقتی مادرم با لباس سیاه و چهره ماتم زده به ملاقاتم آمد فهمیدم که باید رویای ازدواج با محبوبه مورد علاقه و سلطان قلبم «نرگس» را به گوس بسپارم.

«نرگس» را با هزار مشقت رام خود کرده، رضایت خانواده‌اش را نیز گرفته بودم. اما ساعتی قبل از اجرای خطبه عقد، در حالی که میهمانان منتظر بودند تا من عروس را با اتومبیل گل زده‌ام از آرایشگاه به منزل بیاورم، مامورین پلیس به اتهام قتل که من مرتکب آن نشده بودم، دستگیر کردند و مراسم ازدواج ما به هم خورد. عروس از آرایشگاه به خانه پدرش بازگشت و من راهی زندان شدم.

بعدها از مادرم شنیدم نرگس در آستانه ورود به خانه پدرش، دامان بلند لباس سپید عروسی به پایش پیچیده و از چهار پله به داخل حیاط خانه‌شان سقوط کرده، سرش شکسته و لباس سپیدش از خوش لاله‌گون شده است. مردم این مساله را به حساب بدقدمی نرگس من گذاشتند. چند ماه بعد از اینکه خبر مرگ نرگس را در چهره غم زده مادرم خواندم، خودم را از زندان قصر به دژ برازجان تبعید کردم تا راه طولانی خانه تا زندان را از پیش پای مادرم بردارم. دژ برازجان پناهگاهی بود که با دیوارهای بلندش به من آرامش می‌بخشید و کمتر از اخبار بد باخبر می‌شدم.

چند ماه قبل از اینکه بی‌گناهی ثابت بشود، خبر مرگ مادرم را به من تلگراف کردند. زیر و رقه تلگراف نام یکی از همسایه‌های قدیمی محله مان نوشته شده بود. گویا مادرم به او وصیت کرده بود تا وی مرا در جریان مرگ او قرار بدهد. حتی نشانی قبرهای پدر و مادرم را برایم نوشته بود تا اگر روزی آزاد شدم، یادی از آنان بکنم. ای کاش از مزار نرگس نیز خبر داشتم تا شاخه گلی هم نثار تربت وی می‌کردم. افسوس...

وقتی بعد از ده سال دوری به تهران رسیدم، قبل از اینکه به سوی خانه بروم، - که هیچکس در آن به انتظارم نبود - به گورستان رفتم و سر راه نیز چند شاخه گل خریدم تا نثار عزیزانم کنم. ازدحام مردم در گورستان مرا به حیرت انداخت و چون از علت آن سوال کردم، گفتند: شب جمعه آخر سال است و مردم طبق عادت دیرینه به دیدن عزیزان خود می‌شتابند.

آنقدر پرسه زدم تا مزار پدر و مادرم را در کنار یکدیگر یافتم. اما برخلاف انتظارم که توقع نداشتم آن دو مزار بی‌صاحب را شسته و ترو تمیز ببینم، آنها را غرق گل یافتم. سنگهای مزار آنها را با گلاب شسته و با گل‌های سرخ پوشانده بودند. دو دسته گل نرگس نیز در میان انبوه گلها دیده می‌شدند که بوی عطرشان مرا به یاد «نرگس» خودم می‌انداخت... نرگسی که دور از من در آغوش خاک تیره خفته و لوح سنگینی بر سینه‌اش گذاشته بودند تا چون دانه گل مجدداً از خاک نروید.

گورستان همیشه موجب خیالپردازی می‌شود و انسان را به رویایی کابوس گونه فرو می‌برد.

در این افکار غوطه‌ور بودم و نمی‌دانستم چه کسی مزار عزیزان مرا گلباران کرده است. اما هرچه فکر می‌کردم راه به جایی نبردم.

آنگاه خسته و بی‌هدف راهی خانه‌ای شدم که ده سال قبل روز عقدکنانم از آن خارج شده

نه از من است و نه از تو... گلایه از قلمزن و مقلب القلوب نیز روا نیست. چرا که او مصلحت من و تو را بهتر از خودمان می داند... گناه از دورنگی روزگار و بوقلمون صفتی مردم ربارکار است که اگر به حرمت وجود پاکان، نیاکان و ابرار و احرار زمانه نبود، جهان و جهانیان یکسره به دوزخ الهی نقل مکان داده می شدند.

حیرت زده نشستیم. دست نرگس را گرفتیم که ناگهان محو نشود و سپس گفتیم:

- من شنیدم که تو... بیماری صعب العلاج گرفته ای و... بعد هم شنیدم که مرده ای. معنای این نمایش چه بود که سالها مرا عزا دار در گوشه زندان به سوگواری و داشت؟ لبخند زان گفت:

- چون تو را در آستانه ازدواجمان به اتهام قتل بی گناه به زندان بردند و من در آستانه ورود به اتاق پنجدری این خانه سرم شکست، این همه را از بدقدمی من دانستند. تنها کسی که از من حمایت کرد و چون دانست که من حاضر به پای تو بنشینم بر من حرمت گذاشت مادرت بود. اما از جهت اینکه تحمل سالهای زندان برای تو دشوار نباشد، ابتدا شایعه بیماری و بعد خبر مرگم را به تو داد تا تو سختی های زندان و زندگی را آسان تر تحمل کنی. چرا که اگر می دانستی من زنده و در انتظار بازگشت تو به خانه هستم روزها و شبها را به انتظاری عبث شکنجه می کشیدی و این را نه مادرت و نه من نمی خواستیم.

بی اختیار گفتیم:

- چه شد که ناگهان پی به بی گناهی من بردند و رهایم کردند؟

نرگس لبخند تلخی زد و گفت:

- آن کس که توطئه نابودی تو را کشیده بود و تو را به بهانه آشتی به خانه مقتول کشاند و در حالی که تو در کنار جنازه مات و مبهوت بودی مامورین دستگیرت کردند، می خواست با یک تیر چند نشانه بزند، بدهی هنگفت خود را به مقتول نپردازد، تو را از میدان دور کند و سهمیه ات را از مغازه ای که با آنها شریک بودی، تصاحب کند و...

با لحنی بغض آلود گفتیم:

- و با تو ازدواج کند. این ها را می دانم نرگس! اما آثار انگشتانم بر روی دسته چاقویی بود که در قلب امیر غلاف کرده بودند و اختلاف دیرینه من و مقتول کافی بود تا مرا ی بالائی دار بکشاند. به من بگو، چه شد که رهایم کردند؟

- ظاهراً عذاب وجدان و گرفتار شدن در پنجه مرگبار سرطان، ده سال او را شکنجه داد و حتی مسافرت به اروپا نیز نتوانسته بود از بار این عذاب کم کند. سرانجام با پای خود نزد قاضی رفت و بدون هیچ اجباری لب به اعتراف گشود و تمام آنچه را که از تو و امیر- مقتول - بالا کشیده بود به نام تو در صندوق دادگستری به امانت گذاشت تا به جبران سالهایی که بی گناه پشت دیوارهای بلند زندان گذراندی دریافت کنی...

هیجان زده گفتیم:

- آیا اکنون او در زندان است؟

- خودش، دادستان و قاضی خود شده و در آستانه رفتن به زندان خود را حلق آویز کرد...

- تو... در این خانه چه می کنی نرگس؟

خندید و گفت:

- این جا خانه من است. همان روز که تو را بردند تا امروز من در این خانه بوده ام و امیدوارم که تو... اجازه بدهی بقیه عمرم را نیز در این خانه سپری کنم.

اجازه اینکه حرفش را تمام کند به او ندادم و گفتم:

- تو بزرگترین عیدی در آستانه سال نو برای من هستی. اجازه من هم با تو است. بعد از پدر و مادرم حالا اختیار من در دستان تو است.

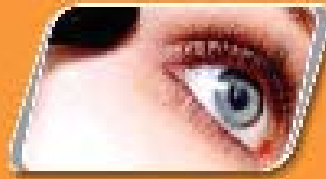
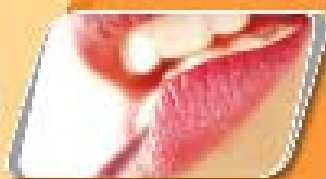
خندید. خندیدم و سال تحویل شد. در حالی که سفره هفت سین ما را قبلاً نرگس چیده بود. سفره هفت سینی که سفره عقدمان نیز بود.

مدیریت و همکاران سالن آرایش و زیبایی هایدی استودیو

فرارسیدن سال نو را به هموطنان عزیز تبریک میگویند

سالن آرایش و زیبایی هایدی استودیو

Hydi Studio



با ارایه کلیه خدمات آرایشی و زیبایی توسط کادر مجرب ایرانی در خدمت هموطنان عزیز می باشد

۱- خدمات آرایشی و مو: شامل مش، فر، های لایت، کوپ و کاشت مو

۲- خدمات زیبایی: شامل انواع فیشال پوستی، بند و ابرو و وکس، استفاده از مواد Micro derma bration, Guimot, KC, Dermologica, لیزر

۳- خدمات ناخن: شامل مانیکور و پدیکور و کاشت ناخن

۴- انجام تزریقات زیبایی بتاکس و فیلر توسط جراح متخصص با نازلترین قیمت

سالن هایدی استودیو در قلب لندن (منطقه ریجنتس پارک) آماده ارایه خدمات به ایرانیان عزیز می باشد

106 ROBERT STREET ,REAGENTS PARK LONDON NW1 3QP

TeL: 020 74 19 96 01

www.hydistudio.co.uk

hydistudio@hotmail.co.uk

۱۰٪ تخفیف ویژه برای هموطنان عزیز

فال نوروزی شما

فروردین: متولدین این ماه از لحاظ فکری و روانی، در موضع نه چندان قوی قرار دارند و این برای آنان یک حسن به شمار می آید. زیرا این افراد به علت این که کمتر خود را درگیر مسائل فکری و روانی می کنند، از یک زندگی آرام و عمر نسبتاً طولانی برخوردار می شوند. این افراد اغلب نقش وکیل فامیل و خویشان را دارند و در امورات مختلف ممکن است مورد مشورت آنان قرار بگیرند. متولدین برج حمل اغلب از صحرا و مرتع زارها خوششان می آید و مایلند در مناطق خلوت و دور افتاده زندگی کنند. هر چه تاریخ تولد متولدین این ماه به پایان فروردین ماه نزدیک شود، از صفات منفی آنها کاسته شده و به سمت اعتدال نزدیک می شوند. از مشخصات دیگر متولدین این ماه، به خصوص از دهم فروردین به بعد، پیش بینی فعالیتهای تجاری و اقتصادی و زندگی خانوادگی متنوع است. این افراد از نظر فکری بی ثبات اما میل به تعادل دارند. افراد متولد بیستم فروردین ماه به بعد، اغلب دارای طبعی متغیر - آتشین مزاج - سیزه جو - کم جوش و تنگ نظر می باشند. اینان در امور کاری و شغلی، سخت گیر



اردیبهشت: متولدین این ماه اغلب دارای احساساتی تند بوده و در مقابل عوامل بیرونی، واکنش تند و سریع نشان می دهند و به همان سرعت نیز آرام می گیرند. این افراد اغلب عصبی مزاج بوده دارای خلق متغیر هستند و به راحتی در کارها و تصمیمات خود، تغییر موضع می دهند. متولدین این ماه از لحاظ خانوادگی رفتاری گرم و محبت آمیز دارند و به خصوص نسبت به پدر و مادر احساس مسئولیت می کنند. این افراد در دوستی ثابت قدم بوده اما شراکت آنان در امور اقتصادی سودبخش نخواهد بود.



زنان متولد این ماه اغلب دستخوش دلهره و اضطرابی ناشناخته هستند و گاه عکس العمل بیمارگونه از خود نشان می دهند. با این همه مادران خوبی برای فرزندان شان می باشند. همچنان از نظر عاطفی، همسرن خوبی خواهند بود. اینان اغلب افرادی منظم، کاردان، با سلیقه و شیک پوش هستند. این افراد اغلب دارای زمینه هنری در رشته های شعر و ادبیات و موسیقی هستند.

خرداد: متولدین این ماه عموماً افرادی سخت کوش - با اراده - دارای پشتکار - در امور اقتصادی و خانوادگی کم و بیش موفق - اغلب دمدمی مزاج - بی ثبات در تصمیم گیری می باشند. از لحاظ فیزیکی افرادی سالم، دارای استخوان بندی محکم، چهره ای خوب، دارای چشمانی روشن و پوستی نسبتاً تیره هستند. متولدین نیمه اول این ماه اغلب میانه رو - در افکار و ایده های شخصی خود متعصب - خوش شانس - خوش برخورد - در زندگی زناشویی موفق - تا حدی منزوی - با عمری متوسط و عاقبت به خیر، خواهند بود. ازدواج یا شراکت این افراد با متولدین فروردین ماه توصیه می شود. متولدین نیمه دوم این ماه افرادی از لحاظ اقتصادی فعال و از لحاظ زندگی و مسکن غیر ثابت و اغلب مهاجر می باشند. اینان افرادی تندخو - تندر - سخت گیر - علاقمند به طبیعت و زیبایی - احساساتی و متغیر - و اغلب در رشته های مختلف هنری فعالیت دارند. اینان اغلب افرادی ولخرج - از نظر خانوادگی عاطفی و احساساتی بوده و مسئولیت پذیر بوده به ادب و رسوم پایبند می باشند. اینان افرادی شهرت طلب و شهوت پرست بوده در اجرای نیت و خواسته های خود، کم و بیش موفق می باشند.



تیر: متولدین این ماه طالعی نیک دارند و در زندگی اجتماعی و اقتصادی و خانوادگی موفق هستند. اغلب شخصیت های دینی و اجتماعی، از متولدین این ماه می باشند، متولدین نیمه اول این ماه، افراد دارای هوش و ذکاوت - تحمل خوب - پرانرژی - درونگرا - دارای افکار ثابت - عموماً دارای شهرت و موفقیت اجتماعی می باشند. در مشکلات دیگران توانا و مشاور و مددکار می باشند.

متولدین نیمه دوم این ماه، افرادی اجتماعی - فعال - شجاع - مغرور - سخت گیر - جدی - دارای نظم و انضباط - پایبند سنت ها - مخالف نوآوری - دارای شخصیت غریزی و تمایلات جسمانی - ماجراجو - قدرت طلب - متکی به نیروی جسمانی - در امور خانوادگی سرکش - اهل سیر و سفر و....



مشاغل مورد علاقه متولدین این ماه اغلب گوناگون بوده و از ساختمان سازی تا تخصص های علمی و مهندسی و غیره است. گاه تنوع شغلی و زندگی این افراد تا حد خانه به دوشی پیش می رود

مرداد: متولدین این ماه به طور کلی از لحاظ جسمی و روح از بالاترین امتیاز برخوردار می باشند. در این افراد صفات منفی یا مثبت در حد اکثر قرار گرفته و شخصیت این افراد به گونه ای است که در هر بعد تربیت و تشویق شوند به نهایت آن خواهند رسید.

اینان از نظر فیزیکی افرادی قوی - تنومند - بلندقد - اغلب چشم و ارو مشکی می باشند. چنانچه این افراد مسیر زندگی در جریان امور احساسی و عاطفی قرار بگیرند، هنرمند - شاعر - نقاش - هنرپیشه - مجسمه ساز - نویسنده و بازیگر موفق خواهند شد. چنانچه در امور نظامی گری تربیت شوند، سرداران و فرماندهانی موفق و دلیر خواهند شد. چنانچه در سیاست تربیت شوند، سیاستمدارانی قابل و زبردست خواهند شد.



شهریور: متولدین این ماه به طور کلی افرادی خوش شانس - خوش برخورد - اهل صفا و صمیمیت - اغلب دارای صفات خوب و پسندیده - در دوستی پایدار - پایبند به قول و قرار - صادق و راستگو - خیرخواه - جذاب نیک سیرت - در امور شغلی و اجتماعی اغلب موفق و

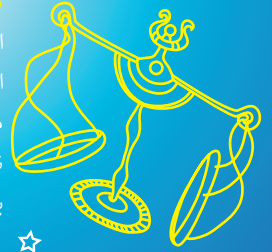
متولدین نیمه اول این ماه اغلب دارای روحیه‌ای خشن - سخت‌گیر - پرحرف - جدی - ستیزه‌جو - کم تحمل و بد اخلاق - در امور اقتصادی نسبتاً موفق - در مدیریت و سرپرستی کم و بیش موفق - بعضاً خسیس و تنگ نظر - در امور اجتماعی فعال - در برخورد با افراد جدی‌تر از خود عقب نشینی می‌کنند. به محض احساس ضرر، از شراکت یا دوستی صرف‌نظر می‌کنند.

متولدین نیمه دوم این ماه اغلب افراطی - تندرو - پرخاشگر - بعضاً دارای شخصیتی جدی - قاطع - سخت‌گیر - حراف - دارای مجموعه‌ای بزرگ - پیشانی قوی - بسیار حساس - دارای حافظه‌ای قوی - - باهوش - سریع‌الانتقال - حاضر جواب - از نظر اقتصادی خودکفا می‌باشند.



مهر: متولدین دهه اول این ماه افرادی معتدل - باهوش - مردم دوست - بخشنده و همدوست هستند. این افراد از لحاظ جسمانی دارای تناسب اندام - چهره‌ای سفید و مایل به گندمگون و چشم سیاه هستند. از نظر شغلی اغلب این افراد دانشمند - متخصص - سیاستمدار - نویسنده - مصلح اجتماعی و شاغل در رشته‌های هنری می‌باشند. اینان علاقمند به طبیعت بوده از نظر خانوادگی افراد متعادل - خوش برخورد و پاکدل هستند.

متولدین این ماه اغلب دارای مشخصات ارثی و ژنتیکی بوده و شباهت زیادی به پدربزرگها و مادربزرگها و... دارند. اغلب این افراد در امور شغلی نیز اغلب طالب کار جمعی می‌باشند. این افراد گاه دچار اشتباهات و مشکلاتی می‌شوند، اما اغلب قادر به رفع و حل و فصل آنها خواهند بود. بعضاً در امور اقتصادی و گاه سیاسی، دچار اشتباهاتی می‌شوند، اما اغلب به اشتباه خودپی برده و به آن اعتراف می‌کنند.



آبان: متولدین این ماه اغلب افرادی با ادب و اندیشه - هنرمند و هنرشناس - سخاوتمند - مردم دوست - سخن سنج و خوش برخورد - خوش گذران - دارای روحیه مثبت - اهل معاشرت - خوش بین - دارای اندیشه‌ای باز - از نظر شغلی استعداد پست وزیری - مدیریت - ریاست - رهبری - سیاست و... را دارند. از لحاظ زندگی مشترک و خانوادگی - فردی واقع بین - مثبت اندیش و در ایجاد و برقراری آرامش در خانواده و تربیت فرزندان موفق - از لحاظ اقتصادی نیز کم و بیش وفق و دارای موقعیت مالی خوب. در امور اجتماعی افرادی مثبت و خیرخواه - در امور سیاسی موفق - عموماً طالب مشاغلی هستند که در ارتباط با رفاه عمومی و آسایش دیگران باشد.



آذر: متولدین این ماه به طور کلی افرادی حساس و دارای حس پیشگویی یا بیش حسی از آینده هستند. این افراد دارای توانایی‌های جسمی و روحی خوبی بوده و تحمل آنها در مقابل سختی‌ها و مشکلات زیاد است این افراد اغلب استعداد کشف و شهود دارند و به پدیده‌ها و عواملی دسترسی پیدا می‌کنند که در شرایط عادی میسر نیست.

متولدین این ماه اغلب شخصیت پیچیده‌ای دارند و در برخورد با مسائل واکنش یکسان ندارند. اینان افرادی متفکر - مرموز - متغیر - علاقمند به مشاغل فنی و سخت - اغلب دارای تخصص و تبحر در شغل خود - در امور خانوادگی و زناشویی، افرادی درون گرا و عزلت طلب - بعضاً افرادی خودخور - بی اعتماد به دیگران - از لحاظ خانوادگی افرادی موفق و تا حدی خودبین - اغلب اهل تدریس و تحصیل و تحقیق هستند.



دی: متولدین این ماه افرادی مقاوم - با ثبات - کمی مغرور - با اعتماد به نفس - دارای قدرت اراده صمیمی - خوش برخورد - با محبت و با گذشت - شجاع - پرحرف - اهل بحث و تحقیق - از نظر خانوادگی همسر دوست و خانواده دوست - طالب رفاه خانواده - مشاور خوب به هنگام تصمیم‌گیری یا گرفتاری - از نظر عاطفی متعادل - مقاوم در مقابل مشکلات و کمبودها - عموماً دارای موفقیت شغلی - اغلب دارای تخصص و ابتکار - دارای استعداد و حافظه‌ای خوب - صادق و درستکار - در دوستی وفادار - در تعلیم و تربیت فرزندان اغلب موفق - عموماً آماده مبارزه با مشکلات - در امور اجتماعی موفق - مقاوم در مقابل بیماریها - دارای طول عمر - اهل تفکر و اندیشه و سنجش - همسری خوب - اهل معاشرت - شریک و همکار خوب - دوستدار زندگی آرام و بی دردسر - دارای ظاهری آرام و درونی ناآرام - پرکار - پرنرژی - گاه عجول و دارای عکس العمل فوری - دارای نوعی غرور و خودبینی - خوددار مقابل تمیلات نفسانی امور شغلی و اقتصادی نسبتاً موفق هستند.

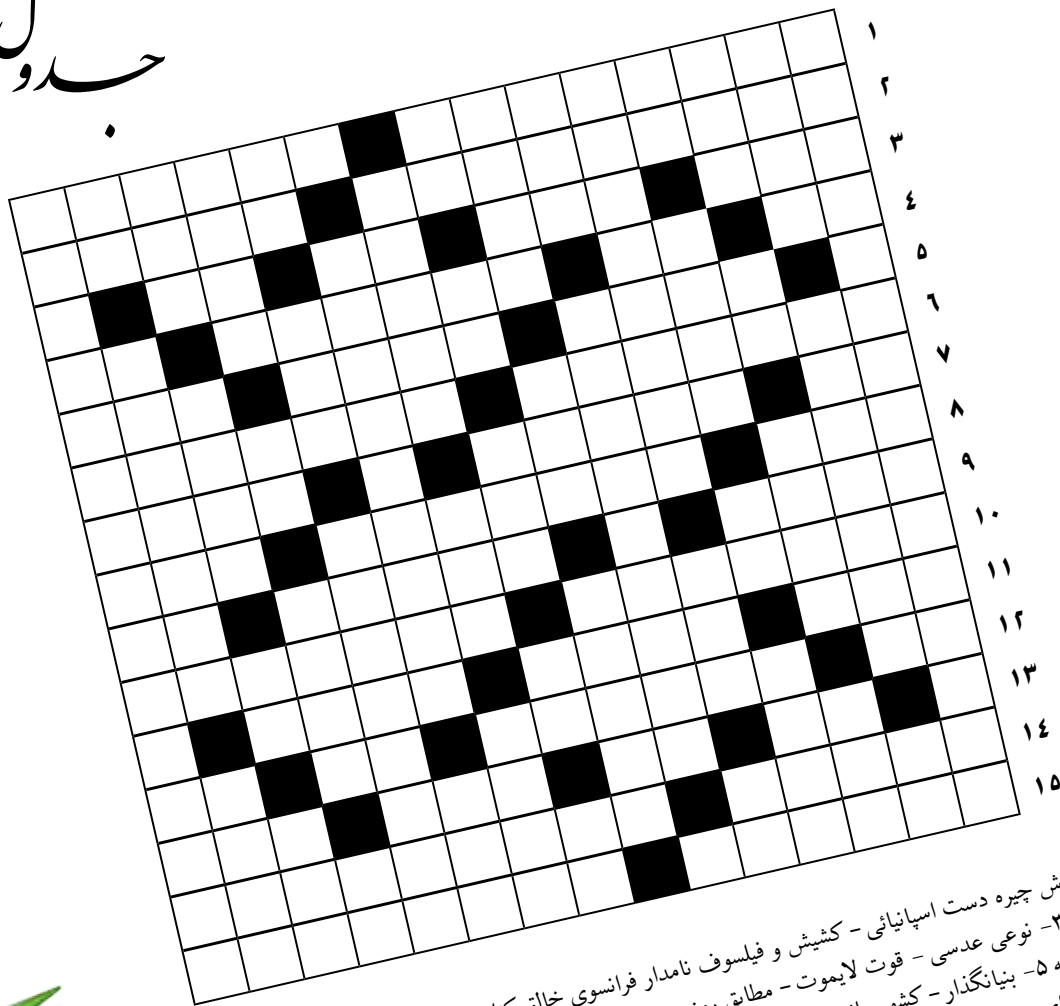


بهمن: متولدین این ماه، عموماً تندرو - ستیزه‌گر و بعضاً عکس‌العملی ناشناخته دارند. جایی که می‌بایستی عصبانی شوند، ساکت می‌مانند و در وقت سکوت، ممکن است واکنش غیر عادی نشان دهند. این افراد در تربیت فرزندان کوشا - از نظر خودی بد اخلاق، ولی از نظر دیگران خوش اخلاق جلوه می‌کنند. اینان سخاوتمند - با گذشت - عموماً دارای ثبات شغلی و شخصیتی - بعضاً دارای مصونیت ذاتی نسبت به بیماریها - دارای طول عمر - در مقابله با خطرات نوعی غانرزی و قدرت در خود احساس می‌کنند، اما با این حال تحمل آنها در مواجهه با مشکلات و در مواقع بحرانی محدود می‌باشد. این افراد گاه دچار افسردگی و اضطراب می‌شوند - در شرایط مناسب و هدایت درست، فضایل انسانی عالی در آنها تثبیت و شکوفا می‌شود - این افراد عموماً پرتلاش و زحمتکش هستند - اینان سرپرستان خوبی برای همسر و فرزندان خود می‌باشند - اغلب علاقمند به طبیعت و سیر و سفر هستند - اینان طرفدار ثبات شغلی - علاقمند به زندگی جمعی و پذیرش مسئولیت‌های سنگین می‌باشند.



اسفند: متولدین این ماه، دارای روحیه‌ای متعادل - خوشرو - خوش برخورد - از مشاغل سخت گریزان - تا حدی راحت طلب - از نظر اقتصادی نسبتاً موفق و تابع شرایط روز - عموماً به خورد و خوراک و لباس اهمیت زیادی می‌دهند - تا زمانی که منافع آنان در خطر نیفتد، در دوستی و شراکت پایدار - عموماً اجتماعی و معاشرتی - از نظر خانوادگی دلسوز مهربان، اما متعصب - مسئول و توجه‌گر افراد خانواده - از نظر اقتصادی متوسط - گاه خسیس و تنگ نظر - از لحاظ شغلی، اغلب متخصص و متبحر در کار - از نظر خانوادگی و اجتماعی فعال و طالب دخالت در امور - اهل آموختن و دانستن - برخی طالب سببیت و تفریح و برخی طالب مطالعه و تحقیق - متولدین این دهه اغلب به علوم انسانی، ادبیات و هنر علاقمند می‌باشند - اینان دارای مقاومت جمعی و روحی خوبی در مقابل بیماریها هستند. این افراد اغلب از هوش و ذکاوت خوبی برای از میدان به در کردن رقبای و همکاران دارند و همچنین اهل زد و بند و سازش نیز می‌باشند.



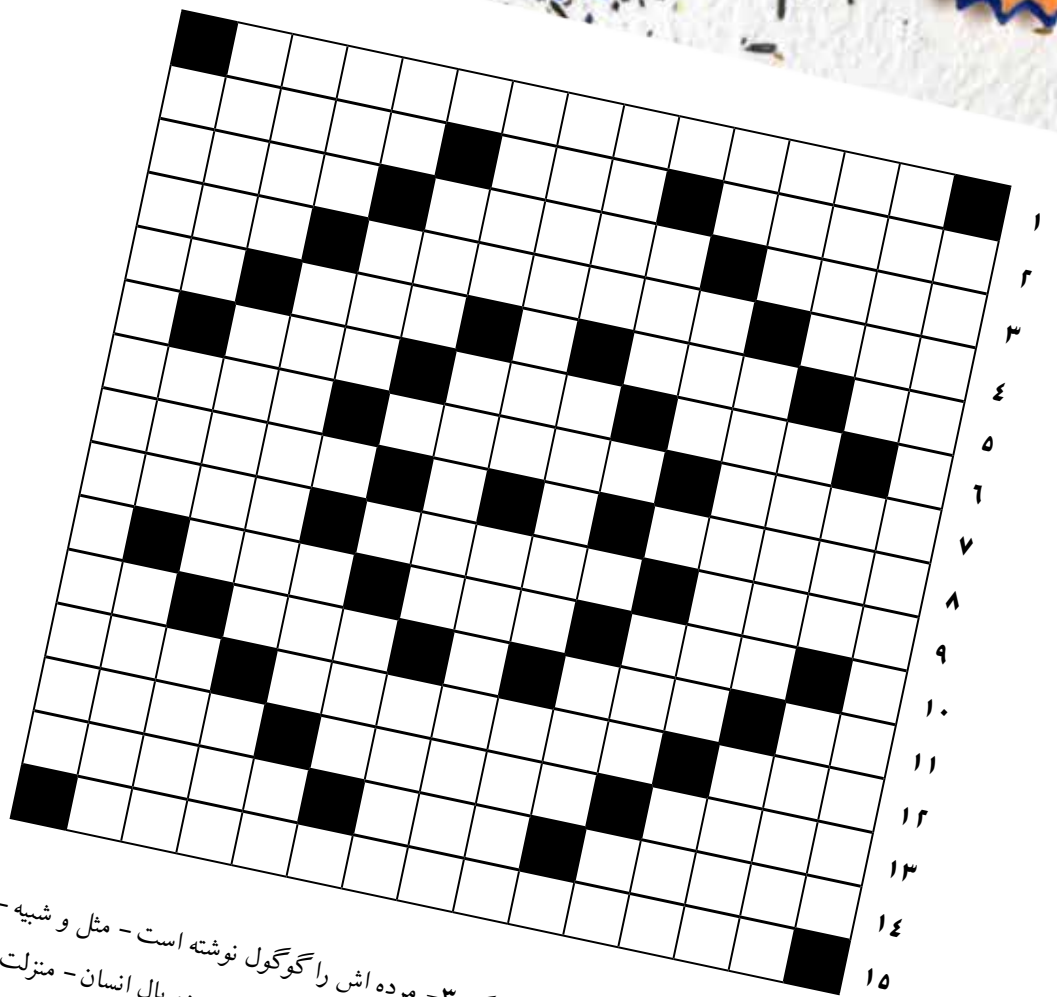


افقی:

۱- تابلویی از آل گریکو نقاش چیره دست اسپانیایی - کشیش و فیلسوف نامدار فرانسوی خالق کتاب ثروت ملل ۲- اثری از ویلیام شکسپیر انگلیسی - مجموعه داستانی از منیرو روانی پور ۳- نوعی عدسی - قوت لایموت - مطابق روز- عشیره ۴- تیر پیکاندار - طریق - خطیب و سیاستمدار یونانی الاصل رومی و از طرفداران نظریه رواقیون - صریح اللهجه ۵- بنیانگذار - کشور مائو مائو - باج و خراج ۶- اثری از مادام فرانس کوئت - اثر موسیقائی هرب آلبرت آهنگساز معاصر امریکائی ۷- آزاده - از بازیهای رایانه ای - صف ۸- مروراید چشم - رایحه ۱۰- نوعی کرم و انگل روده ای خطرناک - نخستین دوره پالئوزویک که از ادوار زمین شناسی باریک و بلند - رود پر آب روسیه که به دریاچه خزر میریزد - رایحه ۱۰- نوعی کرم و انگل روده ای خطرناک - نخستین دوره پالئوزویک که از ادوار زمین شناسی است ۱۱- قطعی - سازمان خواربار و کشاورزی بین المللی - اندرون ۱۲- عمق - نان شیریت دوآتشه - درون دهان - رودی در استان فارس ۱۳- نوعی زغال سنگ - مرکز ایتالیا - دوستی خالصانه مشت زن مسلمان امریکائی ۱۴- نویسنده رمانمیدل مارچ - مجرب و ماهر ۱۵- موسیقیدان ایرانی مخترع چنگ - اثر جیمز راسل لاول

عمودی:

۱- عنوان اثری از پیر لوتی نویسنده فرانسوی ۲- درختی با میوه طبی - مفلس بازاری و نوشته ای الکساندر آستروفسکی ادیب روسی - نت ششم ۳- بدگویی ادبی - میخوش - نامی برای منجنیق - رمانی از رودیارد کیپلینگ داستان پرداز انگلیسی ۴- خرس آسمانی - آهنگساز ایتالیائی فیلم مرگ روی نیل - ویتامین - انعقاد خون - فیلمی از محسن مخملباف ۵- ایالتی در اتازونی که مرکز سنت پل نام دارد - بخیه هنرمندانه - خط کش مهندسی ۶- بی قید و بند - فیلمی ساخته سام تیلور ۷- پیامبری در کام نهنگ - برداشت محصول - پسر کیومرث در شاهنامه ۸- بالا آمدن آب دریا - پیشقراول اعداد - شهری در آلمان - حرف زیادی - غذای ساده ۹- دارای یک وزن میباشند - سیخ نانوائی - مهاجم سیه چرده تیم منچستر یونایتد ۱۰- تابلویی از گوستاو کوربه - حرف زیادی ۱۱- منقار - از حروف الفبای فارسی - خلبانان انتحاری ژاپن ۱۲- در حال نشاط - آبدیده - برگزیده از هر چیز - آژانسو ناپیداست! ۱۳- دانشگاهی معتبر در امریکا - پای افزار چوبی - رود فرانسه - دوش و کتف ۱۴- زیاد خواهی - در ورزش رسیدن به مرحله بالاتر را گویند - تمدنی باستانی در جنوب بین النهرین ۱۵- آثار غنائی موريس راول آهنگساز فرانسوی سده بیستم



افقی:

- ۱- از صنایع مادر ۲- برگ ها - کشتی جنگی - از شهر های ترکیه ۳- مرده اش را گویا نوشته است - مثل و شبیه - حاجت ۴- از حروف الفبا - نافرمانی - پول خارجی ۵- آخر - ترس - وسیله رشتن - گستره آبی ۶- بحران - دو بال انسان - منزلت ۷- سوپ نان و آبگوشت - از سیستم های ارتباطی - مسیر ۸- واژگون و دمر - سبک های گوناگون ۹- پژوهشگر - پای تخته سیاه کلاس است - چهره نما ۱۰- پهلوی و کنار - از درختان جنگلی - تیر انداز باستانی ۱۱- مانند - مقصود - از اجزاء پوند - از نت ها ۱۲- درخت افکن آوازه و شهرت - خسیس ۱۳- کاغذ فروش - مخلوط قهوه و شکر - خودخواهی و تکبر ۱۴- یک نوع جامه لطیف - درد و محنت - قضاوت ۱۵- خلافکاران و معامله گران انواع اسعار خارجی

عمودی:

- ۱- از موسسه های قدیمی تحقیقی دارویی ۲- از پایتخت های اروپایی - روایتگر - از ظروف گلی قدیمی ۳- امپراتور خونخوار - گوشه قبابی نازک نارنجی را میگویند - از اساطیر هندی ۴- شبگرد - از میوه های جالبی - برش ۵- درآمدش همان و رسوا شدنش همان ! - بشاش و سرحال - تن و کالبد - متولد شدن ۶- وسیله بافتنی خانم ها - شکاف قلم نثی ۷- از میوه های بهشتی - از اسماء خداوند - از ماههای میلادی ۸- همد - مستعمره فرانسه در دریای کارائیب ۹- پیامبری در دل ماهی - از وسائل شکارچیان قدیم - گونه ای نارون ۱۰- رنج - خارج از خط و گمراه ۱۱- از چاشنی ها - زادگاه خالق افسانه - فوری - درد و رنج ۱۲- از راه میرسد - به مراد رسیدن - گزیده خوش خط و خال ۱۳- ظرف نقره - ارائه و به تماشا گذاشتن - گنج ها ۱۴- کمک کردن - کاسه و قدح - نورانی بودن ۱۵- از تشکیلات رفاهی بهداشتی کشور



SAREM COSMETICS



Cosmetics with your private label

Wir produzieren Kosmetik mit Ihrem eigenen Firmenlogo und Aufdruck:

Individuell – hochwertig – in säuremattiertem Glas abgefüllt. Wir bieten Ihnen alle Auflagen ab 120 Stück bei geringer einmaliger Druckkostenpauschale.

Rufen Sie uns an und lassen Sie sich umfangreich und individuell beraten.



We produce cosmetics with your customized company label:

Individually – high quality – filled in acid dulled glass. We offer you a minimum order of 120 pieces with a low one-time printing fee.

You can call us for an individual and personal consultation.



Nous fabriquons des produits cosmétiques avec un étiquetage personnalisé :

Individuelles, de grande qualité, embouteillés dans du verre dépoli à l'acide. Nous vous proposons une commande minimale de 120 pièces avec un coût d'impression réduit, payable une seule fois.

Appelez-nous pour une consultation détaillée et personnalisée.



SAREM COSMETICS - made in germany

SAREM COSMETICS GmbH • Herstellung & Vertrieb Kosmetischer Spezialitäten

Herderstraße 94 • 40237 Düsseldorf / Germany

Tel.: +49 / 211 / 66 63 61 • Fax: +49 / 211 / 69 11 386

www.sarem-cosmetics.de • info@sarem-cosmetics.de



políticos riquísimos que harían todo para mantener este gobierno al poder usando la corrupción.

La triste realidad es que Irán es un país rico pero los verdaderos dueños no reciben nada. Un día un gobierno independiente y democrático volverá y hará algo para la población, la historia, la tradición y la cultura. El mundo vera una cara diferente de Irán con buenos principios y que se merecerá la pena de ser reconocido. El mundo ya no tendrá miedo de la guerra y de la amenaza nuclear.



Mit seiner tausendjährigen Geschichte ist Iran jedoch das Land, welches Freiheit und Demokratie an den Rest der Welt herangetragen hat.

Cyrus, einst König von Iran und Menschenrechtler, gilt heute als der erste Menschenrechtler der Vereinten Nationen.

Saadi, vor 700 Jahren ein berühmter, iranischer Dichter der lehrte was Freiheit ist, sprach einst wundervolle Worte aus, die heute in der Eingangshalle des UN Gebäudes in New York zu lesen sind:

Menschen sind Teile eines Ganzen,

sie haben nur eine Seele und ein Leben.

Wenn nur einer mit Schmerz gequält wird,

werden die anderen trotz ihres unwohlseins bleiben.

Wenn Sie kein Verständnis für menschlichen Schmerz haben,

sollten sie des Namens Mensch nicht würdig sein.

Leider hat die heutige Regierung Irans kein Verständnis für Demokratie und Freiheit. Stattdessen quälen sie das Volk mit ihren unmenslichen Strafen wie Steinigung, Hände und Füße abhacken, Augen ausstechen und den öffentlichen Hinrichtungen. Letzteres wird nicht nur vor großen Menschenansammlungen durchgeführt, sondern vor den Augen von Kindern. Es werden Ge-



fängnisse gebaut, die tausende von iranischen Gefangenen beherbergen. Dort sind sie körperlichen und seelischen Grausamkeiten ausgesetzt. Und warum? Weil sie sich gegen die heute Regierung stellen.

Schockierende Umfragen beweisen, dass Abhängigkeit, Prostitution, Arbeitslosigkeit und extreme Armut millionenfach im Iran vertreten ist. Dies zeigt das Irans Regierung im Namen des Islams mit ihren antidemokratischen Regeln gegen die Welt kämpft. Sie haben Frieden und Stille in einigen Teilen der Welt zerstört und die Quellen des Reichtums, die zu Gunsten der Menschen und zum Wiederaufbau des Landes genutzt werden sollten, gehen in die Taschen von terroristischen Organisationen wie Al-Qaeda, Hamas, Hizbollah und Amal in verschiedenen Ländern. Durch die Unterstützung dieser Terrororganisationen sind Kriege und Terror in Ländern wie Irak, Libanon, Palästina und Afghanistan möglich.

Umfragen haben weiterhin ergeben, dass die Einwohner von Iran die wirklichen Eigentümer von Öl und Gasraffinerien sind. Ebenso werden Sie nicht an den Gewinnen von Gold und Kupferminen, sowie der Kaviarproduktion beteiligt.

Vor 30 Jahren gab es eine Revolution im Iran, für ein besseres Leben

und Wechsel der Regierung, in der Europa und die USA eine sehr wichtige Rolle spielten. Heute leben die Menschen im Iran zu sehr schlechten und jämmerlichen Bedingungen. Während die Regierung und ihre Hintermänner in Reichtum leben, bewegt sich die Mehrheit der Iraner zwischen Armut, Prostitution und Drogenabhängigkeit. Die Regierung selbst verhält sich sehr destruktiv.

Die große Anzahl von Iranern, die immer wieder in andere Länder immigrieren auf der Suche nach einem besseren Leben, sind der Beweis dafür, dass das Leben im Iran nicht mehr erträglich ist.

Um ihre Macht zu behalten besticht die iranische Regierung immer wieder andere Länder mit bestimmten Verträgen. Die islamische Regierung ernennt sich selbst zum Beschützer der islamischen Gesetze. Die Religion steht noch vor der Politik. Sie verleugnen die Geschichte und die Zivilisation von Iran. Es ist interessant, dass die arabischen und islamischen Länder trotz der weniger als 1400 Jahre islamischer Geschichte mehr Freiheit haben als Iran.

Heute gibt es in Amerika und Europa viele offizielle, politische und wirtschaftliche Personen, die immer wieder versuchen mit hohen Geldsummen die Iraner für ihre Zwecke zu gewinnen und zu überzeugen.

Die bittere Realität ist, das Iran ein sehr reiches Land ist aber die eigentlichen Besitzer nichts davon haben. Vielleicht kommt eines Tages eine unabhängige, demokratische Regierung an die Macht, deren Herz für das Land Iran schlägt. Menschen, Geschichte, Tradition und Kultur in einem anderen Licht, werden der Welt beweisen, das Iran mit anderen menschlichen Ansichten es wert ist wieder beachtet zu werden. Der Rest der Welt wird sich nicht mehr vor Kriegen und nuklearen Drohungen fürchten müssen.



Islamic history are less strict and their people have more freedom in comparison to Iran.

Today in Europe and America, there are many officials, political and economical dealers, ostensive Iranians who will do anything to keep this government in force with the persuasion of high sums of money.

The bitter reality is that Iran is a very wealthy country but the real owners of this wealth do not receive any of it. If one day, an independent and democratic government should come to power, whose heart and soul is for the country, people, history, tradition and culture, the world will definitely come face to face with a different Iran that has different human standards and is worthy of recognition. The rest of the world will no longer fear of wars and nuclear threats.



Irán tiene miles de años de historia. Libertad y democracia fueron lanzados por primera vez en el mundo en Irán. El texto inscrito en el cilindro del rey Cyrus de Irán sobre los derechos humanos esta publicado ahora como la primera escrito de constitución de los derechos humanos de la ONU. Hace 700 años, Saadi, un famoso poeta iraní que enseñaba la libertad, escribió una frases famosas que sirven hoy en día para adornar el hall de entrada del edificio de la ONU en Nueva York:

Los seres humanos son miembros de un todo,
En la creación de una esencia y alma.

Si un miembro está afectado por el dolor,
Los otros miembros se quedarán incómodos.
Si usted no tiene compasión para el dolor humano,
Usted no puede conservar el nombre de ser humano.

Pero desafortunadamente, el gobierno en Irán no es familiarizado con la democracia y la libertad y está torturando a personas iraníes usando leyes inhumanas como el apedreamiento, cortar manos, piernas, ojos, ejecuciones incluyendo niños;



construcción de prisiones de cientos de miles de personas torturadas físicamente y emocionalmente acusados de estar en contra del gobierno.

Las encuestas terribles revelan que la adicción, la prostitución, el desempleo y la pobreza extrema tocan a decenas de millones de iraníes. Esto solo muestra que este gobierno está luchando contra el mundo en el nombre del Islam con sus reglas antidemocráticas, destruyendo la paz y la tranquilidad en esta parte del mundo. Imagínense si las riquezas se gastaban para reconstruir el país a favor de las personas en vez de entrar en los bolsillos de organizaciones terroristas como Al Qaeda, Hamas, Hezbollah y Amal en otros países. Son muy afinados en patrocinar estas organizaciones terroristas en países como Irak, Líbano, Palestina y Afganistán.

Las encuestas muestran que las personas de Irán que son los propietarios legítimos del aceite, de refinerías de gas, minas de oro y cobre, del caviar no reciben ganancia.

Hace 30 años, hubo una revolución en Irán para una mejor vida; en el cambio de gobierno Europa y EEUU tuvieron un papel muy importante. Hoy la gente de Irán están viviendo en condiciones malas y miserables. Como el gobierno y sus partidarios benefician de la riqueza, la mayoría de los iraníes viven entre la pobreza, la adicción y la prostitución. El

gobierno por sí mismo, causa esta destrucción.

El número enorme de iraníes que emigran a otros países en busca de una mejor vida muestra que las condiciones en Irán son insoportables.

Para mantener el poder, el gobierno soborna muchos países con contratos estatales.

El gobierno islámico se reconoce como el defensor de la ley islámica y pone la religión antes de la política. Niegan la historia y la civilización de Irán. Es interesante de ver que los países árabes e islámicos, que tienen menos de 1400 año de historia islámica son menos severos y tienen más libertades en comparación a Irán.

Hoy, en Europa y América, hay muchos funcionarios, comerciantes y

Iran is a country vast a rich with an unworthy government

Irán es un país grande y rico con un gobierno indigno

Iran ist ein Land mit einer unwürdigen Regierung



Iran has thousands of years of history. Freedom and Democracy were first introduced by Iran to the rest of the world.

Cyrus, King of Iran Charter of Human Rights Cylinder is now published as the first charter of human rights in the UN.

700 years ago, Saadi, a famous Iranian poet who taught freedom, spoke the famous motto which is now used to grace the entrance to the Halls of Nations in the UN building in New York:

Human beings are members of a whole,
In creation of one essence and soul.
If one member is afflicted with pain,
Other members uneasy will remain.
If you have no sympathy for human pain,
The name of human you cannot retain.

But unfortunately, the government which is ruling today in Iran are not familiar with democracy and freedom and is torturing Iranian people with its inhumane laws like stoning, severing hands and legs, removal of eye sockets, public execution in front any crowds even including children and construction of prisons that hold hundreds of thousands of Iranians that are being tortured physically and emotionally and their only crime is opposing to the government.

Shocking surveys reveal that addiction, prostitution, unemployment and extreme poverty occurs in tens of millions of Iranians. This shows that this government is fighting against the world in the name of Islam with their antidemocratic rules and have destroyed peace and tranquillity in parts of the world and all the source of wealth which should be spent to rebuild the country in favour of the people, is going into the pockets of terrorist organisations like Al-Qaeda, Hamas, Hezbollah and Amal in different countries. With sponsoring these terrorist organisations, war and terror are re-

in Iran for a better life and change of government which Europe and USA played a very important role in. Today the people of Iran are living in poor and miserable conditions. As, the government and its supporters benefit from the wealth, the majority of Iranians live amongst poverty, addiction and prostitution. The government itself, cause this destruction.

The huge number of Iranians that migrate to other countries in search of a better life shows that the living conditions in Iran are unbearable.

To maintain power, the government



fined in countries like Iraq, Lebanon, Palestine and Afghanistan.

Surveys show that the people of Iran who are the real owners of oil and gas refineries, gold and copper mines and caviar do not receive any profit.

30 years ago, there was a revolution

bribes many countries with bound contracts.

The Islamic government recognise themselves as the defenders of the Islamic Law and put religion before politics. They deny the history and civilisation of Iran. It is interesting that the Arabic and Islamic countries which have less than 1400 years of

Los iraníes modernos todavía llevan la limpieza general y celebran < Chahar Shanbeh Suri > (Suri del miércoles). Los fuegos son hechos y todas las personas saltan por encima del fuego en el último martes del año. Esto es un rito de purificación y los iraníes creen que yendo por encima del fuego eliminarán todas sus enfermedades y desgracias. El erudito Biruni hace más de 1000 años ha mencionado Piruz como el ángel de los muertos presente en las festividades. Piruz todavía está presente en Haji Firuz : un trovador negro vestido de rojo brillante que aparece unos días antes de No Ruz.

Los iraníes modernos celebran el año nuevo durante 13 días. Las nuevas prendas se llevan. Las familias se quedan en casa para



esperar el principio del año nuevo con el equinoccio de primavera. La época en que el año nuevo empieza cambia todos los años y es llamado < Tahvil > (la época de la transformación), este día está alrededor del 20 de marzo. Los primeros minutos están pasadas alrededor de una extensión minuciosamente preparada con algunos artículos y objetos conocidos como < Haft Sin > (siete < s >). Las personas más religiosas



leerán o recitan las estrofas de sus libros sagrados justo antes del principio del año nuevo. Una vez el año nuevo empezado los menores vienen, por respeto, desear a los mayores un año nuevo alegre. Parientes se besan, se abrazan y regalos (tradicionalmente dinero o monedas) son intercambiados. Los dulces son ofrecidos simbólicamente para que la vida sea dulce durante el resto del año. Un espejo pequeño se pasa de mano en mano, agua de rosa es salpicada en el aire y Espand un incienso popular es quemado, para proteger del mal ojo a y purificar el espacio religiosamente.

Los primeros días se pasan visitando a amigos, la familia y regalos son intercambiados. Una parte muy importante del ritual de año nuevo es Haft Sin. En el pasado cada uno de los artículos correspondían a una de las siete creaciones y a las figuras inmortales. Hoy son modificados pero algunos han guardado su simbolismo. Siete artículos están presentes y empiezan con el < s > (esto no fue el caso al principio). Trigo o cebada que representa el nuevo crecimiento está sembrado en un plato plano algunos días antes del año nuevo y es llamado < Sabzeh >. Decorado con cintas llenas de color es guardado hasta el último día y tirado al agua durante < Sizdeh es dar >, el 13° día, celebrado al aire

libre. En los tiempos antiguos se hacían ofrecimientos a las deidades que protegían el agua. Algunos peces estaban puestos en una pecera y representaban a la deidad que protegía a los animales. Los espejos son puestos sobre la extensión con velas encendidas como un símbolo de la luz y el fuego. El vino estaba siempre presente; ha sido reemplazado por vinagre (Serkeh) ya que el alcohol es prohibido en el Islam. Huevos son el símbolo de la fertilidad y corresponden a la madre tierra “Espand”. Los huevos son duros y son de color: tradicionalmente rojos y verdes o amarillos preferidos de Zoroastro. Ajo fresco es usado para prevenir del mal augurio. En los tiempos remotos era una de las siete hierbas cultivadas por la ocasión. Samano, una pasta gruesa está presente. Es una comida nutritiva y podía haber sido parte de los banquetes y fue supuesto dar fertilidad. Monedas (Sekeh) simbolizan la riqueza y la prosperidad, las manzanas (Sib) dulces especiales, productos de panadería y la especia Somagh están también presentes. Para nuestros antepasados No Ruz era una fiesta de la vida con toda su gloria. Para iraníes modernos, es un banquete de la renovación a compartir con los amigos y la familia.

Feliz No Ruz para todos.



Año nuevo iraní, No Ruz, Orígenes y rituales

No Ruz significa nuevo día y es la fiesta del equinoccio de primavera. Ha sido celebrada durante casi 3000 años y está profundamente anclado en los rituales y costumbres de la antigua religión iraní, el Zoroastrianismo, particularmente durante el periodo Sasánida, al siglo VII. En los textos antiguos, < Bundahishn > el fundamento de la creación, es dicho que el Señor de la sabiduría (Ahura Mazda) creó todo que era bueno y se hizo Dios. El Señor de la oscuridad, Angra Mainyu (Ahriman) creó todo lo que era malvado y se hizo el espíritu malvado. Los dos mundos creados no tenían una forma material pero la esencia de todo estaba presente. Los dos existían al lado pero distintos. El mundo material fue creado después. La primera creación en este mundo fue el cielo, un trozo grande de piedra sería la Tierra. La segunda fue el primer océano en la parte inferior. La tierra firme, un plato plano grande que se ubicaba por encima del océano fue el tercero. Entonces vinieron los tres prototipos de todas las formas de vida, la primera planta, el primer animal (Toro) y el primer ser humano (Kewmarth) fueron creados. La séptima creación fue el fuego / sol.

Para proteger sus creaciones del espíritu malvado, el Señor de la sabiduría también creó a seis tutores o figuras inmortales sagradas. Éstos son las personificaciones de las fuerzas naturales creadas. Son llamados < Amesha Spenta > y hay uno para cada creación. Los tres primeros eran deidades masculinos: Shahrivar, Ordibehesht y Bahman protectores del cielo, el fuego y los animales.



Las otras tres eran deidades de sexo femenino; Khordad, Esphand y Amurdad protectoras del agua, la madre tierra y todas las plantas. El mismísimo Ahura Mazda se hizo el protector de todo los seres humanos y del fuego sagrado. Las seis figuras inmortales son los nombres de seis de los meses en el calendario iraní actual y son celebradas en tradición de Haft durante No Ruz. Este mundo recién creado no tenía ciclos. No había ni días ni noches y tampoco estaciones. Cuando el mundo material fue creado el espíritu malvado vio la luz, la quería y atacó el mundo bueno. Chocó hacia dentro por el cielo, se lanzó de cabeza en las aguas y luego atravesó violentamente el centro de la Tierra. Con los espíritus malvados invadiendo, se necesitó ayuda para defenderse. Los tres prototipos de la vida fueron sacrificados. De las semillas de la planta de empezaron todas las plantas venir. El toro produjo a todos los animales y del humano vino el hombre y la mujer. Con este triple sacrificio empezó el ciclo de la vida. Esto fue el principio del tiempo. El sol se movía, había días, noches y estaciones. Se llamó el primer No Ruz, el “nuevo día”.

Zoroaster (Zardosht) el arquitecto de esta cosmología organizó muchos banquetes, fiestas y rituales para rendir homenaje a las siete creaciones, a las figuras inmortales sagradas y a Ahura Mazda. Siete de ellos eran más importantes y eran banquetes obligatorios. El último y el más complicado era No Ruz, celebrando al Señor de la sabiduría y el fuego sagrado en la época del equinoccio de primavera. Con el tiempo la fiesta incluyó otros aspectos de la religión como el banquete celebrando a Faravashi o ángeles guardianes.

Representaban el alma de muertos regresando para visitar vivos durante las últimas noches del año viejo. Las fiestas pre-islámicas empezaban diez días antes del año nuevo. Una limpieza general muy importante fue llevada para dar la bienvenida a los espíritus con los banquetes, el baile del vino y la música. Fuegos serían puestos sobre los tejados por la noche para proteger y indicar a los espíritus y ángeles que los seres humanos estaban listos para recibirlos.

Esto fue llamado la fiesta de Suri.

den letzten Tagen des alten Jahres die Seelen der Toten zurück zu den Lebenden kommen.

In Vorzeiten des Islams fingen die Feierlichkeiten bereits 10 Tage vor dem neuen Jahr an. Es ging mit dem großen Frühjahrsputz los um anschließend die Götter mit einem Mahl, Wein, Tanz und Musik willkommen zu heißen. Nachts wurden große Lagerfeuer auf den Dächern gezündet um den Göttern und Engeln zu zeigen, dass die Menschheit bereit ist sie zu empfangen.

Dies nannte sich das „Suri Fest“

Heute führen die modernen Iraner immer noch den Frühjahrsputz durch und feiern „Chahar Shanbeh Suri“ (Mittwochs Suri). Am letzten Donnerstag des Jahres brennen überall Lagerfeuer und die Menschen springen durch das Feuer. Dies gilt als ein Reinigungsritual, die Iraner glauben das Krankheiten und Unglück durch den Sprung durch das Feuer vertrieben werden.

Vor mehr als 1000 Jahren deutete der Lehrer Biruni an, dass Piruz, der Todesengel bei diesem Fest immer anwesend ist. Auch heute ist Piruz einige Tage vor dem No Ruz anwesend, jedoch als Haji Firuz, ein schwarzer Troubadour in hell roten Kleidern.

Die jungen Iraner feiern heute das Neue Jahr über 13 Tage lang. Neue Kleider werden getragen um das Neue und Frische zu betonen. Die Familien warten zu Hause auf das Neue Jahr, welches zum gleichen Zeitpunkt wie der Frühlings Equinox beginnt. Die Zeit zu dem das Neue Jahr beginnt ändert sich jedes Jahr und nennt sich „Tahvil“ (die Zeit der Änderung) und ist der Tag um den 20. März herum.

In den ersten Minuten stehen alle zusammen um einen Tisch herum, welcher mit dem „Haft Sin“ (sieben „S“) sieben Dingen

auf dem Tisch dekoriert ist. In religiösen Familien werden kurz vor dem Neujahrsbeginn Verse aus den heiligen Büchern zitiert oder gelesen.

Nach dem das Neue Jahr begonnen hat zeigen die jungen Leute den Älteren gegenüber ihren Respekt indem Sie ihnen ein frohes neues Jahr wünschen.

Küsse und Umarmungen sowie Geschenke (Geld in Münzen oder neuen Scheinen) dürfen hier nicht fehlen. Süßigkeiten werden gereicht um sich symbolisch für dieses Jahr das Leben zu versüßen. Ein kleiner Spiegel wird ebenso umhergereicht, Rosenwasser wird in der Luft zerstäubt und Espand ein sehr beliebtes Räucherkraut wird verbrannt um das Böse zu



vertreiben und die Umgebung zu reinigen.

Die Tage danach werden damit verbracht weitere Familienmitglieder und Freunde zu besuchen und Geschenke zu verteilen.

Die wichtigste Bedeutung des neuen Jahres hat jedoch das „Haft Sin“. In der Vergangenheit hatte jedes Objekt eine Verbindung zu einen der sieben Erschaffungen und den Unsterblichen. Heute hat sich das etwas geändert aber die Symbolik bleibt bestehen.

Sieben Gegenstände die mit dem Buchstaben S anfangen sind auf dem

Tisch verteilt (dies war in vergangenen Tagen etwas anders). Weizen und Gerste spiegeln neues Wachstum wieder indem sie ein paar Tage in einem flachen Teller gezüchtet werden und nennt sich „Sabzeh“ (grüne Sprossen). Dekoriert mit bunten Schleifen wird es bis zum letzten Tag aufgehoben um dann am 13. Tag dem „Sizdeh be dar“ mit fließendem Wasser entsorgt zu werden, meist bei einem Picknick im Park.

In vergangenen Zeiten war dies eine Gabe an die Götter um das Wasser zu schützen.

Ein paar lebende Goldfische im Glas symbolisieren die Bitte an die Götter, die Tiere zu beschützen. Ein Spiegel hat hier ebenso seinen Platz mit einer brennenden Kerze davor, als Symbol des Lichts und Feuers. Ebenso gab es Wein, heute ersetzt durch Essig (Serkeh), da seit 1989 ein Alkoholverbot im Iran besteht. Eier, ein universelles Symbol für Fruchtbarkeit in Verbindung mit Mutter Erde zeigt das „Espand“ immer noch präsent ist. Die Eier sind hart gekocht und bunt bemalt in rot, grün oder gelb, die Lieblingsfarben der Zoroaster. Frischer Knoblauch (Seer) wird dazu verwendet, das böse Omen fern zuhalten. In vergangenen Tagen war dies eine der sieben Kräuter, die für diese Gelegenheit gezüchtet wurden. Ebenso gibt es Samano, eine dicke, bräunliche Paste. Diese Paste galt als eine sehr nahrhafte Zutat und wurde immer zu den Mahlzeiten gereicht, da man annahm, dass es die Fruchtbarkeit fördert.

Münzen (Sekeh) symbolisieren Reichtum und Wohlstand, Äpfel (sib), spezielle Süßigkeiten, Plätzchen und das Gewürz Somagh dürfen ebenfalls nicht fehlen. Für unsere Vorfahren war das No Ruz ein Fest des Lebens mit all seiner Herrlichkeit. Für die jungen, modernen Iraner ist es ein Fest der Erneuerung und Frische und eine Zeit mit Familie und Freunden zu verbringen.



Iranisches Neues Jahr, No Ruz, Ursprünge und Rituale

No Ruz bedeutet „Neuer Tag“ und ist der Anfang des Frühlings. Es bezeichnet den Wendepunkt des Jahres, da Tag und Nacht jeweils die gleiche Länge von 12 Stunden haben.

No Ruz hat seine Wurzeln von Ritualen und Traditionen der altpersischen Religion, des Zarathustrismus und wird seit mehr als 3000 Jahren gefeiert, hauptsächlich in der Zeit der Sassanier im 7. Jahrhundert vor Christus.

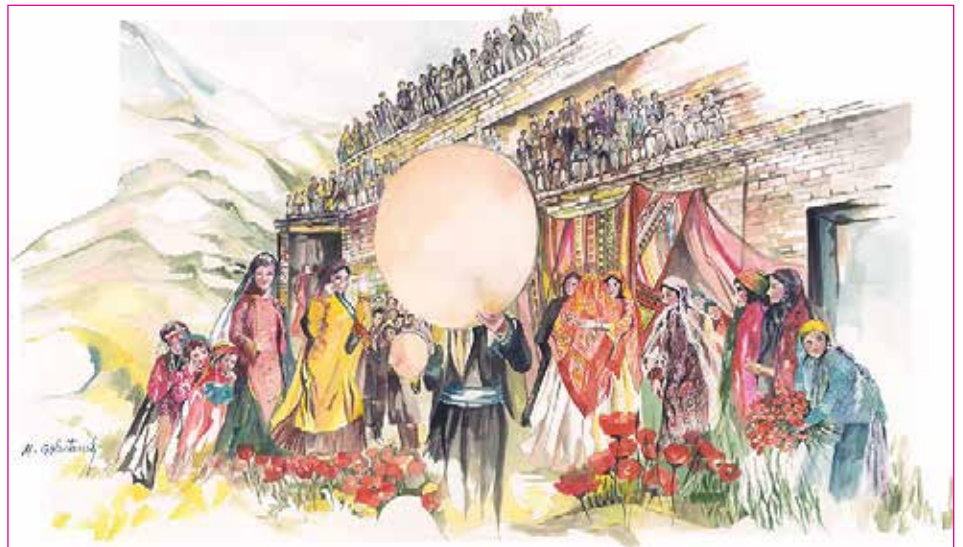
In den alten Texten des „Bundahischn“ auch die Urschöpfung genannt, wird der Kampf um die Herrschaft der Welt zwischen dem Gott der Weisheit Ahura Mazda und dem Gott des Bösen Angra Mainyu (Ahriman) beschrieben.

Ahura Mazda erschuf das Gute und wurde zum Gott ernannt. Angra Mainyu (Ahriman) erschuf das Böse und wurde zum feindlichen Gegner. Die beiden Welten hatten noch keine physische Gestalt dennoch waren ihre Essenz des Ganzen präsent. Sie existierten gleichzeitig nebeneinander jedoch unabhängig zu einander.

Dann folgte die Erschaffung der Welt in der Form wie wir sie heute kennen.

Als erstes wurde der Himmel geschaffen, welcher die Erde derzeit noch ein großes Stück Stein, komplett umgab. Als zweites kam der Ozean und als drittes die Erde, die wie ein flacher Teller auf dem Ozean platziert wurde. Danach wurden die drei Prototypen von Lebensformen die Pflanze, Tier und Mensch (Kewmarth) geschaffen und zum Schluss kam das Feuer/Sonne.

Um die Welt vor dem Bösen



zu schützen hatte der „Gott der Weisheit“ zusätzlich sechs unsterbliche Weisen erschaffen, die auch „Amesha Spenta“ genannt wurden und für jede einzelne Erschaffung galt. Die ersten drei männlichen Götter waren Sharivar, Ordibehescht und Bahman, die Beschützer von Himmel, Feuer und den Tieren. Des weiteren gab es die drei weibliche Götter Khordad, Esphand und Amurdad, die Beschützer von Wasser Erde und aller Pflanzen.

Ahura Mazda selbst wurde zum Beschützer aller Menschen und dem heiligen Feuer.

Die „sechs Unsterblichen“ tragen die Namen von sechs Monaten aus dem derzeitigen Iranischen Kalender und werden traditionell als „Haft Sin“ während des No Ruz gefeiert.

Diese neu erschaffene Welt hatte noch keinen Lebenszyklus. Es gab keine Tage und Nächte auch keine Jahreszeiten. Sobald die Welt erschaffen war, sah der feindliche Geist ein Licht, welches er sofort in Besitz nehmen wollte und griff die gute Welt an. Er kam vom Himmel herunter, schlug im Wasser auf und raste quer durch die Welt. Nach dem Angriff der feindlichen

Geister brauchte man Hilfe um sich zu wehren. Die drei Prototypen des Lebens mussten dafür geopfert werden. Von den Pflanzen kam der Samen für weitere Pflanzen, der Bulle vermehrte sich und es gab weitere Tiere und von dem Menschlichen gab es einen Mann und eine Frau. Mit dieser dreifachen Opfergabe fing das Leben an.

Dies war der Anfang von Zeit. Die Sonne ging auf und unter es wurde Tag, Nacht und es gab Jahreszeiten. Dies nannte man den ersten No Ruz, der neue Tag und der Beginn des Lebens.

Zarathustra, der Architekt der Kosmologie rief viele Feste und Rituale ins Leben um den „sieben Erschaffungen“ mit Respekt entgegen zu kommen, ebenso dem heiligen Unsterblichen und Ahura Mazda. Davon waren sieben Feste so wichtig, dass sie zur Pflicht wurden. Als letztes und wichtigstes Fest galt das No Ruz, die Feier zu Ehren dem „Gott der Weisheit“ und dem heiligen Feuer zum Frühlingsanfang. Mit der Zeit hat dieses Fest auch andere religiöse Aspekte mit eingebunden, wie etwas das Fest des Faravashi oder der beschützenden Engel.

Dies bedeutete letztendlich, dass in



days before No Ruz.

Modern Iranians celebrate New Year for 13 days. New garments are worn to emphasis newness and freshness. Families stay home and wait for the start of the New Year at the exact time the spring equinox starts. The time the New Year starts changes every year and is called <Tahvil> (the time of transformation), and the day is around 20th of March. The first few minutes are spent around an elaborately prepared spread with several items and objects known as <Haft Sin> (seven <s>). More religious people will read or recite verses from their holy books just before the start of the New Year. Once the New Year starts the younger members of the family will pay respect to the elders by wishing them a merry New Year. Relatives kiss and hug and presents (traditionally cash or coins) are exchanged. Sweets are offered to symbolically sweeten their lives for the rest of the year. A small mirror is passed around, rose water is sprinkled into the air and Espand a popular incense is burnt, to keep the evil eye away and ritually purify the space.

The first few days are spent

visiting friends and family and presents are exchanged. A major part of the New Year rituals is Haft Sin. In the past each of the items corresponded to one of the seven creations and the immortals. Today they are modified but some have kept their symbolism. Seven items are present and they all start with the letter <S> (this was not the case in ancient times). Wheat or barley representing new growth



is grown in a flat dish a few days before the New Year and is called <Sabzeh> (meaning green shoots). Decorated with colorful ribbons it is kept till the last day and will be thrown away in running waters on <Sizdeh be dar>, the 13th day during outdoor celebrations. In

the ancient times this was part of making offerings to the deities protecting the waters. A few live gold fish are placed in a fish bowl and they represented the deity protecting the animals. Mirrors are placed on the spread with lit candles as a symbol of light and fire. Wine was always present; it has been replaced by vinegar (Serkeh) since alcohol is banned in Islam. Egg a universal symbol of fertility corresponding to the mother earth Espand is still present. The eggs are hard-boiled and traditionally are colored in red, green or yellow, colors favored by Zoroastrians. Fresh garlic (Seer) is used to warn off bad omen. In ancient times it was one of the seven herbs grown for the occasion. Samano a thick brownish paste is present. It is a nutritious meal and could have been part of the feasts and was assumed to induce fertility. Coins (Sekeh) symbolizing wealth and prosperity, apples (Sib), special sweets, baked goods and the spice Somagh are present as well. For our ancestors No Ruz was a celebration of life with all its glory. For modern Iranians, it is a feast of renewal and freshness and a time to cherish and renew friendship and family ties,

happy No Ruz to all.



Iranian New Year, No Ruz, Origins and Rituals

No Ruz means new day and is a celebration of spring Equinox. It has been celebrated for almost 3000 years and is deeply rooted in the rituals and traditions of the ancient Iranian religion, Zoroastrianism, particularly from the Sassanian period, 7th century AD. In their ancient text, <Bundahishn> foundation of creation, it is said that The Lord of Wisdom (Ahura Mazda) created all that was good and became God. The Lord of Darkness, Angra Mainyu (Ahriman) created all that was evil and became the Hostile Spirit. The two worlds created did not have a material form but the essence of everything was present. The two existed side-by-side but separate. The material world was created next. The first creation in this world was the sky, a big chunk of stone encompassing earth. The second was the first ocean at the bottom. The earth a big flat dish sitting on the ocean was the third. Then the three prototypes of all life forms, the first plant, the first animal (Bull) and the first human (Kewmarth) were created. The seventh creation was fire/sun.

To protect his creations from the Hostile Spirit, the Lord of Wisdom also created six guardians or holy immortals. These are personifications of the natural

forces created. They are called <Amesha Spenta> and there is one for each creation. The first three were male deities; Shahrivar, Ordibehesht and Bahman protectors of sky, fire and animals. The other three were female deities; Khordad, Esphand and Amurdad protectors of water, mother earth and all plants. Ahura Mazda himself became the protector of all humans and the holy fire. The six immortals are the names of six of the months in the current Iranian calendar and are celebrated in Haft sin tradition during No Ruz. This newly created world did not have a life cycle. There were no days or nights and no seasons. Once the material world was created the

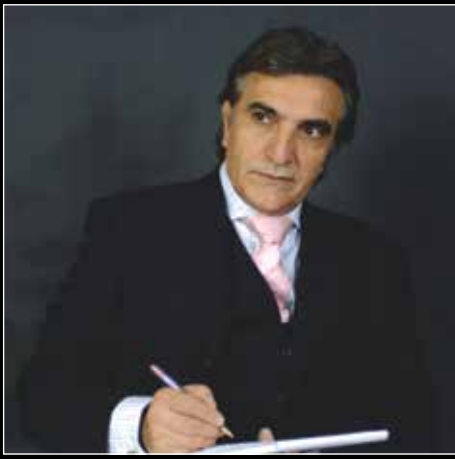


Hostile Spirit saw light, wanted it and attacked the good world. He crashed in through the sky, plunged down into the waters and then burst up through the center of the earth. With the hostile spirits invading, help was needed to fight back. The three prototypes of life were sacrificed. From the plant came the seeds of all plants. The bull produced all animals and from the human came the first male and female. With the triple sacrifices the cycle of life started. This was the beginning of time. Sun moved, there was day, night and seasons. This was called the first No Ruz, meaning new day and the beginning of the cycle of life.

Zoroaster (Zardosht) the architect of this cosmology introduced many feasts, festivals and rituals to pay homage to the seven creations, the holy immortals and Ahura Mazda. Seven were amongst the most important and were feasts of obligation. The last and the most elaborate was No Ruz, celebrating the Lord of Wisdom and the holy fire at the time of spring equinox. The festival over the time incorporated other aspects of the religion such as the feast celebrating Faravashi or guardian angels.

These eventually represented the soul of the dead returning to visit the living during the last few nights of the old year. Pre-Islamic celebrations started ten days prior to the New Year. A major spring-cleaning was carried out to welcome the spirits with feasts, wine dance and music. Bon fires would be set on rooftops at night to protect and indicate to the spirits and the angels that humans were ready to receive them.

This was called Suri Festival. Modern Iranians still carry out the spring-cleaning and celebrate <Chahar Shanbeh Suri> (Wednesday Suri). Bon fires are made and all people will jump over the fire on the last Tuesday of the year. This is a purification rite and Iranians believe by going over the fire they will eliminate all their illnesses and misfortunes. The scholar Biruni over 1000 years ago has mentioned Piruz as the angle of the dead present at the festivities. Piruz still is present as Haji Firuz a black-faced troubadour dressed up in bright red who shows up a few



Editor: M. Sarabi



Rangarang Magazine has been currently published for 21 years and is the only Iranian magazine that has been widely dispersed throughout Europe. It also produces a high circulation and attracts a vast majority of customers.

Rangarang Magazine has no connections with any political groups or organisations and as a professional magazine tries to reflect all the reader's expectations aiming to appealing to all ages and interests. Rangarang Magazine includes star signs, crosswords, and articles on music, cinema, science, political, social, interesting facts, fiction and fashion.

Rangarang Magazine sounds the first statement of Iranian publishing throughout Europe with 1040 issues published during the last 21 years and is the most effective newscast that can take your advertising and deliver it to tens of thousands of Iranian homes. It opens doors and gives opportunity to improve and create successful businesses in the city or country that you are located in. It can broadcast your commercial messages to all of Europe.

Traders and business owners that have worked with Rangarang Magazine have been very pleased with their outcome and as a result of this; they continue this alliance for years to come.

We hope that in the future issue, you try to send your commercial adverts to Rangarang Magazine.



La revista Rangarang se publicada desde hace 21 años y es la única revista iraní que ha sido distribuida en toda Europa.

Esto significa que esta revista toca una gran variedad de personas.

Rangarang no está afiliada con ningún grupo político o organización y resulta atractiva para lectores de todas edades con centros de interese distintos. Rangarang incluye signos del zodiaco, crucigramas y artículos sobre música, cine, ciencia, hechos políticos y sociales y moda.

Rangarang divulga la industria editorial iraní en toda Europa con 1040 libros presentados durante lo últimos 21 años y es el noticiario más eficaz para presentar su publicidad y repartirla a decenas de miles de casas iraníes. Abre las puertas y da la oportunidad de mejorar o crear empresas prósperas en la ciudad o el país en el que usted está ubicado. Puede transmitir sus mensajes comerciales en toda Europa.

Intermediarios financieros y empresarios que han trabajado con Rangarang han estado muy contentos con sus resultados y como consecuencia de esto; continúan esta alianza repetidamente.

Esperamos que en el futuro, usted

trate de publicar sus anuncios comerciales en la revista Rangarang.



Rangarang wird seit 21 Jahren veröffentlicht und ist das einzige Magazin welches Europaweit verteilt wird.

Durch seine hohe Auflage findet es einen ebenso großen Leserkreis.

Rangarang steht in keiner Verbindung mit politischen Gruppen oder Organisationen. Es wird lediglich versucht den Wünschen der Lesernachzukommen, unabhängig von Alter, Geschlecht und Interessen.

Das Magazin beinhaltet Berichte über Musik, Kino, Wissenschaft, Politik, Soziales, interessante Fakten, Fiktion und Mode. Zudem finden sie Kreuzworträtsel und ihr Horoskop.

Rangarang ist das erste persische Magazin europaweit. Mit 1040 Ausgaben in den letzten 21 Jahren ist es die einflussreichste Nachrichtenübermittlung. Auf diese Weise wird ihre Werbung in tausende, iranischen Haushalte überbracht. Es öffnet nicht nur Türen und ermöglicht eine bessere Wirtschaftssituation in ihrer Stadt oder in ihrem Land. Nein, die wirtschaftlichen Nachrichten können in ganz Europa veröffentlicht werden.

Firmenbesitzer sowie Händler, die bereits in der Vergangenheit mit Rangarang gearbeitet haben, sind sehr zufrieden mit der positiven Entwicklung. Dies bezeugt die weitere, zukünftige Zusammenarbeit.

Wir würden uns freuen, wenn in der nächsten Ausgabe von Rangarang ihre Werbung in unserem Magazin zu finden wäre.

**P.O.Box 2821
LONDON NW2 1DS**

Tel: 020 8731 9333

Web: www.rangarang.co.uk

Email: rangarang_London@hotmail.com



Rangarang has been published for 21 years and is the only Iranian magazine that has been widely dispersed throughout Europe

اگر به فکر بازگشت به کشورتان هستید ما می توانیم کمک کنیم

اگر بعنوان پناهندگی سیاسی هستید و یا بصورت غیرقانونی به کشور انگلستان آمده اید
و یا از اعتبار ویزای شما گذشته است

ما می توانیم برخی از نیازهای شما را در کشور خودتان فراهم نماییم

ما می توانیم هزینه تهیه بلیط شما را پرداخت نماییم

هزینه رفت و آمد به فرودگاه در انگلستان و کشورتان را پرداخت نماییم

در زمینه تهیه برگه خروج مشاور شما باشیم

با مراجعه به فرودگاه کمک حالتان باشیم

کلیه خدمات ما
رایگان است

تلفن رایگان 0800 783 2332

IOM سازمانی بین المللی بوده و به دولت انگلستان وابسته نمی باشد

Thinking about returning to your home country?

If you are an asylum seeker, call IOM free
for an individual or a family return plan.

0800 783 2332



IOM International Organization for Migration

IOM is an international organization.
IOM is **not** part of the UK Government.
IOM will help you to return home only if you wish to do so.

www.iomuk.org

Small Business Start Up
Travel Arrangements
Flight Ticket
Relocation Grant
Baggage Allowance
Short-Term Accommodation
Job Training
Work Placements
Education



Actions co-financed
by Community Funds

21 Westminster Palace Gardens, Artillery Row, London SW1P 1RR
IOM also has offices in Birmingham, Bristol, Glasgow, Leeds, Liverpool and Manchester

یک فرصت استثنایی جهت مالکیت زمین در انگلستان



INVESTMENT LAND UK LTD
STRENGTH TO STRENGTH

اگر به فکر سرمایه گذاری مناسب برای خود و خانواده محترمتان هستید
با پیش پرداخت چهار هزار پوند یا ۲۰ درصد قیمت زمین و پرداخت الباقی به
صورت اقساط چهار یا پنج ساله بدون بهره بانکی صاحب زمین شوید



WILSTEAD



BIGGLESWADE



GUILFORD

ALWAYS BUY LAND AND WAIT, NEVER WAIT TO BUY LAND

SAFEST H.M. LAND REGISTRY SYSTEM IN THE WORLD

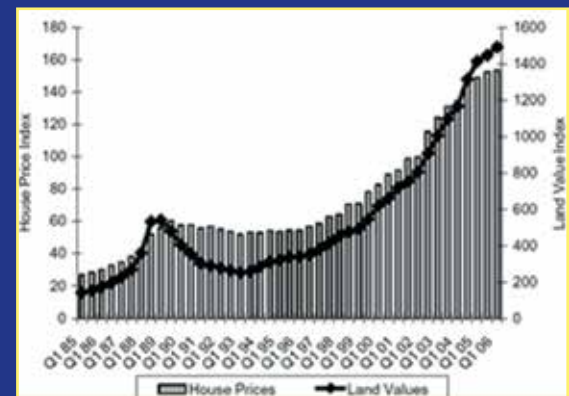
BEAT THE CREDIT CRUNCH AND INVEST IN THE LAND

REMAIN IN CONTROL OF YOUR INVESTMENT

PRICES ARE ALWAYS RISING

LAND VALUES HAVE RISEN BY 800% OVER PAST 3 DECADES

UK GOVERNMENT PLANS TO BUILD 3 MILLION NEW HOMES BY 2020



NORMAL PLOT	PRICE	DEPOSIT	PER MONTH / 4 YEARS	PER MONTH / 5 YEARS
0%INTEREST	£20000	20% = £4000	£333.33	
0%INTEREST	£20000	30% = £6000		£233.33

CORNER PLOT	PRICE	DEPOSIT	PER MONTH / 4 YEARS	PER MONTH / 5 YEARS
0%INTEREST	£22000	20% = £4400	£366.66	
0%INTEREST	£22000	30% = £6600		£266.66

کلیه زمینها دارای امکانات آب، برق، گاز، کانال فاضلاب و تلفن میباشد

ما میتوانیم جهت خرید زمین به شما کمک کنیم حتی اگر در انگلستان هم زندگی نمی کنید

جهت اطلاعات بیشتر به زبانهای فارسی، دری، پشتو و انگلیسی با آقای هاشمی تماس بگیرید

Mobile: **0044 (0) 79 0019 4779** Email: sayed-srt@hotmail.co.uk

www.investmentland.com

Tel: 020 8632 9087 Fax: 020 8275 8889 suite1 Galley House, Moon Lane, Barnet EN5 5YL

Looking forward to meeting with you, to make an appointment to view. We will be happy to be at your service. We can arrange a mutually convenient time for viewing the plots

سدسال به از این سالها



Special offer

Eyebrow

Eyebrow Shape £5
(tidy)

Waxing

Legs Full £15
Brazilian £12
bikini Line £5
Back Men £15
Chin Threading £5



•Alexander Laser •I P L •N Lite •Nd:YAG laser •L P G

کلینیک زیبایی دکتر عباس شیرافکن، دکتر ویلیامز و دکتر لورن و بیوتراپیستهای با سابقه

۴- تمیز کردن صورت از 16£ الی 50£

کلیه درمانهای زیبایی الکترولیز

۵- لایه برداری پوست صورت 35£

۶- Contact Lens, Fresh look رنگی برای ایرانیان 10£

۷- جدیدترین مدلهای آرایش و رنگ مو

انواع کوتاه کردن مو از 7£

و آرایش عروس پوت آپ

۱-لیزر برای از بین بردن مو: صورت 45£ - زیر بغل 35£

چانه 20£ - بالای لب 20£ - بیکنی 45£ - پا 99£

پشت گردن 30£ پشت گردن 30£ - گونه ها 30£

۲- تزریق بتاکس در ناحیه پیشانی و اطراف چشم ، اطراف دهان

و کنار بینی برای از بین بردن چروک از 195£ به بالا - بزرگ

کردن لب 250£

۳- از بین بردن مویرگهای قرمز 35£ - لایه برداری پوست

صورت 35£ جوان کردن پوست

LEMOGE CLINIC

(شعبه اصلی) 020 73720044 - 020 73724433

191 Kilburn High Road London NW6 7HY (near Bingo)

Mon-Fri 9:30 - 7 Sat 9-6 / Sun 10-5:30

شعبه جدید:

0207 625 60 60 - 0207 625 50 00

325 Kilburn High Road London NW6 7PY

RANGARANG

Est:1988

